

نام کتاب : دام عاشقی «آزمایش و امتحان انسان در قرآن»

(پژوهشی پیرامون ابتلا در کلام وحی)

نام نویسنده : سید جعفر موسوی نسب

ابتلا یعنی جریان امتحان الهی به انسان ها که از مهمترین مباحث قرآنی است و در آیات زیادی از آن سخن به میان آمده است .

به دلیل عمومیت و فراگیر بودن این موضوع و نقش سازنده آن و موثر بودن آن در نگاه و نگرش انسان نسبت به پیامدهای زندگی و حوادث جاری این بحث همواره در میان کسانی که تفکر توحیدی و قرآنی داشته اند، به صورت یک بحث همیشه زنده ، مطرح بوده و هست . این تاثیرگذاری و ارتباط ارزش بحث را مضاعف و ضرورت طرح و بررسی آن را تبیین می کند در این خصوص گرچه برخی از مفسرین ذیل آیات مربوط به این موضوع ، بطور پراکنده ، اجمالاً بحث نموده اند ولی هنوز متأسفانه تحقیق جامع و بحث جدی و قابل توجهی در این زمینه صورت نگرفته است و کتاب مستقلی که با نگاه خاص قرآنی نسبت به این بحث پرداخته باشد، وجود ندارد.

آنچه در پی می آید تلاش مختصری است که نگارنده به سهم خود سعی نموده است با تدبیر در آیات و بهره گیری از این مائده آسمانی در حد توان ، به این بحث اهتمام ورزد تا شاید در پرتو انوار معارف قرآن ، کسب بصیرت نموده و مورد عنایت صاحب قرآن و خلیفة الرحمن (عج) قرار گیرد. یاءیه العزیز مسنا و اءهلنا الضر و جئنا ببضعة مزجاة فاءوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین .<sup>(۱)</sup>

در رابطه با این نوشتار و سیر مباحث مطرح در آن ، چند نکته قابل یادآوری است که ذیلاً اشاره می گردد.

---

۱- یوسف ، آیه ۸۸.

۱. با توجه به عنایت خاصی که قرآن کریم نسبت به این موضوع دارد و آن را به طور گسترده در ضمن آیات متعددی مطرح نموده است، طبیعی است که پرداختن به مجموع این آیات هم با بررسی ابعاد بحث، نیاز به یک بحث مستقل روائی، ادبی، تاریخی، فلسفی، کلامی و تفسیری دارد که خارج از رسالت این مختصر بوده و مستلزم تدوین کتابها است. ناگزیر با نگاه گزینشی نسبت به آیات، به طرح محورهای اساسی بحث در این جا اکتفا گردیده و مهمترین نکات تفسیری و تحلیلی بحث، مورد توجه قرار گرفته و در پنج فصل تقدیم شده است.

۲. به لحاظ اینکه تکیه گاه اصلی در این تحقیق، تمرکز به متن آیات و استدلالات قرآنی است لذا از نقل تمامی آراء و نظرات مفسرین خودداری شده و سعی شده است ضمن اینکه سیر فهم نگارنده، نکات معرفتی و جنبه های تحلیلی بحث نیز تبیین گردد.

۳. برای اینکه دیدگاه قرآن در رابطه با مطالب مطرح در این موضوع، روشن شود، لازم است که قبل از هر چیز - برداشتها و نتیجه گیریهای مستند به ظاهر و جمع بندی آیات مربوط باشد که این شیوه در روند بحث لحاظ گردیده است زیرا در حوزه تفسیر و فهم آیات، بیشترین نیاز ما را خود قرآن تامین می کند چون با توجه به پیوستگی و هماهنگی عجیبی که میان آیات، حاکم است، قرآن خود توضیح و تفسیر خود را بعهدده دارد - ینطق بعضه بعضه و یشهد بعضه علی بعض<sup>(۲)</sup>

---

۲- نهج البلاغه خطبه، ۱۳۳.

البته بکارگیری این روش (تفسیر قرآن به قرآن) مستلزم داشتن شرایط و رعایت ضوابط خاصی است که حداقل باید استنتاجات اولاً مبتنی بر روشمندی و مستندسازی باشد. ثانیاً - هماهنگ با دلالت ظاهر آیات باشد و حداقل تعارض با ظاهر آیات نداشته باشد چون عدم تعارض با ظاهر آیات شرط صحت برداشت است .

به هر حال این روش مطمئن ترین راه برای فهم آیات است چه اینکه بارزترین روش تفسیری اهل بیت علیهم السلام نیز استمداد و استناد به آیات بوده است و از مقام تفسیر، سیره اهل بیت علیهم السلام این بوده است که این روش را به پیروان تعلیم دهند و نحوه استنباط از آیات را با استمداد از سایر آیات به آنها بیاموزند.

بزرگان اهل تفسیر از علماء شیعه نیز با الهام از روش قرآنی اهل بیت علیهم السلام این راه را پیموده اند و نسبت به نقش خود قرآن در فهم قرآن توجه خاصی داشته اند که در این میان تلاش مرحوم علامه طباطبائی رضی الله عنه بیش از همه بوده است . ایشان تفسیر وزن ((المیزان)) را بر اساس روش تفسیر قرآن به قرآن عرضه نموده و افق های جدیدی را در آسمان معارف قرآن ، فراروی قرآن پژوهان گشوده اند و به عنوان شاخص ترین چهره در این عرصه درخشیدند. تلاشها و برجستگی های علمی این مرد بزرگ موجب شد که شخصیت معنوی او در مراکز علمی جهان موثر و جاویدانه پیدا کند.

و رجال علمی و اندیشمندان معاصر و آینده جهان اسلام را مدیون افکار و اندیشه های ناب خود نماید. و آنچه مهم است .

شناخت ضوابط و اصول استنباط صحیح از آیات و بکارگیری این ضوابط و روشها بعنوان ابزار و کلید فهم قرآن است تا تفسیر صحیح و مستند از تفسیر به رای متمایز گردد و از تحمیل بافته های ذهنی بر آیات جلوگیری گردد.

۴. مطالب و موضوعاتی که به نحوی مرتبط با موضوع ((ابتلا)) است و نکات تربیتی و سازنده آن باعث تعمیق و غنای بحث می شود نیز مورد عنایت بوده و احيانا در قالب پرسش و پاسخ مطرح و به مقدار لازم مسائل مرتبط بحث مورد توجه قرار گرفته است . الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين .

## فصل اول

### ابتلا در کاربرد لغت

کلمه اصلی ((ابتلا)) مصدر ثلاثی مزید است از باب افتعال از ریشه ((بلدا و بلاء)) این واژه و مشتقات آن در قرآن کریم ۳۷ بار در ضمن ۱۳۴ آیه به کار رفته است .<sup>(۳)</sup>

در لغت کلمه ((ابتلا)) به معنای آزمون ، تجربه و کشف کردن ، به کار می رود، يقال بلاء و ابتلاه اذا اختبره و امتحنه<sup>(۴)</sup> این منظور در معنای لغوی می گوید: ابتلیته ، اختبرته اذا جربه و اختبره<sup>(۵)</sup> یعنی ابتلا عبارت است از استعلام یک حقیقت نهفته و تجربه نمودن آن در مقام امتحان و آزمایش .

۳- دائرة الفرائد در فرهنگ - ج ۳ ص ۴۵۸ - دکتر محمد باقر محقق - چاپ ۱۲۶۴

۴- مجمع البحرين - طریحی - ج ۱ - ماده (بلا).

۵- لسان العرب - ابن منظور - ج ۱۴ ص ۸۳.

راغب در مفردات کلمه ((بلاء)) را به کهنه شدن و فرسودگی تدریجی معنا کرده است می گوید: يقال بلی الثواب بلی و بلاء، ای خلق . بلوته اخترته کانی اخلقته من کثرة اختباری له <sup>(۶)</sup> طبق گفته راغب واژه ((بلد)) و ((ابتلا)) متضمن معنای تکرار و کثرت ممارست در یک امری است که کهنه شدن و پوسیدگی آن را به همراه دارد. ایشان وجه نام گذاری غم و اندوه به بلد را، تناسب آن با ریشه لغوی این کلمه می دانند می گوید: سمی انعم بلاء من حیث انه یبلی الجسم ، یعنی غم و اندوه چون در اثر تکرار و مداومت ، باعث فرسودگی تدریجی جسم می شود لذا به آن بلاء گفته می شود هم چنین در مورد تکالیف دینی می گوید: ان التکالیف کلها شاق علی ابدان فصارت - من هذ الوجه بلاء یعنی تکالیف دینی به عنوان مجموعه دستورات تکلیفی که به نوعی تحمیل کننده و یا محدود کننده می باشد، چون موجب مشقت بر بدن ها است لذا آن به بلاء تعبیر شده است .

اما این که آیا مقصود حقیقی و معنای مطابقی کلمه ((ابتلا)) در استعمالات لغت مخصوصا در کاربردهای قرآنی آن نیز همان معنای آزمودن و آشکارا نمودن یک حقیقت محض است ؟ و آیا کلمه ابتلا از نظر بار معنایی مرادف با کلمات مثل : تجربه ، اختیار و امتحان است یا اینکه معانی یاد شده ، معانی مجازی کلمه است ؟

---

۶- المقررات فی غریب القرآن - راغب اصفهانی - ص ۶۱ ماده (بلی).

بعضی از محققین و لغت شناسان<sup>(۷)</sup> معتقدند که دقت در موارد کاربرد ماده ((بلاء)) در لغت و استعمالات قرآنی آن، نشان می دهد که معنای حقیقی و اصلی واژه ((ابتلا)) عبارت است از ایجاد تحول و تعقیب این معنا هم عام و جامعی است که در بردارنده معانی اصلی و حقیقی کلمه است.

طبق این تعریف، معانی دیگر از قبیل، امتحان، اختیار، تجربه و که بیشتر این واژه ها در قرآن به کار رفته است، همه بیانگر آثار و لوازم مصادیق آن است نه معنای حقیقی کلمه. بنابراین این معنای دقیق - ولنبلونکم بشیء من الخوف<sup>(۸)</sup> این است که در حالات و امور زندگی شما، تحول و دگرگونی ایجاد می کنیم. حالات نتیجه و غرض از این تحول، می تواند شناخت اوصاف و خصوصیات انسان باشد و یا رشد استعدادهای نهفته او که جزو انگیزه های ابتلا است.

### ابتلا در فرهنگ قرآن

مراد از واژه ((ابتلا)) در اصطلاح قرآن با توجه به ریشه لغوی کلمه که در بردارنده معنای تداوم و تکرار است - عبارت است از مجموعه برنامه های مستمر و مداوم الهی که در رابطه با انسان و عملکرد و رفتار انسان، جاری است. دقت و تدبر در بکار بردن قرآنی این واژه و بررسی آیاتی که به مناسبت های مختلف، موضوع ابتلا را مطرح کرده اند. مبین این معنا است که مسأله ابتلاء انسان در نگاه قرآن، بعنوان یک ((سنت)) و روش الهی مطرح است.

---

۷- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم - ج ۱، ص ۳۱۸ - حسن مصطفوی، چاپ خطی - تهران

۱۳۹۵ - ق.

۸- بقره آیه ۱۵۵.

همچنین مفاهیم قرآنی مشابه آن نظیر، فتنه، امتحان، تمحیص، تمییز و ضمن اینکه هر کدام از کلمات متضمن نکات و لطائف خاصی است که متفاوت از دیگری است اما همه این عناوین بیانگر سنت و روش حکیمانه الهی مبنی بر آزمودن مستمر و همگانی افراد بشر است و این معنا وجه مشترکی است میان کلمه ابتلا و عناوین مشابه آن.

آیات مربوط به موضوع ابتلا گر چه از نظر خطوط کلی بحث دارای سیر واحد و جهت گیری مشترکی است. اما نحوه بیان آیات متفاوت است و هر آیه با عنایت به بعد خاصی، موضوع را منعکس نموده است که از این نظر می توان آیات مربوط به این موضوع را به دو دسته تقسیم کرد که ذیلا به چند نمونه از هر کدام اشاره می شود:

الف: دسته نخست، آیاتی است که با نگاه کلی به مسأله پرداخته و عنایت به ابعاد همگانی بودن موضوع دارد:

۱. در سوره مومنون بعد از این که جریان قوم نوح (علیه السلام)، را به عنوان یک واقعه عبرت آموز تذکر می دهد و آن را نشانه قدرت و آیت الهی معرفی می کند، خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: ان فی ذلک لآیت و ان کنا لمبتلین<sup>(۹)</sup> یعنی ابتلا و آزمودن انسان ها به زمان و یا گروه و نسل خاصی اختصاص ندارد بلکه یک سنت و قانون همگانی است.

۲. اءحسب الناس ان یترکوا ان یقولوا ءامنا و هم لا یفتنون و لقد فتننا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکذبین<sup>(۱۰)</sup>.

---

۹- مومنون / ۳۰.

۱۰- عنکبوت / ۲ و ۳.



لحن شدید و هشدار دهنده این آیه ، بسیار تکان دهنده و عبرت انگیز است ! شاید کمتر موضوعی در قرآن یافت شود که با این لحن بیان شده باشد. این آیات اعلام خطری است که به انسان ها بیدار باش می دهد و توجه و تنبّه آنان را به آزمون سخت الهی جلب می کند. حتی آنانی را که اظهار ایمان می کنند و در زمره بندگان صالح قرار دارند نیز به شدت از غفلت در این امر مهم ، بر حذر می دارد تا مبادا کسی با ادعای ایمان ، خود را از امتحان و مکر الهی و عواقب آن در مصونیت پندارد!

تاکید عجیب این آیات - با توجه - به این که چندین حرف تاکید در این آیات به طور مکرر بکار رفته است - هم دلالت بر قطعی بودن جریان ابتلا دارد و هم بیانگر حساسیت و اهمیت خاص این موضوع در نگاه قرآن است .

بنابراین مسأله ابتلا چیزی نیست که همانند گزراندن مراسم کنکور به صورت یک مرحله و در زمان خاصی مربوط شود بلکه ابتلاء الهی نه با هماهنگی و اعلام قبلی سراغ کسی می آید و نه به تعداد دفعات محدود می شود و نه تاریخ و مکان می شناسد بلکه با توجه به تاکیدات این آیات ، ابتلاء و آزمون الهی در سراسر زندگی و همه حالات ممکن است انسان راه ره گیری کند.

۳. الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم اءیکم اءحسن عملا و هو العزیز الغفور<sup>(۱۱)</sup> در این آیه نیز که در مقام توصیف خداوند است مسأله ابتلا به قدری با اهمیت مطرح شده است که از آن به عنوان فلسفه خلقت و علت آفرینش انسان ها یاد شده است .

---

۱۱- ملک / ۲.

طبق مفاد این آیه غرض از تمام این همه تشکیلات و بود و نبود و آمدن و رفتن انسان ها در دنیا، این است که معیارهای آزمون الهی به اجرا گذارده شود و نه وزنه وجودی هر کس در میزان ابتلاء سنجیده شود. مشابه آیه فوق ، آیه دیگری است که می فرماید: انا خلقنا الانسن من نطفة اءمشاج نبتلیه فجعلنه سمیعا بصیرا. <sup>(۱۲)</sup> ضمیر (نبتلیه) به انسان بر می گردد که مراد از آن نوع انسان است .

این دسته از آیات دلالت صریح و روشنی دارد بر اینکه نه تنها ابتلاء انسان یک سنت همیشگی الهی است بلکه موضوع ابتلاء فلسفه پیدایش اصل حیات است و اساسا چرخش و گردش حیات فردی و اجتماعی انسانها بر مدار سنت ابتلا برقرار است .

ب : دسته دوم ، آیاتی است که مجاری ابتلا را بیان کرده است نظیر: و نبلوكم بالشر و الخیر فتنة و الینا ترجعون <sup>(۱۳)</sup> و آیه دیگری که می فرماید: ما الحیوة الدنیا الا متع الغرور لتبلون فی اءموالکم و اءنفسکم <sup>(۱۴)</sup> این دسته از آیات که به موارد جریان ابتلا و بیان وسائل و اسباب آن پرداخته است ، بیشترین آیات مربوط به موضوع را تشکیل می دهد. از این میان انتخاب این دو آیه بلحاظ اینکه عنوان ((خیر)) و ((شر)) و یا عنوان ((اموال)) و ((انفس)) در آن بکار رفته است می تواند قدر جامعی برای آیات مشابه و موارد دیگر باشد،

---

۱۲- انسان آیه ۲.

۱۳- انبیاء، آیه ۳۵.

۱۴- آل عمران ، آیه ۱۸۵ و ۱۸۶.

زیرا عناوین مذکور با توجه به مفاد عام آن، هر نوع بهره مندی و یا محرومیت را شامل می شود و انواع تنگناهای معیشتی و مالی و مصیبت‌های خانوادگی و مخاطرات جانی که هر کدام وسیله ابتلاء انسان، در عرصه زندگی است. وجه مشترک دسته دوم ضمن اینکه به مصادیق موضوع می پردازد و توجه انسان را به خود جلب می کند، اصل مسأله ابتلا را نیز نظیر آیات دسته نخست، بصورت قانون و سنت اجتناب ناپذیر الهی مطرح می کند که خداوند هر کسی را بطور حتم، بنوعی در معرض امتحان قرار خواهد داد.

#### جنبه های عام، سنت ابتلاء

در اصطلاح علم اصول معروف است که ما من عام الا وقد خص اگر مراد از این جمله این معنا باشد که هیچ عامی وجود ندارد جز اینکه تخصیص خورده باشد، این جمله یک تعبیر تسامحی خواهد بود زیرا برخی از عمومات نه تنها تخصیص داده نشده اند بلکه اصلاً تخصیص ناپذیر نیستند نظیر قواعد فلسفی و ریاضی و یا بعضی از عمومات قرآنی مثل:

کل نفس ذاتقد الموت ثم الینا ترجعون<sup>(۱۵)</sup> و یا کل امری بما کسبت رهین<sup>(۱۶)</sup> اما اگر مراد از این جمله ناظر به جنبه عرفی و معمولی بحث باشد - کما هو الظاهر - و مراد این باشد که بطور متفاوت هر قانون و امر عامی، تخصیص بردار است و می شود با ذکر تبصره و تذکره، وسعت و دامنه شمول آن را محدود ساخت. در این صورت عبارت مذکور نظر به روال طبیعی و متعارف ذکر خاص بعد از عام در کلام، دارد.

---

۱۵- عنکبوت، آیه ۵۷.

۱۶- طور، آیه ۲۱.

سنت ابتلا از جمله موضوعات عام قرآنی است که تخصیص بردار نمی باشد زیرا نوع انسان با وصف شرائط عمومی تکلیف نظیر عقل بلوغ، علم و قدرت - موضوع این قانون عام استثنای پذیر است. جنبه های عام و انعطاف ناپذیری قانون ابتلاء را می توان از چند نظر مورد توجه قرار داد یکی با توجه به عنصر زمان دوم به لحاظ افراد و مصادیق و سوم به لحاظ ابزار و اسباب ابتلاء.

#### الف : عمومیت ابتلا از نظر زمان و مکان

مسئله ابتلا از نظر زمان و مکان، یک امر مقطعی و منطقی است که مخصوص دوره و قرن خاصی باشد و یا به منطقه و کشور خاصی محدود شود و ساکنان نقاط دیگر خارج از قلمرو این قانون باشد بلکه سنت ابتلا از این نظر دائمی و جهان شمول است و در همه زمان ها جاری است. و راز مطلب این است که حکمت و فلسفه ابتلا - چنانچه توضیح داده خواهد شد - عبارت است از محکم زدن انسان ها و ارزیابی لیاقت ها و بروز و ظهور کمالات وجودی نوع بشر از طرف دیگر چون موضوع ابتلا، انسان است، بدیهی است تا وقتی که آدم و عالم باقی است ابتلا نیز وجود خواهد داشت والا نمی تواند به صورت یک سنت ثابت، مطرح باشد. در این رابطه خداوند می فرماید:

و ان كنا لمبتلین<sup>(۱۷)</sup> و همچنین آیات نخست سوره عنکبوت که قبلا ذکر شد،

---

۱۶- طور، آیه ۲۱.

۱۷- مومنون / ۳۰.

بیانگر استمرار و عدم محدودیت زمانی ابتلا می باشد، مخاطب آیات سوره عنکبوت ((نوع انسان)) است (اع حسب الناس ...) <sup>(۱۸)</sup> نه گروه و صنف خاص از مردم. ادامه آیه نیز سنت ابتلا را هم نسبت به امت های قبلی تاکید و تایید می نماید ولقد فتننا الذين من قبلهم <sup>(۱۹)</sup> و هم نسبت به آیندگان با صراحت تاکید می کند فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين <sup>(۲۰)</sup> و نیز در آیه دیگری می فرماید: اءفاء من اهل القرى اءن ياءتيهم باءسنا بيتا و هم نائمون اءو اءمن اءهل القرى اءن ياءتيهم باءسنا ضحى و هم يلعبون اءفاءمنوا مكر الله فلا ياءمن مكر الله الا القوم الخسرون . <sup>(۲۱)</sup>

در این آیات نیز بر عدم محدودیت زمانی مکر الهی تاکید شده است تذکرات است متعاقب این آیات هر کدام زنگ بیدار باش است برای اینکه انسان را متنبه سازد و در هیچ شرائط و زمانی خود را در امان از خطر لغزش نپندارد و غبار هوا و هوس او را از عواقب انتقام و مکر الهی غافل نکند دلیل مطلب این است که انسان همواره در حال گزینش و انتخاب بسر می برد و تا انتخاب و گزینش در کار هست ، ابتلا نیز جریان خواهد داشت .

---

۱۹- عنکبوت ، آیه ۳.

۲۰- عنکبوت ، آیه ۳.

۲۱- اعراف ، آیه ۹۷ - ۹۹.

## ب : عمومیت ابتلا از جهت افراد و مصادیق

از این نظر نیز، بر خلاف برخی عمومات که از جهت تطبیق بر موارد و مصادیق، استثنایپذیر و تخصیص بردار است، قانون ابتلا هیچ فرد از نوع انسان را خارج از دایره ابتلا نمی شناسد و این یکی از مهمترین ویژگی های سنت ابتلا است که همه افراد انسان را از آغاز خلقت تا قیامت، در احاطه خود دارد حتی گروه انبیاء علیهم السلام نیز سخت ترین ابتلائات را گذرانده اند نظیر: یعقوب، یوسف، ایوب، داوود سلیمان، موسی (علیه السلام) و که قرآن، شاهد این مطلب است و این عمومیت را از آیات ذیل می توان به دست آورد:

انا خلقنا الانسن من نطفة اءمشاج نبتلیه<sup>(۲۲)</sup> الذی خلق الموت و الحیوة لیلوکم<sup>(۲۳)</sup> و آیات سوره عنکبوت و مشابه آن، در این بخش نیز دلیل مطلب می باشد که توضیح بیشتر آن در بحث ابتلا خواهد آمد.

## ج : عمومیت ابتلا از نظر اسباب و عوامل

کثرت و گستردگی اسباب و عوامل ابتلا به حدی است که نمی توان آمار خاصی را برای آن ذکر کرد بلکه از این جهت هر آنچه به نوعی با شئون ارادی انسان مرتبط باشد و در انتخاب و گزینش او موثر باشد می تواند از عوامل ابتلا به شمار رود. به تعبیر امام صادق (علیه السلام): ما من قبض و لا بسط الا و لله فیه مشیته و قضاء و ابتلاء.<sup>(۲۴)</sup>

---

۲۲- انسان، آیه ۲.

۲۳- ملک / ۳.

۲۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۲.

بنابراین با توجه به این که خداوند متعال ((اراده و اختیار)) را جزء خلقت تکوینی انسان قرار داده است ، کثرت عوامل و اسباب ابتلا و وسعت دامنه آن به میزان گستردگی و وسعت حوزه اختیارات و قدرت عمل انسان می باشد. در آیات قرآن نیز، کثرت و وسعت عوامل ابتلا، با تعبیرات مختلف بیان شده است مثلاً آیه

و هو الذی جعلکم خلیف الاءرض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ما آءاتکم<sup>(۲۵)</sup>

یعنی خداوند شما را فرمان روای زمین قرار داده و در این فرمانروایی نیز برخی دیگر از جهت امکانات و توانایی و قدرت عمل برتری داده است تا بدین وسیله شما را امتحان نماید که چگونه از آنچه به شما داده است استفاده خواهید کرد کلمه (ما) در آخر آیه شامل همه نعمت های مادی و معنوی می شود. آیه دیگر و لنبلونکم بشی ء من الخوف و الجوع و نقص من الاءمول و الاءنفس و الثمرات<sup>(۲۶)</sup>

در این جا نیز کلمه (شی ء) عام است شامل هر نوع اسباب مادی و معنوی می شود کلمه (من) بعد از آن برای بیان مفهوم شی ء نیست تا اختصاص به موارد مذکور در آیه داشته باشد بلکه برای بیان مصادیق بارز ((شی ء)) است که از چهار تا عامل مذکور در آیه یعنی عدم این است ، فقر، خسارت های مالی و خسارت های جانی ، به عنوان عوامل و اسباب موثر در ابتلاء انسان نام برده شده است .

---

۲۵- انعام / ۱۶۵.

۲۶- بقره / ۱۵۵.

این عوامل و اسباب بخشی مربوط به امور مادی است مانند: مال ، ثروت ، قدرت و انواع نعمتها و امکانات مادی حتی توانایی های بدنی و جسمی مثل اعضا و جوارح بخشی از این عوامل مربوط به امور معنوی و حالات روحی انسان است نظیر: عقل ، علم ، عشق ، محبت ، گرایش ها و انگیزه ها، انواع خلیات و اوصاف روحی و... .

همه این امور مادی و معنوی ، زنجیره طولانی اسباب و عوامل ابتلا را تشکیل می دهند - ان السمع و البصر و الفواد کل اءولئک کان عنه مسئولا (۲۷) ای امور در واقع ، ابزار کار و وسیله آزمودن انسان است زیرا این ابزار و وسائل ، گرچه در یک مرحله مرکب راه است برای انسان ، اما از جهات دیگر موانع راه نیز می تواند باشد، حتی عوامل معنوی نیز گاهی حجابهای نوری است که مانع از صعود و عروج انسان به مقصد نهایی می گردد، اهمیت سنت ابتلا در این است که نقاط قوت و ضعف انسان را برملا می سازد.

## فصل دوم

### فلسفه ابتلاء

عنوان ((ابتلا)) به لحاظ اینکه بیشترین عنایت در مفهوم متعارف آن که مساوی با امتحان است ، مسأله کشف حقیقت بظاهر مخفی است که با عرض رفع نیاز صورت می پذیرد و این رفع نیاز علمی و عملی - انگیزه فاعلی ابتلاء و امتحان را تشکیل می دهد،



لذا این شبهه و پرسش ممکن است پدید آید با توجه به اینکه خداوند متعال هم عالم مطلق است نسبت به اسرار و نهان انسان و هم غنی مطلق است و نیازی به چیزی ندارد و از طرف دیگر یکی از اوصاف الهی وصف ((حکیم بودن او که بیانگر استواری و حکمت افعال الهی است بنابراین چه حکمتی در امتحان انسان وجود دارد و فلسفه و سر این همه ابتلائات سخت و شکننده الهی برای انسان ها چیست ؟

پاسخ اجمالی مسأله این است که اصولاً چنین سوالی و شبهه ای ناشی از این است که ما به ذهنیت و دید متعارف بشری از مفهوم ابتلا و امتحان ، نسبت به موضوع ابتلا الهی نگاه کنیم در حالی که مسأله کاملاً متفاوت است زیرا هدف و انگیزه در امتحان بشری ، رفع جهل او است نسبت به واقع امر، آزمایش و تجربه می کند تا حقیقتی مجهول را کشف کند و این رفع نیاز به وسیله آزمون و تجربه بطور بسیار محدود در معنای معین تامین می شود اما در فلسفه ابتلاء الهی نه انگیزه کشف حقیقت راه دارد و نه تامین نیاز زیرا او محیط بظاهر و باطن این عالم است . خفا و علن برای او یکسان است - و اءسروا قولکم اءو اجهروا به انه علیم بذات الصدور اءلا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر<sup>(۲۸)</sup> همه مکنونات و ما فی الصدور انسان ها در پیشگاه او ظاهر و حاضر است و ان ربک لیعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون و ما من غائبة فی السماء و الاءرض الا فی کتب مبین<sup>(۲۹)</sup>

---

۲۸- ملک آیه ، ۱۳.

۲۹- نمل آیه ، ۷۴.

بلکه حکمت و راز ابتلائات الهی این است که از این مجری صلاحیت های ذاتی و قابلیت های نهفته انسان ها را بروز دهد تا درجه شایستگی افراد صالح آشکار گردد و میزان پلیدی افراد ناپاک برملا گردد.

بنابراین این غرض از ابتلا انسان ، دانستن وضع افراد نیست بلکه غرض نشان دادن و نمود عینی بخشیدن به حقایق به ظاهر مخفی افراد است ، غرض از ابتلا الهی - لیمیز الله الخبیث من الطیب<sup>(۳۰)</sup> است تا شاءن و جایگاه هر کسی از نظر استحقاق ثواب و عقاب به مرحله ظهور برسد.

وجود چنین غرضی در ابتلا الهی که خلقت نوع انسان آن را اقتضا دارد، عین حکمت است و غرض حکیمانه در افعال الهی عین کمال است .

#### *رابطه اختیار با ابتلاء*

قبل از پرداختن به بررسی آیات ، توجه به این مطلب ، ضروری است که در بحث ابتلا و امتحان ، شناخت عنصر ((اختیار)) در انسان از آگاهی و اراده او ناشی می شود. و محور اصلی این بحث را تشکیل می دهد و عنایت بر این موضوع کلید حل مسائل است . در این جا گرچه جای تحلیل جنبه های فلسفی و کلامی این بحث نیست اما اشاره اجمالی به این موضوع و بیان نقش تعیین کننده ویژگی ((اختیار)) در انسان که عامل جداسازی برنامه ها و شیوه کار نوع بشر از سایر موجودات می باشد،

---

۳۰- انفال ، ۳۷.

از این جهت دارای اهمیت است که قرآن کریم در ضمن آیات متعددی ویژگی اختیار و قدرت عمل انسان را به عنوان خلقت تکوینی انسان که بستر برنامه های تشریحی الهی است به رسمیت شناخته است در این باره می فرماید: کلا نمد هو لاء و هو لاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا<sup>(۳۱)</sup>

مراد از این امداد و عطا در این جا، قدرت انتخاب و عمل انسان ها است که جزء خلقت تکوینی افراد انسان است و بر اساس آن موضوع تشریحی می کند انا هدینه السبیل اما شاکرا و اما کفورا<sup>(۳۲)</sup>

از نظر قرآن جایگاه و ارزش انسان بسته به معرفت و توجه او به استعداد و نیروهای عظیم الهی است که در وجود او قرار داده شده است. از نظر قرآن آنچه مایه سعادت و شقاوت انسانها است و شخصیت واقعی هر کس بر اساس آن تکون می یابد و هویت باطنی و حقیقت افراد، متناسب با آن شکل می گیرد، چگونگی انتخاب و نحوه عملکرد و اعتقادات هر سی تاءثیر مستقیمی در شخصیت حقیقی و سرنوشت او دارد.

این ویژگی که عامل سلطنت و حکومت انسان بر پدیده های طبیعت می باشد، به لحاظ اینکه هم کاربرد مثبت می تواند داشته باشد و هم کاربرد منفی، به مثابه تیغ دو دم است. مهم این است که از این نعمت خداوندی چگونه بهره برداری شود، صرف فاعل بالا راده بودن انسان، برای او هیچ کمالی را به ارمغان نمی آورد بلکه نحوه شناخت و اراده او است که آثار مثبت و یا منفی را به بار می آورد

---

۳۱- اسری، ۲۰.

۳۲- انسان، آیه ۳.

تمام حساسیت کار انسان در همین نقطه است که هم می تواند بوسیله آن گلستان وجود خود را رویش و آرایش دهد و هم می تواند درخت حیات خود را برای همیشه قطع کرده و به تلی از خاکستر تبدیل نماید.

بنابراین ویژگی ((اختیار)) برای انسان از یک سو و تفاوت شرایط زندگی و تضاد میان نیازها و اقتضائات انسان از سوی دیگر، ضرورت جریان سنت ابتلا را در رابطه با انسان آشکارا می کند تا اراده و گزینش افراد در حین مواجهه با تنگناهای زندگی و پدید آمدن موقعیتهای و شرایط خاص، محک بخورد و بدین وسیله چهره واقعی افراد و وزنه وجودی آنان، در آئینه ابتلا بطور تمام نماء عیان گردد از این جا است که اهمیت و ضرورت ابتلا به عنوان یک شاخص ارزیابی اعمال انسان ها، روشن می شود.

### فلسفه ابتلا در قرآن

جهت این که درک صحیحی از فلسفه ابتلاء الهی بر اساس تعلیمات قرآن کریم را داشته باشیم . ناگزیر قبل از هر چیز باید به خود قرآن مراجعه نموده و حداقل برخی از آیات مربوط را مورد تدبر و تعمق قرار دهیم .

از دقت در آیات مربوط به این موضوع ، می توان دو مطلب مهم و اساسی را به عنوان فلسفه و انگیزه ابتلائات الهی از نظر آیات بر شمرد و این بحث را در دو محور ذیل مورد توجه قرار داد:

۱. ظهور هویت و شخصیت حقیقی افراد

۲. ریزش و رویش افراد که ثواب و عقاب اخروی را در پی دارد

### ابتلا عامل شناخت و ظهور هویت واقعی افراد

مهمترین فلسفه و حکمت ابتلاء از دیدگاه قرآن کریم، شناسائی چهره واقعی افراد به معنای ظهور صلاحیت ها و استعدادهای آنان و طهارت و خباثت نفس انسان است.

برجستگی ها و کرامت های روحی انسان در شرائط دشوار ابتلاء خود را نشان می دهد و همچنین ارزشهای اخلاقی با وجود شرایط سخت و تنگناها معنای خود را می یابد اگر انسان گرفتار مشکلات نگردد و تلخی مصیبت و فقر و بیماری را نچشد مفهوم نعمت و سلامتی و دارائی را درک نخواهد کرد هم چنین تا انسان از نظر روانی در شرائط خاص روحی قرار نگیرد، ارزشهای معنوی برای او پنهان می ماند، عامل ابتلاء هم مفاهیم اخلاقی را معنا می دهد و هم پرده های گمراه کننده را و تظاهر را از چهره واقعی افراد بر می داد و انسان را آنگونه که هست نشان می دهد. اگر ابتلا و آزمودن انسان ها در کار نباشد و شرائط ویژه ابتلا آنان را ره گیری ننماید هرگز فضیلتها و معیارهای کمال شناخته نخواهد شد و مفاهیمی چون: صداقت، اخلاص، صبر و امثال آن معنای ارزشی نخواهد داشت. بنابراین شرائط ابتلا است که انسان را می سازد و اوصاف و فضیلتهای اخلاقی در سایه آن معنای واقعی خود را می یابد و شناخته می شود والا ابعاد وجودی انسان ناشناخته و مخفی خواهد ماند.

قرآن کریم این حقیقت را در آیات متعددی، متذکر شده است که ذیلا به چند نمونه اشاره می شود:

۱. و لنبلونکم حتی نعلم المجهدین منکم و الصبرین و نبلواءخبارکم<sup>(۳۳)</sup> یعنی

حتما شماها را با پدید آوردن حوادث تلخ مثل جنگ و دیگر پیشامدها ناگوار، مبتلا می کنیم تا بدین وسیله مجاهدین واقعی و صابرين، از مومنين و مجاهدین ادعای دروغین، متمایز گردند و چهره واقعی مومنين حقیقی و افراد منافق و ضعیف الایمان آشکارا گردد. وگرنه خدا می فرماید: قل اءتعلمون الله بدینکم والله یعلم ما فی السموت و ما فی الاءرض و الله بکل شیء علیم<sup>(۳۴)</sup>

منظور از (حتی نعلم) نیز این نیست که خداوند با هدف آگاهی از حال شما، شما را امتحان می کند زیرا خداوند عالم به سر و علن انسانها است و در آیه دیگر اشاره شده است: قل اءتعلمون الله بدینکم والله یعلم ما فی السموت و ما فی الاءرض والله بکل شیء علیم<sup>(۳۵)</sup>

بلکه منظور این است که صداقت شماها را در میدان عمل در شرائط ابتلاء نشان بدهیم تا پرده های ریا و تظاهر کنار گذاشته شود و شخصیت واقعی افراد برملا شود.

جمله اخیر این آیه که می فرماید: (و نبلوا خبارکم) و همچنین آیات قبل از آن (۲۹ - ۳۰) این معنا را به روشنی بیان کرده است می فرماید: اءم حسب الذین فی قلوبهم مرض اءن لن یخرج الله اءضعنهم ولو نشاء لاءرینکمهم فلعرفتهم بسیمهم و لتعرفنهم فی لحن القول و الله یعلم اءعملکم<sup>(۳۶)</sup>

تذکر اصلی این آیات متوجه منافقین است که چرا خود را فریب می دهید و بر خلاف آنچه می گوئید و بروز می دهید، اعتقاد دارید گمان نکنید که این دوگانگی و نفاق شما بر ما پوشیده است

---

۳۴- حجرات / ۱۶.

۳۵- حجرات / ۱۶.

۳۶- سوره محمد آیه ۲۹.

خداوند حقیقت شما را می داند و پیامبر و مومنین نیز شما را خوب می شناسند و اگر بخواهیم حقیقت شما را برملا کنم و چهره شما را افشا می نمایم بعد می فرماید که سنت ما این است که و لنبلونکم حتی نعلم ...<sup>(۳۷)</sup>

۲. می فرماید: ولیبتلی الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم و الله علیم بذات الصدور<sup>(۳۸)</sup> در این آیه نیز مشابه آنچه در آیه ۳۱ سوره محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر شد، فلسفه ابتلا را پالایش درونی و پاکی قلوب بیان کرده است و خداوند را عالم به اسرار درونی انسان معرفی کرده است تا این توهم پدید نیاید که ابتلاء الهی برای کشف حقیقت است. و این آیه هوشداری است به آن دسته از منافقین متظاهر به ایمان که از رفتن به جبهه جنگ و جهاد شانه خالی کردند و با بهانه گیری بر خلاف آنچه در دل داشتند و بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اظهار می نمودند - یخفون فی اءنفسهم ما لا یبدون لک<sup>(۳۹)</sup> - یعنی حقیقت امر را پنهان می کردند و آن ترس از مرگ و کشته شدن و عدم اعتقاد آنان به ارزش شهادت و وعده الهی بود.

خداوند برای این که آن خبث باطنی و تفکر شیطانی آنان را افشا کند این آیات را نازل کرد که تکلیف جهاد و جنگ با کفار، ابتلا و آزمایش الهی بود تا هویت باطنی و اسرار درونی افراد را بنمایش گذارد.

۳. در آغاز سوره عنکبوت ضمن این که اصل امتحان را به عنوان یک سنت ثابت عام الهی اعلام می کند فلسفه ابتلا را نیز بیان می کند می فرماید:

---

۳۷- سوره محمد آیه ۳۱.

۳۸- آل عمران / ۱۵۴.

۳۹- آل عمران / ۱۵۴.

اع حسبت الناس اءن يتركوا اءن يقولوا ءامنا و هم لا يفتنون و لقد فتننا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكذابين<sup>(۴۰)</sup> جمله اخير در آيه ، فلسفه سنت ابتلا را، پالایش افراد كاذب و جدائی صف مومنين از منافقين ، اعلام کرده است زیرا برای اينكه ميزان صدق و اخلاق افراد و يا كذب و نفاق آنان آشكارا گردد راهی وجود ندارد جز اين كه افراد در آزمون ابتلا محك بخورند.

بنابراين از نظر قرآن فلسفه ابتلا انسانها، ظهور شخصيت حقيقي افراد، است ابتلا آئينه است كه قوت و ضعف انسان را به طور كامل نشان می دهد اگر محك ابتلا در كار نباشد هرگز نه استعدادهاي عظيم نهفته در انسان شكوفا می شود و نه اوصاف كريمه و خصلت هاي رزيله شناخته می شود. نه هيچ كس به ظرفيت و ابعاد وجودی خود و ديگران پی می برد و نه فضائل و كمالات انسانی شناخته می شود سنت ابتلا است كه هم استعدادهاي بالقوه افراد را به فعليت می رساند و هم در پرتو آن طهارت روهی و شخصيت باطنی افراد صالح ، هديه می شود، و هم آلودگی روهی و شخصيت باطنی افراد معلوم می گردد زیرا هر جا كه محك ابتلا و تجربه بميان آيد ميزان برای سنجش افراد قرار می گيرد.

#### *انسان موجود ناشناخته*

اهميت موضوع ابتلا و نقش آن در بروز استعدادها و آشكار شدن حقايق نهفته در انسان ، وقتی روشن می شود كه ما به ابعاد مختلف و بسيار پيچيده نفس ، توجه كافي داشته باشيم .

خداوند متعال نفس انسانی را به طور پيچيده و عجيب آفريده است كه خود انسان نيز نوعا نسبت به ابعاد و شئون مختلف آن آگاهی كامل ندارند.

---

۴۰- عنكبوت / ۲.



و این نفس ، توجه کافی داشته باشیم .

خداوند متعال نفس انسانی را به طور پیچیده و عجیب آفریده است که خود انسان نیز نوعا نسبت به ابعاد و شئون مختلف آن آگاهی کامل ندارند. و این ابعاد و شئون نفس که همان روح و حقیقت انسان و شخصیت واقعی او وابسته به او است ، به حدی وسیع و عجیب است که در گستره همه هستی مطرح است و نمی شود تعریف کامل و جامعی از آن ارائه داد! قرآن می فرماید: ممکن است شماها نسبت به بعضی حقایق شئون نفس ، آگاهی بیابید و این را به عنوان اسرار تلقی کنید اما نسبت به بحقائق دیگر نفس که خارج از اندیشه شما است و از آن بی اطلاع هستید، فقط من آگاه هستم و شما آن را نمی دانید و آن مرتبه ((اخفی)) نفس است - فانه يعلم السر و اءخفی<sup>(۴۱)</sup> کلمه ((سر)) در مقابل ((علن)) است و مراد از آن افکار و نیات و امور پنهان و پوشیده از دیگران است . اما مراد از ((اخفی)) آن حقایق نهفته است که خارج از حیطه توجه خود انسان است و از نظر طبقه بندی فراتر از ((سر)) می باشد. زیرا چنانکه اشاره شد، حقیقت نفس انسان دارای مراتب و بطون مختلف است بگونه ای که حتی خود او نیز از پیچیدی و وسعت استعدادهای آن نا آگاه است و بعض مراتب آن بر او مخفی است .

بلحاظ همین ، افرادی که در ظاهر اهل ایمان و عبادت و تعجهد می باشند اما در باطن امر و مرتبه ((اخفی)) نفس . اهل نفاق و در زمره اصحاب الجحیم قرار دارند و در شرائط ابتلا آن نفاق پنهانی او آشکار و جوهر خود را نشان می دهد.

---

۴۱- طه آیه ، ۷.

بنابراین نقش افشاگری و پالایش کننده سنت ابتلا در این است که آن حقایق ((اخفی)) و لایه های زیرین مراتب نفس را آشکار می کند تا عناصر متظاهری ، مثل شیطان را که بیش از ششصد سال ، تظاهر به عبودیت و بندگی می کرد ، رسوا نماید و روح تمرد و استکباری او را که در مرتبه ((اخفی)) بدور از قلمرو دید دیگران و حتی خود او. پناه شده بود، بر ملا سازد. و این از ویژگی های سنت ابتلا است که انسان را بطور عریان بصحنه می کشاند و چگونگی شخصیت باطنی او را آشکار می سازد، ابتلاء در انسان طوفان به پا می کند و کمتر کسی است که نلرزد و نلغزد قرآن می فرماید: حتی کسانی که مدعی سبقت در اسلام و ایمان بودند و در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از دین خدا حمایت می کردند در اثر زلزله ابتلا الهی در جریان احزاب ، چنان به تکان آمده بودند که حتی نسبتا به نصرت الهی و اعتقادات خود به تردید افتاده بودند - و اذ ذاعت الاءبصر و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا<sup>(۴۲)</sup> یعنی شدت ابتلا وقتیکه سخت باشد بعضی انسانهای مومن را نیز حتی نسبت به خدا و مبانی اعتقادی خود، دچار تزلزل می کند آنوقت معلوم می شود که حقیقت ایمان در قلب و جان او ریشه نداشته است .

این واقعیت ناشی از عکس العمل طبیعی انسان در وضعیت حاد و بحرانی است و بسیار اندک می باشند افرادی که در اثر قوت ایمان ، ظرفیت پذیرش ابتلائات سخت الهی را در وجود خود پدید آورده باشند و با ثبات قدم در دوراهی های انتخاب ، بر صراط مستقیم الهی ، استوار بمانند،

---

۴۲- احزاب ، ۱۰.

کوره سوزان ابتلا همه ناخالصی‌ها و کثری‌ها را ذوب و بهمین لحاظ از آن بعنوان ((فتنه)) تعبیر شده است که این کلمه در اصل بمعنای لحاظ از آن بعنوان ((فتنه)) تعبیر شده است که این کلمه در اصل بمعنای ذوب کردن طلا در حرارت سوزان آتش برای خالص شدن آن و زدودن ناخالصی‌ها، بکار رفته است، طلای ناخالص بعد از حرارت و گداخته شدن، حقیقت آن عیان و زنگارهایش کنار خواهد رفت.

ابتلاء انسان را به چالش طلبیده و شخصیت واقعی او را در قالب اعمال و رفتار به نمایش می‌گذارد - ولیبتلی الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم والله علیم بذات الصدور.<sup>(۴۳)</sup> بنابراین فلسفه مهم ابتلا الهی ظهور قابلیت‌ها و شایستگی‌ها و پاکی نفس افراد و یا خباثت نفس آنان است غرض این است که همه افراد انسان حتی گروه مومنین نیز، میزان پاکی و صلاحیت و یا ناپاکی و عدم شایستگی خود را در صحنه ابتلاء بروز دهند - ما کان الله لیذر المومنین علی ما اءنتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب<sup>(۴۴)</sup> اگر تنگناها و فشار ابتلاء در کار نمی‌بود بدیهی است که استعدادها بالقوه نفس انسان بصورت معادن و گنجهای پنهان، ناشناخته باقی می‌ماند و هویت واقعی افراد نیز شناخته نمی‌شد و شائن و جایگاه آنان معلوم نمی‌گشت.

---

۴۳- آل عمران / ۱۵۴.

۴۴- آل عمران / ۱۷۹.

## ابتلاء غربال انسان ها

دومین انگیزه و فلسفه ای که می تواند برای سنت ابتلا از دیدگاه قرآن طرح گردد، نقش تعیین کننده ابتلا در بالندگی و رویش افراد و یا سقوط و ریش آنان باشد.

گرچه این موضوع در نگاه عالم به مطلب، داخل در موضوع قبل است و مصادیق آن و زیر مجموعه آن محسوب می باشد. اما بلحاظ اهمیت خاص این بحث مصداقی و جهان تربیتی و عبرت آموزی آنکه مورد عنایت قرآن کریم است و در آیات زیادی به آن اشاره شده است و بخش عمده آيا قصص القرآن را تشکیل می دهد، لذا در این جا به این بحث بعنوان دومین فلسفه ابتلاء، به اختصار پرداخته می شود:

در این رابطه بعضی از آیات به موارد ریزش افراد از غربال امتحان الهی، اشاره نموده است، و برخی از آیات موارد رویش افراد را بازگو نموده و برخی دیگر، متضمن هر دو بخش می باشد. طبیعی است که بررسی همه نقطه نظرات قرآن در این خصوص، مستلزم بحث تفصیلی تاریخی، پیرامون آیات قصص خواهد بود که ورد در آن اولاً ضرورتی ندارد و ثانياً - خارج از هدف اصلی این مختصر می باشد، لذا بناچار به طرح چند آیه که هر دو جنبه رویش و ریزش در آن مطرح باشد، اکتفا می شود:

۱. آیات (۹ - ۲۷) از سوره احزاب :

این آیات اجمالی از جنگ خندق است<sup>(۴۵)</sup> که خداوند مسلمانان را در این

جنگ امتحان نموده است

---

۴۵- احزاب آیه ، ۱۰.

در این امتحان سخت ، رویش و جلوه گری افراد مومن و ریزش افراد ضعیف الایمان و منافق ، روشن گردیده قرآن وضعیت روحی افراد ضعیف الایمان را در هنگام ورود سپاه دشمن ، این گونه ترسیم کرده است : و اذ زاغت الالبصر و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا<sup>(۴۶)</sup> یعنی از شدت ترس و رعب دشمن چشم ها خیره و جانها به گلوگاه رسیده بود و شما در مورد خدا و وعده نصرت او، گمانها بردید! بعد می فرماید: هنالك ابتلى المومنون و زلزلوا زلزالا شديدا<sup>(۴۷)</sup>

در چنین حالی مسلمانان و افرا حاضر به دو دسته تقسیم شدند: گروهی بی ایمان و منافق که تا چند لحظه قبل صرفا از جهت سیاهی لشکر، جزء مومنین بحساب می آمدند، ضعف و سستی و نفاق خود را نشان دادند شرایط سخت امتحان الهی ، پرده ریا و تظاهر را از چهره آنان کنار زد بطوری فریاد می زدند که - ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا!!<sup>(۴۸)</sup>

یعنی سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و وعده خداوند فریبی بیش نبود!! این افراد که عملا بهانه جوی و قصد فرار از معرکه را نمودند در این امتحان الهی رفوزه شدند و ریش کردند.

گروه دوم افراد وفادار به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند که به حقانیت اسلام و دستورات خدا و رسول ، با تمام وجود ایمان داشتند.

---

۴۶- احزاب ، آیه ۱۰.

۴۷- احزاب ، آیه ۱۱.

۴۸- احزاب ، آیه ۱۲.

این دسته از مومنین واقعی ، وقتی که لشکریان دشمن را مشاهده کردند، شعارشان این بود که - هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله و ما زادهم الا ايمنا و تسليما<sup>(۴۹)</sup> آنان با یک اطمینان و شور عجیبی خود را برتر می دانستند، برآستی مقایسه میان این دو گروه چقدر دشوار است ، چگونه می توان فاصله و تفاوت میان این انسانهای متعالی و روحیات فرشته گونه آنان ، با ذلت و زبونی و پوچی درونی افراد گروه اول را بیان کرد!

۲. آیات (۱۵۰ - ۱۷۱) از سوره آل عمران :

در آیات که جنگ ((احد)) را بیان کرده است ، مسلمانان علی رغم پیروزی اولیه بر سپاه کفر، از لحظه ای که گروهی از نیروهای پیروز اسلام در فکر جمع آوری غنائم جنگی شدند و از فرامین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سرپیچی کردند، سپاه دشمن با استفاده از فرصت غافلگیرانه و ورق را برگردان عرصه را بر مسلمانان تنگ کردند که مقاومت را از آن ها ربود و در چنین لحظه ای بود که خداوند مسلمانان را در یک چالش سخت ابتلا قرار داده و در آنحال مدافعین واقعی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مجاهدین فی سبیل الله از افراد منافق و دنیا طلب ، متمایز گردیدند. و عناصر ضعیف الایمان و منافق ، دستورات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را که از عقب آنها را به مقاومت فرا می خواند - و الرسول یدعوکم فی اءخریکم<sup>(۵۰)</sup> نادیده گرفته و پا به فرار گذاشتند!

---

۴۹- احزاب ، آیه ۲۲.

۵۰- آل عمران / ۱۵۳.

اینها تمام فکر و تلاششان این بود که جان خود را از خطر جنگ نجات دهند  
برای آنها انگیزه های دینی و دفاع از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و  
دین خدا در برابر خطری که ممکن بود متوجه جان آنان گردد، معنا نداشت .

ریزش و سقوط ناشی از عدم رسوخ ایمان در قلب اینها و تفکر جاهلی آنان  
است و در آن حال فقط عده انگشت شماری در معیت علی (علیه السلام) از  
جان مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع می کردند، این صحنه  
یکی از دردناکترین صحنه هایی است که بر تاریخ اسلام گذشته است ، و  
دنیاطلبی و عدم اطاعت عده ای از مسلمانان از فرامین پیامبر اکرم (صلی الله  
علیه و آله و سلم) در لحظه حساس پیروزی ، منجر به شکست سخت لشکر  
اسلام و شهادت دلاور مردان رشیدی همچون حمزه سیدالشهداء گردید.

آیه می فرماید، شماهایی که نسبت به پیامبران ، رابطه ریاکارانه دارد -  
یخفون فی اءنفسهم ما لا یبدون لک<sup>(۵۱)</sup> در چنین بزنگاههایی ، مورد امتحان واقع  
می شوید و منویات قلبی و پنهانی شما در این لحظات ، بیرون ریخته خواهد  
شد. و لیبتلی الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم<sup>(۵۲)</sup> در چنین شرائط  
ویژه ای و لحاظت حساسی ، که از یک سو شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و  
آله و سلم) در صف اول جنگ ، شمشیر می زند و با فریاد بلند مسلمانان را به  
جهاد و مقاومت فرا می خواند و از سوی دیگر با یورش بی رحمانه دشمن ،  
خطر محاصره و کشته شدن بسیار جدی است ،

---

۵۱- آل عمران / ۱۵۴.

۵۲- آل عمران آیه / ۱۵۴.

بی خاصیتی افراد عافیت طلب و بی هدف ، رو می شود و جان برکفان شهادت طلب که تمام هستی خود را نثار هدف و عقیده کرده اند جان خویش را سپر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده اند، جلوه گری می کند و می درخشد.

۳. آیات (۲۴۵ - ۲۵۵) سوره بقره در مورد ابتلاء بنی اسرائیل بوسیله حکم جهاد و ننوشیدن از آب نهر. اجمال این داستان این است که عده ای از بزرگان و سران قوم بنی اسرائیل بعد از دوران حضرت موسی (علیه السلام) وقتی که گرفتار سلطه و ستم جالود که از قبطیان بود، شده بودند آمدند نزد پیامبرشان که در بعضی روایات شیعه از او به اسم ((ارمیای نبی (علیه السلام) نام برده شده است <sup>(۵۳)</sup> و در بعض منابع اهل سنت به اسم ((شموی و یا شمعون)) یاد شده است <sup>(۵۴)</sup> آنان از پیامبر خود خواستند که ما مطیع فرمان الهی هستیم و از خدا بخواه که پادشاه و فرمانده برای ما برگزیند تا در راه خدا، تحت فرمان او جهاد کنیم . در نتیجه با در خواست پیامبرشان ، خداوند ((طالوت)) را که از خانواده فقیری بود، بدلیل دانائی و توانائی جسمی ، بعنوان فرمانروای آنان ، برگزید.

بنی اسرائیل علی رغم کارشکنی و بهانه جوئی که راجع به فرماندهی طالوت داشتند، وقتیکه برای نبرد با جالوتیان قیام نمودند، طالوت از طرف خداوند ماموریت یافت که این دسته جنگجو را امتحان کند تا میزان صداقت و مقاومت لشکریان و پیروان خود را معلوم نماید

---

۵۳- تفسیر المیزان ، ج ۲، ص ۲۹۷.

۵۴- تفسیر قرطبی ، ج ۲ ص ۲۵۹.



لذا وقتی این گروه اعلام آمادگی کرده بودند را بسوی جبهه جنگ حرکت داد آنان را در نوشیدن و نوشیدن از آب نهری که در پیش رو داشتند، آزمودند - فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتليكم بنهر فمن شرب منه فليس مني و من لم يطعمه فانه مني الا من اغترف غرفة بيده فشربوا منه الا قليلا منهم<sup>(۵۵)</sup> در همین آغاز کار در اثر کوچک ترین امتحان الهی ، ریزش افراد ضعیف الایمان شروع شد و آنان در همین قدم نخست شکست خوردند و اکثر آنان از آب نهر، بیشتر از حد مجاز، نوشیدند و بعد از گذشتن از نهر نیز افراد عافیت طلب شروع به بهانه جویی کردند و گفتند: لا طاقة لنا اليوم بجالوت و جنوده<sup>(۵۶)</sup> اما گروه دیگر که وفاداری خود را به طالوت در امتحان ((نهر)) نشان داده بودند، عمیقا به نصرت الهی معتقد بودند و با توکل به خداوند ثابت و استوار آماده نبرد با دشمن شدند، قرآن روح مقاومت و شهادت طلبی و ایمان راسخ این گروه را، تحسین و تمجید کرده است و با لسان مدح از آنان چنین یاد می کند: قال الذين يظنون انهم ملقوا الله كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله و الله مع الصبرين<sup>(۵۷)</sup> کلمه (یظنون) در این آیه بمعنای (یوقنون) است .

این گروه قلیل در هنگام رویارویی با لشکریان بی رحم و ستمگر جالوت نیز با کمال آرامش و صلابت ، ذکر کلام و دعایشان این بود که : قالوا ربنا افرغ علينا صبرا و ثبت اءقدامنا و انصرنا على القوم الكافرين<sup>(۵۸)</sup>

---

۵۵- بقره / ۲۴۹.

۵۶- بقره / ۲۴۹.

۵۷- بقره / ۲۴۹.

۵۸- بقره / ۲۵۰.

این کلمات حاکی از رسوخ ایمان و قوت آنان است که با وجود افراد کم با صبر و استقامت غلبه و نصرت بر دشمن ، پیدا نمودند و سرانجام نیز این قوت ایمان و توکل آنان ، اثر خود را در صحنه پیکار با دشمن نشان داد و با عنایت و نصرت الهی بر کثرت لشکر کفر پیروز شدند و بنی اسرائیل به برکت ایمان و مقاومت این گروه مومن به سلطنت و آقایی رسید - فهزموهم باذن الله و قتل داود جالوت وءاتاه الله الملك والحكمة<sup>(۵۹)</sup>

البته قرآن کریم موارد زیادی از ابتلائات بنی اسرائیل را متذکر شده است که آنان در این امتحانات الهی ، بیشتر ریزش داشته اند. نظیر فتنه سامری ، جریان میقات موسی (علیه السلام) و نزول صاعقه آسمانی ، جریان آموزش سحر و جادو و قضیه صید ماهی در روزهای شنبه و... که در سوره های بقره<sup>(۶۰)</sup> طه<sup>(۶۱)</sup> و اعراف<sup>(۶۲)</sup> نقل شده است . مشروح این سرگذشت ها در کتب تفسیری مفصلاً بیان شده است .

### انواع ابتلاء

امتحانات الهی را می توان در یک تقسیم کلی - قطع نظر از خصوصیات و مصادیق آن - به دو بخش عام تقسیم کرد که در قرآن نیز مطرح شده است :

۱. ابتلاء به ((سرا و نعماء))

۲. ابتلاء به ((باءسا و ضراء))

---

۵۹- بقره / ۲۵۱.

۶۰- بقره / ۱۰۲.

۶۱- طه / ۸۵.

۶۲- اعراف / ۱۵۵ / ۱۶۷.

برخلاف تصور عامیانه نوع مردم که صرفاً از سختی‌ها، مصیبت‌ها و پیش آمدهای دردناک، به ((بلا)) تعبیر می‌کنند، قرآن کریم ((بلا و ابتلاء)) را دارای دو چهره معرفی می‌کند: حالت برخورداری نعمت و حالت گرفتاری و درماندگی.

از نظر قرآن امتحان و ابتلاء گاهی در چهره و قالب رنج و غم و عذاب، رخ می‌نماید. گاهی در شکل و قالب مکنت و آسایش و نعمت، نمود پیدا می‌کند. هر کدام از این دو حالت مقتضیات خاص خودش را دارد که البته از این جهت عمل کردن به اقتضای نعمت و بهره‌مندی که عبارت است از شکر نعمت، بسی دشوارتر و مشکل‌تر از ملتزم شدن به لوازم ابتلاء به گرفتاری که همان صبر و تحمل مشکلات است زیرا صبر و تحمل رنج و ناملایمات به لحاظ اینکه بیشتر جنبه‌گریز ناپذیری دارد، انسان آمادگی تحمل آن را در خود بیشتر احساس می‌کند.

اما ابتلاء به نعمت بخاطر غفلت انگیز بودن آن، موجب غرور انسان گردیده و در نتیجه انسان از توجه به شکرگذاری باز می‌ماند، تاریخ پر است از سرگذشت افرادی که در اثر بهره‌مندی از نعمت و قدرت، دچار جنون خود فراموشی گردیده و سر از تفکر قارونی و منش فرعون‌ی در آورده‌اند زیرا طبع طغیان‌گر انسان بگونه‌ای است که در حال بی‌نیازی خود را گم می‌کند - ان الانسن لیطغی اءن رءاه استغنی<sup>(۶۳)</sup> در چنین حالتی روحیه و بینش سلیمانی لازم است.

---

۶۳- سوره علق / آیه ۶، ۷.

در بینش توحیدی سلیمانی ، نعمت و قدرت حتی سلطنت جهانی نیز وسیله  
آزمودن و ابتلاء انسان است . کلام و سخن جناب سلیمان (علیه السلام) این  
است وقتی که با لشکر و تشکیلات شکوهمند و خیره کننده خود، بر وادی  
مورچگان می گذرد و گفتگوی مورچگان را می شنود که می گویند: قالت نملة  
یاءیه النمل ادخلوا مسکنکم لا یحطمنکم سلیمن و جنوده <sup>(۶۴)</sup> از شنیدن این  
مکالمه ، تبسم شیرین و متفکرانه می کند، فتبسم ضاحکا من قولها. آنوقت با  
تمام وجود متوجه عنایت و الطاف پروردگار می شود و متواضعانه از پیشگاه  
الهی درخواست می کند که ، رب اءوزعنی اءن اءشکر نعمتک التی اءنعمت علی  
و علی ولدی و اءن اءعمل صلحا ترضه <sup>(۶۵)</sup>

این شیوه سخن گفتن سلیمان ناشی از بینش الهی او است که تفاوت جوهری  
میان او و تفکر مادی قارونی و فرعونی است . در تفکر مادی قارونی ، جز خود  
پرستی ، جایی برای دیگری وجود ندارد، همه نعمتهای الهی را از آن خود و  
دست هنرمند خود می داند! قال انا او تیه علی علم عندی <sup>(۶۶)</sup> خداوند در جواب  
می فرماید: اءولم یعلم اءن الله قد اءهلک من قبله من القرون من هو اءشد منه  
قوة و اءکثر جمعا <sup>(۶۷)</sup> در تفکر قارونی تنها چیزی که مطرح نیست خدا است  
آنچه که هست خود خواهی است لذا با کمال مستی و جنون ناشی از نعمت ،  
صاحب نعمت را انکار نموده و ادعای انما اوتیه علی علم عندی را سر می دهد  
هم با کلمه (انما) فقط نقش خود را به رسمیت می شناسد

---

۶۴- نمل آیه ، ۱۹ .

۶۵- نمل / آیه ۱۹ .

۶۶- قصص ، آیه ۷۸ .

۶۷- قصص / آیه ، ۷۸ .

و هم با کلمه (عندی) منکر خداوند می گردد. با اینکه خداوند در چند آیه قبل می فرماید: ان قرون کان من قوم موسی فبغی علیهم وءاتینه من الكنوز ما ان مفاتحه لتواء بالعصبة اءولی القوة<sup>(۶۸)</sup> یعنی ما آنقدر گنج و ثروت به او دادیم که افراد با قوت فقط از حمل کلیدهای آن به ستوه می آمدند! همچنین در تفکر فرعونى ، قدرت و نعمت وسیله تکبر و ربوبیت است و اذانه تنها اطرافیان و سپاهیان خود را بلکه همه رعایا و مردم عادی را نیز بندگان خود می شمارند و بر آنها اظهار خدائی می کنند! (ءنا ربکم الاعلی)<sup>(۶۹)</sup>

اما در بینش الهی سلیمان ، با اینکه خودش معترف است که و اتینا من کل شیء ، ان حضر الهو الفضل المبین در عین حال ادب الهی او بگونه ای است که آغاز سخن را با کلمه ((رب)) بیان می کند و بدین وسیله در برابر خداوند اظهار بندگی و ذلت می کند، و تمام قدرت جلال خود را از آن او می داند و از خدا می خواهد تا او را شکر نعمت هایی که به او بخشیده و همچنین به پدرش داود (علیه السلام) عطا کرده است قرار دهد. در تفکر سلیمانی تمام اینهمه تشکیلات از جن و انس و پرندگان و سایر امکانات که همگی سر بفرمان او نهاده اند برای این است که در راه رضایت الهی بکار گرفته شود و نهایت آرزویش این است که با اعمال صالح در زمره بندگان صالح قرار گیرد. و در تفکر سلیمانی همه نعمت ها وسیله ابتلا و امتحان است . وقتی که ماموریت انتقال تحت ملکه سبا را به اصف این برخیا، تفویض می کند و او را به طور اعجازآمیز انجام می دهد و تخت با عظمت بلقیس را به مدت کمتر از چشم بر هم زدن حاضر می کند.

---

۶۸- قصص / آیه ، ۷۶.

۶۹- نازعات / آیه ، ۲۴.

سلیمان نبی نه تنها از این قدرت نمائی شکوهمند آن هم بدست یکی از تربیت شدگان مکتبش اظهار عجب و تکبر نمی کند بلکه با کمال آرامش و خضوع می فرماید: هذا من فضل ربي ليبلوني اءشكر اءم اءكفر<sup>(۷۰)</sup> جریان قارون و حضرت سلیمان به عنوان سمبل دو تفکر مادی و الهی در رابطه با نعمت ، در قرآن بیان شده است .

بنابراین لغزش انسان در مقام شکر و در حال تنعم ، بیشتر است از حالت رنج و مصیبت در مقام صبر. و تعبیر مرحوم راغب ، ابتلا به نعمت اعظم البلائین است . ایشان می گوید: ان اختبار الله تعالى للعباد تارة بالمسار ببشكروا و تارة بلمضار ليصبروا فصارت المنحة و المنحة جمعا بلاء فالمحنته مقتضية للصبر و المنحة مقتضية للشكر و القيام بحقوق الصبر ايسر من القيام بحقوق الشكر فصارت المنحة اعظم البلائين .<sup>(۷۱)</sup> و در ذیل کلامش جمله ای از امیرالمومنین علی (علیه السلام) را نقل می کند: من وسع عليه ديناه علم يعلم انه قد مكر به فهو مخدوع عن عقله .<sup>(۷۲)</sup>

در این باین ، راغب تعبیر ((مسار)) و ((مضار)) را از قرآن کریم اقتباس نموده است زیرا قرآن از دین دو حالت و دو چهره ابتلا با عناوین (سراء و ضراء) تعبیر کرده است . عنوان ((سراء)) یعنی حالت سرور و رفاه و گشایش و نعمت عنوان ((ضراء)) یعنی حال گرفتاری ، بیچارگی و زیان انسان و هر آنچه با میل و طبع او هماهنگ نیست .

---

۷۰- نمل / ۴۰.

۷۱- مفردات راغب / ۶۱.

۷۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۸۶.

کلمه ((سراء)) معادل کلمه ((نعماء)) است که در بعضی آیات بجای آن بکار رفته است . ولن اذقنه نعماء بعد ضراء مسته ليقولن ذهب السيئات عني انه لفرح فخور<sup>(۷۳)</sup>

دو عنوان - سراء و ضراء - چون تقابل مفهومی دارند لذا در آیات نوعا در کنار هم ذکر شده اند مثلا در توصیف اصل تقوی قرآن می فرماید: الذين ينفقون في السراء و الضراء و الكظمين الغيظ و العافين عن الناس<sup>(۷۴)</sup> و یا در بیان حالات امت های پیشین می فرماید: و ما اءرسلنا في قرية من نبى الا اءخذنا اءهلها بالباءساء و الضراء لءلهم يضرعون ثم بدلنا مكان السيئة الحسنة حتى عفوا و قالوا قد مسء اباءنا الضراء و السراء فاءخذنهم بغتة و هم لا يشعرون<sup>(۷۵)</sup>

در این آیه اخير کلمه (باءساء) که در کنار کلمه (ضراء) ذکر شده است ، بیشتر به مخاطرات جانی نظر دارد که اخص از مفهوم (ضراء) می باشد اما کلمه (ضراء) به معنای مطلق ضرر و زیان مالی و جانی مثل بیماری ها و مرگ و موت و فقر و محرومیت می باشد و ذکر آن بعد از کلمه (باءساء) از باب ذکر عام بعد از خاص است .<sup>(۷۶)</sup>

---

۷۳- هود / ۱۰ .

۷۴- آل عمران / ۱۳۴ .

۷۵- اعراف / ۹۳ ، ۹۴ .

۷۶- مجمع البيان ، ج ۸ ، ص ۱۲۳ .

سر تاکید بیشتر قرآن بر ابتلاء به ((باءساء و ضراء))

اینکه چرا قرآن در بحث ابتلاء به عوامل آسایش و نعمت و ابتلاء به (سراء و نعماء) کمتر اشاره کرده و بیشتر به عوامل (ضراء) تکیه نموده و آیات از ابتلاء به (ضراء) بیشتر سخن به میان آمده است؟ سر مطلب شاید در این دو نکته اساسی ذیل باشد.

الف - در نگاه عمومی مردم، صبغه ابتلاء و امتحان در چهره (باءسا و ضرا) بیشتر محسوس و مشهود است زیرا حساسیت و عکس العمل انسان نسبت به رنج و بلا، بیشتر از حال رفاه و برخورداری است. بنابر این ظرفیت وجودی انسان در مواجهه با مشکلات و ابتلاء به (باءسا و ضراء) بیشتر نمایان می شود.

ب - جنبه بازدارندگی و ابعاد تربیتی ابتلا به (باءساء و ضراء) که مورد عنایت قرآن است بیشتر از ابتلاء به (نعماء) می باشد.

قرآن کریم دو حالت سرا و ضراء را بیان کرده است و عکس العمل طبیعی انسان نسبت به آن دو حالت را متذکر شده است می فرماید: و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و ناء بجانبه و اذا مسه الشر فذو دعاء عریض <sup>(۷۷)</sup> همچنین می فرماید: فاذا مس الانسان ضر دعانا ثم اذا خولنه نعمة منا قال انما اءوتيته علی علم بل هی فتنة ولكن اءکثرهم لا یعلمون <sup>(۷۸)</sup> آیه نسخت، عدم تحمل و کم ظرفیتی انسان را بیان کرده است و انسان را موجودی کم ظرفیت که همواره دارای حالت (اعراض) و حالت (عریض) است معرفی نموده است

---

۷۷- فصلت / ۵۱.

۷۸- زمر / ۴۹.



بگونه ای که در حال تنعم و آسایش حالت (اعراض) و تکبر و خودبینی به روی می دهد و از همه چیز روی می گرداند اما در حال رنج و محرومیت که ضعف های او نمایان می شود، با حالت (عریض) اظهار ذلت و زبونی می کند و به خداوند روی می آورد. این دو حالت (اعراض و عریض) ناشی از طبیعت و ضعف خلقت انسان می باشد. - و خلق الانسن ضعيفا<sup>(۷۹)</sup>

در این آیه نیز ضعف و تحمل ناپذیری انسان را یادآور شده است که در شرایط دشوار و مواجهه با سختی های روزگار بیاد خدا است اما همین که وضعیت تغییر کرد و خداوند او را از نعمت و مکنّت برخوردار نمود. از حالت تعادل خارج شده و دچار خود بزرگ بینی و بی نیازی می شود آن وقت روح طغیان گری وجود او را تسخیر می کند. زیرا نتیجه طبیعی حال استغناء، خودبزرگ بینی و خود محوری است که در نهایت به خود پرستی می انجامد، در چنین حالتی انسان نه تنها از یاد خدا غافل گردیده و همه کاره خودش را می داند بلکه خدا را به عنوان صاحب نعمت انکار می کند و فقط نقش خود را به رسمیت می شناسد و لذا است که قارون ادعای - انما اوتیته علی علم - را سر می دهد همچنان که قارون سر مست از مال و ثورت، با این منطق که - انما اوتیته علی علم عندی<sup>(۸۰)</sup> به نصایح خیر خواهانه قومش پاسخ داده و همه چیز را محصول علم و تدبیر خود قلمداد می کند. چنانچه قبلا اشاره شد.

---

۷۹- نساء / ۲۸.

۸۰- سوره قصص / آیه ، ۷۸.

این احساس غرور و مستی در حال تنعم و برخورداری ناشی از طبیعت و نوع خلقت انسان است که در میان افراد کمتری یافت می شود که در برابر جلوه های فریبنده ثروت و قدرت دچار لغزش نگردد. زیرا اگر نیروی قدرتمند معرفت و ایمان و تقوی را در وجود خود پدید نیاورد و خواسته های او به این وسیله کنترل نگردد، انسان نوعاً مقاومت و کنترل خود را در برابر جاذبه ها و کشش های قدرت و ثروت از دست داده و در هوا و هوسها سقوط خواهد کرد.

در آخر این آیه می فرماید: بلی هی فتنة ولكن اكثرهم لا يعلمون .<sup>(۸۱)</sup> این جمله در واقع نگرش آرمانی انسانی از نعمت ها و امکانات خدادادی را، تخطئه می کند و انسان را در اینکه نسبت به نعمتهای الهی و مال و قدرت ، بعنوان هدف و آرمان ، نگاه می کند، مورد سرزنش قرار می دهد به اینکه این عطایا و نعم الهی برای ابتلا و آزمون در اختیار شما قرار داده می شود و لکن شما توجه ندارید و لذا بجای اینکه نسبت به ثروت و قدرت ، نگرش ایزاری داشته باشید و آن را وسیله رسیدن به سعادت و بندگی بدانید در جهت رشد و کمال انسانی بکار ببندید آن را آمال و آرزوی خود قرار می دهید و از مقصد اصلی باز می مانید.

خداوند می فرماید ولكن اكثرهم لا يعلمون<sup>(۸۲)</sup> بیانگر جنبه غفلت زا بودن ابتلا به نعمت است که نوع مردم را شامل می شود و عده اندکی را از این قاعده مستثنی دانسته است زیرا اکثریت مردم در شرایط برخورداری نگرش آرمانی نسبت به نعمت و قدرت دارند، و از جنبه آزمودن و ابتلا غافل می شوند.

---

۸۱- سوره زمر آیه ، ۴۹.

۸۲- زمر / آیه ، ۴۹.

توصیه می شود که مبادا ((اموال و اولاد)) که مظهر نعمت و قدرت بای انسان است ، موجب غفلت شما گردد و شما را از یاد الهی و توجه به معنویات باز دارد می فرماید:

يا ايها الذين ءامنوا لا تلهكم اءموالكم و لا اءولادكم عن ذكر الله و من يفعل ذلك فاءولئك هم الخسرون <sup>(۸۳)</sup> در این آیه نیز وابستگی به اموال و اولاد و نگرش آرمانی و هدفمند نسبت به دنیا، عمل اصلی غفلت انسان از یاد خدا و توجه و احتمال به مسائل جهان آخرت معرفی شده است و نسبت به عواقب خسارت بار و جبران ناپذیر چنین نگرشی ، هشدار داده است ، زیرا نتیجه قهری وابستگی شدید به ثورت و قدرت باعث غفلت از خدا و قیامت و در نهایت انکار آن است شاهد دیگر آیه می فرماید:

و لئن اءذقنه رحمة منا من بعد ضراء مسته ليقولن هذا لى و ما اءظن الساعة قائمة و لئن رجعت الى ربى ان لى عنده للحسنى <sup>(۸۴)</sup> که اولاد عطایای الهی را از آن خود دانسته و محصول تدبیر و صلاحیت خود می پندارد ثانیاً قیامت و حساب و کتاب را انکار می نماید. ثالثاً به صورت قضیه شرطیه که حاکی از عدم اعتقاد و تردید گوینده است می گوید: بر فرض که قیامتی هم وجود داشته باشد مقام و جایگاه ما، در پیشگاه الهی محفوظ است بنابراین با توجه به غفلت زان و غرور انگیز بودن ابتلا به ((سراء و نعماء)) و نکات تربیتی و اثر سازنده ابتلاء به ((باءسا و ضراء)) قرآن کریم که کتاب انسان پروری است عنایت بیشتری به ابتلا نموده است .

---

۸۳- منافقون / آیه ، ۹.

۸۴- فصلت / ۵۰.

در ذیل آیات نود و چهار اعراف و چهل و دوم انعام نیز که جریان ابتلا به ((باءسا و ضراء)) را در مورد امم گذشته بیان کرده است ، به این نکته تصریح کرده است که غرض از این فشارها تنبّه و بازگشت آنان به سوی خداوند بوده است ، یعنی این امتحان ها و گرفتاری ها برای این بوده است که آنان را از حالت غفلت و غرور خارج کرده و روح بندگی و تضرع را در وجود آنان احیا کند. چون عوامل ((باءسا و ضراء)) انسان را به خود می آورد و او را متحول می نماید. چه بسا انسان هایی که در اثر تاثیرگذاری نیرومند عوالم (باءسا و ضراء) دگرگون شده اند و آینده به فرجام تکان دهنده را که در پیش داشته اند به یک آینده روشن و امید بخش مبدل نموده است . بر اساس همین تاثیرگذاری شدید عوامل (باءسا و ضراء) در بیداری انسانها است که انبیاء الهی نیز در روش تبلیغی خود، بیشتر بر پایه ((انذار)) برای هدایت مردم متکی بوده اند تا: تبشیری)) و لذا به خاطر ویژگی بازدارندگی عوامل زلزله ساز و شک دهنده ((باءسا و ضراء)) برای انسان ، در قرآن کریم نیز انذارهای قرآن بیشتر از آیات تبشیری آن می باشد و آیات بشارت نیز همواره در کنارش انذار مطرح است در هیچ آیه ای از انبیاء علیها السلام به عنوان بشیر و مبشر به تنهایی یاد نشده است که (ان اءنا الا بشیر) در حالیکه انبیاء و مخصوصا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و آیات زیادی به عنوان (انما اءنا نذیر مبین) <sup>(۸۵)</sup> (ما اءنا الا نذیر مبین) <sup>(۸۶)</sup> (جائکم النذیر) <sup>(۸۷)</sup> (ان الا نذیر) <sup>(۸۸)</sup> توصیف شده است

---

۸۵- عنکبوت / آیه ۵۰.

۸۶- احقاف / آیه ، ۹.

۸۷- فاطر / ۳۷.

۸۸- شعراء / آیه ، ۱۱۵.

کما این که آغاز دعوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز با انداز مردم شروع شده است . یاءیهما المدثر قم فاء نذر<sup>(۸۹)</sup>

### شدت باء ساء و ضراء

ابتلا به ((بءسا و ضراء)) از نظر شدت و ضعف نیز، هم از جهت عوامل ((بءس)) و ((ضر)) متفاوت است و هم نسبت به افراد یکسان نیست و هر کسی به تناسب استعداد و ظرفیت خویش بوسیله - بءسا و ضراء - مبتلا و آزموده می شود. شدت ابتلاء بندگان صالح و شایسته ، به - بءسا و ضراء - وسیله تکامل و رشد استعداد و ظرفیت های وجودی آنها است . اگر چنین افرادی در شرایط دشوار ابتلا قرار نگیرند و ضعف های روحی و هنجارهای رفتاری آنان ، هموار نگردد، قابلیت ها و لیاقت های ذاتی آنان ، به صورت گنج پنهان در درون آن ها باقی می ماند و چنان که شایسته است خود را نشان نمی دهند. کوره سوزان ابتلا است که ناخالصی های انسان را ذوب می کند و رنگ و غبار ((ریا، و تظاهر را از چهره انسان می زداید تا گوهر ذات انسان به طور تمام رخ ، عیان گردد.

شدت بلا برای افراد صالح و شایسته ، وسیله ای است که حتی شخصیت ممتاز الهی را مثل حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) به مقام ((امامت)) می رساند و تداوم رهبری جهانی و امامت ابراهیمی را نیز در نسل او قرار می دهد. خداوند متعال حضرت ابراهیم (علیه السلام) را با انواع شدائد و سختی ها مورد آزمایش قرار داد که در تعدادی از سوره ها، به فرازهایی از تاریخ زندگی ابراهیم خلیل (علیه السلام) اشاره شده

---

۸۹- مدثر / آیه ، ۲ - ۱ .

و برخی از آزمایشات بسیار شکننده و دشواری که بر ابراهیم (علیه السلام) گذشته است، را بازگو کرده است نظیر: آمادگی برای اعدام و سوختن در حرارت آتش بر افروخته نمرودیان و ترک زن و فرزند در نقطه بی آب و علف و بیابان خشک و آمادگی و تصمیم بر ذبح فرزند گرامی خود و اسماعیل و (علیه السلام) و... و هر کدام از این ابتلات سخت که برای دیگران کشنده و لغزنده است، از این مرد عظیم القدر الهی، شخصیتی ساخته است که خداوند متعال او را به عنوان یک امت یاد می کند نه یک فرد - ان ابرهیم کان ائمة (۹۰) و در توصیف شخصیت او می فرماید: ان ابرهیم لحلیم اءوه منیب (۹۱) بر اساس همین برجستگی های چشم گیر و شایستگی های ذاتی شخصیت ابراهیم (علیه السلام)، را خداوند بعنوان ((خلیل)) برگزید و اتخذ الله ابرهیم خلیلا (۹۲) و در نتیجه مقام بزرگ ((امامت)) را که فوق مقام نبوت و رسالت بود، به پاداش موفقیت او در آزمون های سخت الهی قرار داد. و شخصیت منحصر بفرد او را بعنوان الگوی توحیدی بشریت حتی انبیاء معرفی کرد او را امام و پیشوای همه قرار داد - و اذ ابتلی ابرهیم ربه بكلمت فاءتمهن قال انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین (۹۳) تلاش قرآن در معرفی و برجستگی های شخصیتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) و توصیفات عجیب از آن حضرت نظیر: قانتا الله، حیفا، مسلما، صدیقا، اواه، حلیم، منیب و...

---

۹۰- نحل / ۱۲۰.

۹۱- هود / ۷۵.

۹۲- نساء / آیه، ۱۲۵.

۹۳- نساء / آیه، ۱۲۵.

بیانگر نگاه خاص قرآن نسبت به آن حضرت و جایگاه منحصر به فرد او در میان انبیا اولوالعزم علیهم السلام می باشد که هیچ یک از انبیا گذشته تا این حد در قرآن کریم جلوه گری نداشته . اگر در مورد حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید: و ان من شیعتہ لابراہیم برای این است که از طریق توجه به شخصیت ابراهیم (علیه السلام) حضرت نوح (علیه السلام) را معرفی کند <sup>(۹۴)</sup> حتی قرآن نسبت به پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز اکیدا توصیه می کند که از شویہ توحیدی و ملت ابراهیمی تبعیت کند با اینکه از نظر قرآن و روایات شخصیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت علیها السلام از همه انبیا اولوالعزم علیهما السلام حتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) برتر است همچنانکه دین اسلام و کتاب او از همه ادیان و کتب آسمانی برتر و کامل تر است اما وقتی که قرآن شخصیت ابراهیم خلیل را تعریف می کند - ان ابرہیم کان ائمة قانتا لله حنیفا و لم یک من المشرکین شاکرا لاءنعمه اجتبه و هده الی صراط مستقیم و ءاتینہ فی الدنیا حسنة و انه فی الاءخرة لمن الصالحین <sup>(۹۵)</sup> بعد بلافاصله خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: ثم اءوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا <sup>(۹۶)</sup>

همه این توصیفات برای این است که قرآن کریم حضرت ابراهیم (علیه السلام) را پرچمدار توحید و رهبری جهانی می داند و بینش توحیدی او را الگوی همه می داند

---

۹۴- نحل / آیه ، ۱۲۰ تا ۱۲۲.

۹۵- نحل / آیه ۱۲۲ - ۱۲۰.

۹۶- نحل / آیه ، ۱۲۳.

و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز مامور به تبعیت از بینش توحیدی اوست نه شخص او و لذا در جای دیگر می فرماید: *اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده* <sup>(۹۷)</sup> در این آیه بعد از این که حضرت ابراهیم و نوح و عده دیگری از پیامبران را مطرح می کند و آنان را هدایت شدگان الهی توصیف می کند، خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن حضرت را مامور به اقتداء هدایت آنان که مشترک میان همه انبیاء است ، می کند نمی فرماید (بهم اقتده) زیرا شخص حضرت ابراهیم و سایر انبیاء مقتدای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی توانند باشند، بلکه شخص حضرت ابراهیم و سایر انبیاء مقتدای همه انبیاء است - بلکه شخصیت آنان یعنی بینش توحیدی آنان که وجه مشترک همه انبیاء است مورد اقتدای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد که این اقتداء، اقتداء به خداوند متعال و رهبری و هدایت او است . بنابراین آیه مذکور قرینه است بر این که مراد از تبعیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از ملت ابراهیم (علیه السلام) تبعیت از شخص نیست بلکه تبعیت از شخصیت توحیدی ابراهیم (علیه السلام) است .

اما شدت بلاء نسبت به کفار و معاندین در مرحله نخست جنبه تنبیه و گوشمالی برای غفلت زدائی دارد و در مرحله بعد جنبه انتقام و مجازات چنانچه در جریان آل فرعون این موضوع را می توان مشاهده کرد مانند: و لقد اخذنا آل فرعون بالسنين و نقص من الثمرات لعلهم يذكرون <sup>(۹۸)</sup>

---

۹۷- انعام / آیه ، ۹۰.

۹۸- اعراف / آیه ، ۱۳۰.



یعنی در مرحله اول ما آل فرعون را به مشکلات معیشتی شدید از راه خشک سالی و کاهش محصولات کشاورزی گرفتار کردیم تا شاید این ها از این طریق متنبه گردند وقتی که آنان بعد از این شدید مورد احسان الهی قرار گرفتند و کفران نعمت نمودند و نیکی ها را از آن خود و بدی ها و پیشامدهای سخت را به موسی (علیه السلام) و خدای او تفال می زدند خداوند آنان را مورد بلاهای شدیدتر قرار داد - فاءرسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیت مفصلت فاستکبروا وکانوا قوما مجرمین .<sup>(۹۹)</sup>

و چون عناد و استکبار خصلت مهم آنان بود خداوند در نهایت آنان را به خاطر این خصلت استکبار که عامل غفلت آنان شده بود مورد انتقام و عقاب قهرآمیز خود قرار داد - فانتقمنا منهم فاءغرقهم فی الیهم باءنهم کذبوا باءیتنا وکانوا عنها غفلین .<sup>(۱۰۰)</sup> فرعونیان را از صفحه روزگار برداشت و مردم ضعیف و زیر دست آنها را وارث همه مستعمرات آنان در شرق و غرب یعنی خاور و باختر قرار داد - واءورثنا القوم الذین کانوا یتضعفون مشرق الاءرض و مغربها.<sup>(۱۰۱)</sup>

بنابر این شدت بلاء نسبت به کفار معاند و متمرّد در مرحله آخر به عنوان عذاب و انتقام الهی گریبان آنان را می گیرد چنانچه در آیه فوق نیز کلمه انتقام بکار رفته است (فانتقمنا منهم).

---

۹۹- اعراف / آیه ، ۱۳۳.

۱۰۰- اعراف / آیه ، ۱۳۶.

۱۰۱- اعراف / ۱۳۷.

## نقش انسان در نزول بلاء

شداید و گرفتاری ها ضمن این که جنبه ابتلاء دارد و به وسیله آن میزان ایمان و صبر مردم آزموده می شود و ضمن این که در مرحله نهائی جنبه عذاب و انتقام دارد چنانچه قبلا اشاره گردید، از نظر بررسی علل و منشاء به خود انسان بر می گردد و آیات زیادی در قرآن کریم ، سلوک انسان را عالم اصلی گرفتاری ها و نزول بلاء می داند.

در سوره اعراف اصل اولی و سنت الهی در مورد انسان را نزول رحمت و برکت اعلام می کند و نزول بلا و شدائد را به عنوان اصلی ثانوی ناشی از رفتار و سلوک انحرافی انسان از طریق فطرت الهی ، می داند که معلول نوع اکتساب و سلوک انسان ها است می فرماید: ولو اءن اءهل القرى ءامنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکت من السماء و الاءرض ولكن كذبوا فاءخذنهم بما كانوا یکسبون<sup>(۱۰۲)</sup> در این آیه اصل اولی سنت الهی بر اعطای رحمت و برکت معرفی شده است و نزول بلاء را ناشی از عملکرد انسان دانسته است طبق این آیه دو عنصر ((ایمان)) و ((تقوی)) یعنی بینش فکری و نظری و روش عملی انسان معیار و مدار نزول نعمت و نعمت بیان شده است در این آیه استقامت نفس انسان بر صراط مستقیم فطرت که ضرورت ایمان را در حوزه معرفتی و عمل را در حوزه رفتاری ایجاب می کند، شرط نزول نعمت بیان کرده است کما این که انحراف از راه فطرت و گرایش به گناه و فساد، عامل اختلال نظام هستی و سبب نزول بلاء معرفی شده است زیرا عدم تعادل و طغیان گری انسان همه نظام طبیعت را مختل می سازد.

---

۱۰۲- اعراف / ۹۶.

این آیه یک حقیقت برهانی را در رابطه با انسان بازگو کرده است و مجموعه پدیده های عالم را به عنوان یک نظریه گرفته که درستی و نادرستی بعض از اجزاء آن در سایر اجزاء آن در سایر اجزاء آن تاثیر گذار است و عملکرد انسان را به عنوان جزء رئیس دارای تاثیر مستقیم بر سایر پدیده ها می داند. اگر گناه و فساد و طغیان انسان موجب فساد طبیعت و نزول بلایا می شود بخاطر این است که جایگاه جرم انسان در حد کل هستی است زیرا دامنه و قلمرو تاثیرگذاری رفتار انسان چه به طور مستقیم و چه به طور غیر مستقیم ، به وسعت همه هستی است و همه پدیده ها را شامل می گردد چون گرچه از نظر فیزیکی یک جرم کوچک این عالم است اما در حقیقت عالم اکبر او است . اگر قرآن می فرماید: *ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس*<sup>(۱۰۳)</sup> برای این است که رفتار انسان و آثار عملکرد او محدود به خود او نمی شود بلکه تاثیر جهانی دارد و لذا این آیه انسان را به عنوان مسئول فساد در جهان معرفی می کند و او را نسبت به بلاهای خشکی و دریا مجرم می داند زیرا این فساد در خشکی به وسیله حیوانات پدید نیامده است کما این که فساد فی البحر نیز معنایش این نیست که ماهی ها و حیوانات دریائی مایه فساد شده اند و یا چوبها و کشتی به دریا رفته فساد ایجاد نموده است بلکه می فرماید: *بما کسبت ایدی الناس* . یعنی حوزه تاءثیرگذاری جرم انسان بحدی وسیع است که موجب انواع بلاهای دریایی و خشکی نظیر قطع باران ، زلزله ، سیل ، شیوع امراض ، فقر و قحطی ، فاسد شدن محیط زیست و امثال آن می گردد

---

۱۰۳- روم / آیه ، ۴۱.

زیرا انحراف انسان از صراط مستقیم ((ایمان و تقوی)) و زیاده روی همه نظام طبیعت را مختل نموده و سبب بروز بلایا می گردد.

قرآن در این باره می فرماید: ولو يؤخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة<sup>(۱۰۴)</sup> یعنی اگر سنت الهی بر این بود که فوراً شما را در مقابل اعمالتان مجازات کند هیچ جنبنده ای در صفحه حیات باقی نمی ماند! در حالیکه گناه و ظلم را انسان انجام می دهد نه جنبنندگان دیگر، این به سبب وسعت جهانی جایگاه جرم انسان است که آتش شعله ور شده بوسیله او تر و خشک نمی شناسد هم جامعه انسانی را نابود می کند و هم موجودات دیگر را بکام خود فرو می برد و این خود سنت حکیمانه الهی است که بهمان میزان که شخصیت و جایگاه نوع انسان را و استعدادهای او را در حد همه هستی قرار داده است بگونه ای که صلاح و فساد دریا و خشکی و زمین و آسمان وابسته به صالح بودن و فساد شدن جامعه انسانی است زیرا خداوند تمام امور عالم را بدست انسان سپرده است و پدیده های طبیعت را اعم از زمین و فضا در تسخیر قدرت او قرار داده است . و سخر لکم ما فی السموت و ما فی الاءرض جمیعا<sup>(۱۰۵)</sup> در آیه دیگری نیز همه گرفتاری ها و بلایا را محصول عملکرد انسان بیان کرده است می فرماید: و ما اءصبکم من مصیبة فبما کسبت اءیدیکم و یعفوا عن کثیر. <sup>(۱۰۶)</sup> مراد از مصیبت در این جا همه بلایا و مصائب طبیعی ، فساد اخلاق ، اختلال اجتماعی ، رشد حسادتها و کینه ها و قساوت ها و... می باشد.

---

۱۰۴- نحل / آیه ، ۶۱.

۱۰۵- جاثیه / آیه ، ۱۳.

۱۰۶- شورای / آیه ۳۰.

بنابراین با توجه به آنچه اشاره شد از نگاه قرآن نقش انسان در پیدایش و نزول بلایا، نقش کلیدی است و نوع رفتار انسان در همه پدیده ها از جمله در نظام اجتماعی تاثیر مستقیم دارد که هر مثبت و منفی در جامعه را باید در نوع رفتار مردم جستجو کرد. و این مسأله نیز همچنانکه اشاره شد خود جزء سخن الهی است که در راستای سنت عام ((ابتلاء)) قرار دارد، همین طوری که صلاح و فساد جامعه بعنوان دست آورد مثبت و یا منفی انسان است و هر گونه تغییر و تحولی در سرنوشت جامعه بدست خود انسان ، سنت الهی است ، سنت ابتلاء و امتحان الهی نیز در این امور جریان دارد.

### فصل سوم : دین و ابتلا

#### رابطه دین و ابتلا

موضوع ابتلاء از نظر اسباب و عوامل ، اگر چنانچه با توجه به مصادیق مد نظر قرار گیرد، تعداد و تکثیر عوامل اسباب ابتلا به حدی است که نمی توان رقم و آمار خاصی برای آن ارائه داد زیرا چنانچه قبلا اشاره گردید، هر آنچه در حیطه اراده و انتخاب انسان قرار می گیرد و در عملکرد و جهت گیری های او تاثیر می گذارد می تواند در این فهرست طولانی قرار بگیرد اما اگر چنانچه بحث عوامل ابتلا را با نگاه کلی مورد عنایت قرار دهیم ، می توان از عامل ((دین)) به معنای عام کلمه که شامل آموزه های شرع و عقل می باشد بعنوان ضابطه و معیار عام در بحث عوامل ابتلا یاد کرد.

#### دار دنیا محل ابتلاء

یکی از معارف ناب و منحصر به فرد قرآن کریم که آثار تربیتی فراوان دارد، دیدگاه خاص قرآن نسبت به زندگی دنیوی و رابطه آن با

جایگاه اخروی انسان است. از نظر قرآن زندگی دنیوی و نشه طبیعت، برای انسان، محل امتحان و آزمایشگاه بزرگی است، فلسفه وجودی این تشکیلات عریض و طویل، ابتلاء تربیت انسانی است - الذی خلق الموت و الحیوة لیلوکم اءیکم اءحسن عملا<sup>(۱۰۷)</sup> این دستگاه پیچیده زمینه ای است برای تکامل و عروج انسانی که می خواهد انسان تحویل بدهد.

طرح این بحث از آن جهت ضروری است که قرآن کریم، اولاً - این موضوع را مرتبط با مسأله ابتلاء می داند و حیات دنیوی را مساوی با ابتلاء و امتحان الهی معرفی می کند. ثانیاً - نحوه سرنوشت و حیات اخروی انسان را در ارتباط مستقیم با نوع رفتار او در این جهان می داند.

بنابراین نگاه خاص تربیتی قرآن نسبت به این موضوع و اثر اخلاقی و سازنده این بحث، ایجاب می کند که در این قسمت، ماهیت حیات دنیوی از منظر قرآن و رابطه آن با آخرت انسان، بطور اجمال تبیین گردد و مهم تر از همه، نقش انسان در شکل گیری حیات اخروی و سرنوشت او، تا حدی روشن شود. و در نتیجه بعد از بیان رابطه دنیا و آخرت به مسئله تجسم و عینیت اعمال انسان در آخرت، پرداخته شود.

## فصل چهارم: دنیا و آخرت در قرآن

### ماهیت حیات دنیوی از منظر قرآن

قرآن کریم از یکسو انسان را موجود جاودانه و حیا او را حیات ابدی می داند و او را بعنوان خلیفه الله که مظهر اسماء و صفات الهی است

---

۱۰۷- ملک / آیه ، ۲.

معرفی و از سوی دیگر زندگی دنیوی و طبیعی او را یک حیات موقت که آمیخته با انواع محدودیتها و مضیقه ها است اعلام می کند و از سوی دیگر حیات ابدی هر کس را نتیجه حیات دنیوی او معرفی می کند و راه رسیدن بسعدت ابدی و کمالات الهی را عبور از این گذرگاه موقت می داند که در تعبیر روایات از آن بعنوان ((دارممر)) و ((مزرعه)) یاد شده است .

از نظر قرآن ماهیت زندگی دنیوی ، ماهیت ایزاری است که جنبه مقدمی دارد، حیات دنیوی هرگز هدف نیست بلکه زمینه است فرصت و مؤنه است برای رسیدن بحیات ابدی ، انسان مسافر ابدیت و دنیا معبر و راه رسیدن به مقصد است.

و لذا قرآن کریم بلحاظ اینکه انسان را موجودی ابدی می داند و نسبت به حیات دنیوی و مقطعی او با نگاه مقدمی و ایزاری می نگرد، برای اینکه انسان هم ماهیت حیات دنیوی را بشناسد و هم نسبت به شائن و هدف خلقت خود آگاهی یابد. توجه انسان را به دو نکته اساسی جلب می کند:

اولا - تذکر می دهد که زندگی موقت دنیا همواره با انواع سختیها و بلاها آمیخته است و شیرینیهای آن نیز با تلخیها و نعمتهای آن با زوال همراه است می فرماید: لقد خلقنا الانسان فی کبد<sup>(۱۰۸)</sup> یعنی تو ای انسان در این جهان با رنج و سختی سر و کار داری تا همیشه در مصادف با بلاها و ابتلاها راه طولانی کمال را با سعی و تلاش و صبر و تحمل بییمائی . به انسان گوشزد می کند

---

۱۰۸- بلد / آیه ، ۴.

که دنیا جای آسایش و آرامش نیست بلکه جای تلاش و جان‌کندن است ،  
یاءیهالانسن انک کادح الی ربک کدحا فملقیه<sup>(۱۰۹)</sup> و چون دنیا جای ماندن و  
آسایشگاه نیست بلکه محل آموختن و آزمایشگاه است لذا انتظار ماندن و  
دلخوش کردن نسبت به آن ، یک انتظار بی جا است و از این جهت اگر کسی  
نسبت به آن با نگاه غائی بنگرد خود را فریب داده است و لذا از دار دنیا بعنوان  
دار الغرور نیز تعبیر شده است .

ثانیا: توجه اصلی انسان را به حیات اخروی معطوف نموده است و زندگی  
دنیا را در مقایسه با آخرت تحقیر نموده و متاع قلیل بیان کرده است که خاطره  
و بازیچه ای بیشتر نیست - و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار  
الاءخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون<sup>(۱۱۰)</sup> یعنی زندگی دنیا در رابطه با حیات  
ابدی آخرت نمی تواند طرف قیاس قرار گیرد بلکه پوچ است و اگر چنانچه  
زندگی دنیا را بعنوان هدف در نظر بگیریم ، این دنیای منهای آخرت را نمی  
توان حیات بنامیم و جمله (لو کانوا یعلمون) بیانگر واضح بودن این پوچی دنیا  
در رابطه با حیات اخروی است . این آیه نمی خواهد زندگی دنیوی را با زندگی  
جاودانه اخروی مقایسه کند و بلکه سخن از دین است که دنیای منهای آخرت  
پوچ است و حیات بمعنای واقعی کلمه نمی تواند باشد.

البته لازم به ذکر است که تحقیر دنیا در آیات و روایات ناظر به نگاه غائی و  
هدفمند نسبت به دنیا است بگونه ای که برای انسان آمال و مقصد قرار گیرد

---

۱۰۹- انشقاق / ۶.

۱۱۰- عنکبوت / آیه ، ۶۴.



این گونه آیات نظر به ماهیت مقدمی و فانی بودن زندگی دنیوی است اما زندگی دنیا به عنوان زمینه رسیدن به آخرت که در آن در لسان روایات به محل تجارت اولیا الله و محل نزول وحی و رفت و آمد فرشتگان تعبیر شده است .

بنابر این با توجه به اینکه زندگی دنیا با سختیها و تلخیها همراه است و انسان باید با رنج و تلاش و خون دل خوردن راه دراز هستی را بییماید و به هست آفرین ملحق شود و بهره های زودگذر آن نیز در برابر نعمتهای بهشت ، بحساب نمی آید لذا قرآن از آن به ((متاع قلیل)) و ((لهو و لعب)) یاد نموده است که هرگز نمی تواند، در طرح عظیم خلقت انسان ، به عنوان هدف و مقصد مطرح شود.

سرّ مطلب در این است که انسان با ابدیت پیوند دارد و خداوند او را دارای قابلیت های عجیب و استعدادهای بی پایان آفریده است .

هیچ چیزی جز ذات اقدس الهی نمی تواند وجود انسان را پر کند زیرا جایگاه انسان در طرح خلقت به وسعت و گستردگی کل هستی است که حرکت به سوی بی نهایت را در دستور کار خود دارد. این ترکیب بگونه ای است که چیزی غیر خدا نمی تواند این ظرف را پر کند فقط خدا است که این ندای کمال طلبی او را پاسخ می دهد و نیاز بی پایان او را اشباع می کند و فقط خدا است که عطش مطلق طلبی او را ارضاء می نماید.

دنیا و مظاهر فریبنده آن هرگز نمی تواند این راز نهفته در وجود انسان را تفسیر کند و نیز او را اشباع کند زیرا متاع زودگذر دنیا هیچگونه سنخیتی با هدف خلقت او ندارد چون این وجود، وجودی است ابدی خواه که انتظاری غیر از این یک انتظار عبث خواهد بود.

با توجه به همین آرمان گرائی و مطلق طلبی قرآن انسان ها را از دنیا گرائی و غفلت بر حذر می دارد و از اشتباه در آرمان گرائی انسان به عنوان (خسران مبین) یاد می کند و افرادی را که در این راستا، غیر خدا را به عنوان هدف برگزیده اند زیان کاران حقیقی معرفی می کند و من یتخذ الشیطن ولیا من دون الله فقد خسر خسرانا مبینا<sup>(۱۱۱)</sup> ولایت شیطان در این جا به عنوان سمبل ولایت غیر خدا مطرح است که شامل هر آنچه غیر خدا است می شود.

در سوره کهف نیز می فرماید: کسانی که در هدف خلقت خویش دچار انحراف شوند و ندای فطری خداطلبی را نادیده بگیرند و بجای آن متاع ناچیز دنیا را مقصد خود قرار دهند، به عنوان زیان کاران احمق معرفی شده اند - قل هل نبئکم بالاءخسرین اءعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون اءنهم یحسنون صنعا<sup>(۱۱۲)</sup> یعنی این گروه چون دارایی های دنیوی خود را از دست می دهند بدون این که چیزی به دست آورند، زیان کارند و در این زیانکاری خود دچار حماقت و فریب نیز هستند چون خیال می کنند که به چیزی دست یافته اند لذا این ها (اخرین) می باشند.

### رابطه دنیا و آخرت در قرآن

از بررسی آیاتی که در رابطه با ((دنیا و آخرت)) وارد شده است و نقش اعمال انسان را در سرنوشت اخروی او را بیان کرده معلوم می شود که رابطه دنیا و آخرت و بعبارت دقیق تر رابطه اعمال انسان با سرنوشت او، از نوع رابطه ((بذر)) و ((محصول)) است که در لسان روایات آمده است، زندگی دنیوی انسان، مقدمه و علت شکل گیری آخرت و نحوه سرنوشت ابدی او است،

---

۱۱۱- سوره نساء، آیه، ۱۱۹.

۱۱۲- سوره کهف / آیه، ۱۰۳، ۱۰۴.

جهان آخرت در باطن همین عالم است و مترتب بر این جهان است البته با ترتیب زمانی زیرا قیامت تاریخ دارد و زمانی نیست بلکه از نظر مرتبه ظهور در طول این جهان قرار دارد و نظام مخصوص متناسب با آن عالم را دارد که برای ما غیر قابل درک و ناشناخته است .

آنچه که ما ببرکت آیات و روایات اهل بیت علیهما السلام اجمالاً می فهمیم ، این است که پدیده های عالم آخرت با حوادث مربوط به دنیای انسان ، پیوند تام دارد بطوری که ظاهر این عالم و ملکوت آن عالم نسبت به انسان دارای یک حقیقت - است که انسان را در دو چهره نشان می دهد. این چنین نیست که آخرت هر کسی امر منقطع از دنیای زندگی او در این عالم باشد، بلکه از نظر قرآن اعمال و رفتار در این جهان ، تاثیر مستقیم در شکل گیری جهان آخرت و بهشت و جهنم هر انسانی ، محصول اعمال و زندگی دنیوی او است و این یک اصل قرآنی است که در آیات زیادی بیان شده است - و اءن لیس للانس الا ما سعی و اءن سعیه سوف یری <sup>(۱۱۳)</sup>

بنابراین از نظر قرآن ، آخرت انسان در متن همین زندگی دنیوی او، تعبیر شده است و امور حقایق قیامت و جهان بعد از مرگ گرچه دائمی و ابدی است اما نوع سرنوشت و سعادت و شقاوت هر کسی باید به وسیله خود او در این جهان تعیین گردد و بهشت و جهنم فردا از امروز باید ساخته شود، از نظر قرآن هر آنچه در قیامت به انسان می رسد، از این جهان نشاءت گرفته چون عالم آخرت ، باطن این عالم است و

---

۱۱۳- نجم / آیه ، ۴۰.

قیامت انسان نیز ظرف ظهور حقایق باطنی انسان است در آن روز که - یوم تبلی السرائر - است ، اعمال و حالات و اوصاف درونی انسان ، عینیت می یابد. اینکه قرآن کریم تا این حد به اهمیت ((ایمان و عمل صالح)) تاکید دارد بخاطر حساسیت این موضوع است ، چون عنصر ((ایمان و عمل صالح)) که هم بیانگر شکل و ظاهر عمل و هم بیانگر روح و محتوای آن است ، اساس و خمیر مایه حیات ابدی انسان را تشکیل می دهد، بخاطر این که افکار و رفتار مقطعی و زودگذر انسان در این جهان ، آثار و پیامدهای جاودانه دارد، برای این که آنچه در قیامت فراروی ما قرار می گیرد، پیامدها و بازتاب عینی و عملکرد ما در این دنیا است و هر کسی سازنده بهشت و یا جهنم فردای خود در این دنیا است ، برای این که برخورداری از رحمت بی پایان الهی و رسیدن به مقام قرب او، مستلزم تحمل انواع سختی ها و بلاها و عبور از صراط مستقیم تکالیف الهی است .

اگر انسان در این جهان ، دوره کوتاهی را که شرایط مسابقه و امتحان در آن وجود دارد، طی ننماید و در میان انواع ناملازمات و خوشی ها، انواع کشش ها و انگیزه های متضاد قرار نگیرد، اگر شاخصه های ((حق و باطل)) در متن زندگی انسان در این دنیا، پیاده نمی گشت و ایمان و کفر و جوهر حقیقی انسان در قالب اعمال و باورهای او جلوه گری نمی شود و (سنت ابتلا) در مورد انسان ، تحقق نمی یافت ، هرگز نه ((بهشت)) معنا پیدا می کرد و نه برای احدی ((جهنم)) وجود داشت ، نه پاداش و ثوابی در انتظار کسی بود و نه عذابی و عقابی .

## تجسم اعمال از دیدگاه قرآن

از آنچه در موضوع (رابطه دنیا و آخرت) بیان شد، مسأله تجسم اعمال نیز تا حدی روشن می شود زیرا این دو بحث مرتبط با هم است، با توجه به این که این جهان عموماً و اعمال انسان خصوصاً، ظاهری دارد و باطنی، آنچه در قیامت به عنوان ((تجسم اعمال)) مطرح است، عیناً ظهور صورت باطنی و ملکوتی اعمال انسان است که در قیامت عینیت می یابد و با همین صورت مادی ظهور می کند منتهی چگونگی و کیفیت این تجسم، برای هر کسی متناسب با نوع اعمال و نیات او در این جهان است.

این حقایق و صور ملکوتی، هم اکنون نیز وجود دارد چون هر عملی، دارای اثر خاص معنوی و ملکوتی است که همراه انسان می باشد ولی انسان بلحاظ اینکه در این نشه طبیعت، با تعلیقات و اسباب، سرو کار دارد، از توجه به آن غافل است اما در قیامت که پرده ها کنار می رود و رشته وابستگی ها، بریده می شود. انسان با روز یادآوری و تذکر می داند - یوم یتذکر الانسن ما سعی<sup>(۱۱۴)</sup> در سوره قیامت نیز می فرماید: ینبؤا الانسن یومئذ بما قدم و اءخر بل الانسن علی نفسه بصیرة و لو اءلقى معاذیره<sup>(۱۱۵)</sup> یعنی انسان در آن روز نسبت به وضع خودش کاملاً آگاه و آشنا است و نیاز به تفهیم و شناسائی ندارد.

در قرآن از بعضی گناهان، به آتش تعبیر شده است مانند ان الذین یاءکلون

اءموال الیتمی ظلما انما یاءکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا<sup>(۱۱۶)</sup>

---

۱۱۴- نازعات / آیه، ۳۵.

۱۱۵- قیامت / آیه، ۱۳ تا ۱۵.

۱۱۶- نساء / آیه، ۱۰.

بخاطر این نیست که قرآن مجاز گویی کند بلکه بکار بردن کلمه آتش در این گونه موارد، تعبیر حقیقی است یعنی در همین دنیا، حقیقتا در شکم آنان آتش فرو می رود نه اینکه آنان در قیامت آتش می خورند بلکه آنان بالفعل به خوردن آتش مشغول می باشند منتهی حقیقت این آتش را درک نمی کنند و به صورت لقمه چرب می بیند و لذا در آخر آیه تاکید می کند که و سیصلون سعیرذا؟ (یعنی در قیامت که حقایق ظهور می کند شعله های ((سعیر)) جهنم او را در کام خود فرو می برد. کلمه ((انما)) نیز در این آیه برای تاکید و تثبیت مطلب است یعنی تحقیقا چنین کسی آنان دارد آتش می خورد! در حقیقی ذیل این آیه بیانگر موضوع تجسم اعمال ، در مورد صدر آیه است یعنی جمله عاطفه (و سیصلون سعیرا) تجسم عمل خوردن مال یتیمی است که عمل یاءکلون اموال الیتیمی ظلما در قیامت بصورت شعله جهنم ظهور می کند و تجسم می یابد. بنابراین در رابطه با مسأله ((تجسم اعمال)) و وضعیت انسان در آخرت ، دو دسته از آیات باید مورد توجه قرار گیرد.

۱. آیاتی که بر نقش ((عمل)) و وضعیت اخروی انسان تاکید دارد و هر کسی را مهمان سفره خویش و مرهون اعمال خود می داند.

۲. آیاتی که بر غفلت انسان از حقایق اعمال ، در این دنیا و بصیرت انسان نسبت به آن در آخرت دلالت دارد.

موضوع اول از موضوعاتی است که عمیقا مورد عنایت قرآن است و بخشی زیادی از آیات قرآن به این موضوع اختصاص دارد و این جا به ذکر چند نمونه از این دسته آیات اکتفا می شود:

۱. آیاتی که بطور عام می فرماید انسان در قیامت فقط با اعمالش سروکار

دارد نظیر:

الف - کل نفس بما کسبت رهینة (۳۸ - مدثر)

ب - کل امری بما کسب رهین (۲۱ - طور)

ج - و اءن لیس للانسن الا ما سعی (۳۹ - نجم)

۲. آیاتی که انسان را به عمل صالح برای توشه جهان آخرت فرا می خواند

نظیر:

الف - و قدموا لاءنفسکم و اتقوا الله و اعلموا انکم ملقوه (۲۲۳ - بقره)

ب - فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا (۱۱۰ - کهف)

۳. آیاتی که بیانگر دریافت ثمره اعمال از پیش فرستاده شده ، در قیامت

دارد نظیر:

الف - الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم (۱۷ - غافر)

ب - هنالک تبلوا کل نفس ما اءسلفت (۳۰ - یونس)

ج - یوم ینظر المرء ما قدمت یداه (۴۰ - نباء)

در آیات نوع اخیر، عنایت روی ((قدمت)) و ((ءسلفت)) است یعنی هر آنچه

امروز نصیب شما می شود از نتیجه ، پیش فرستاده خودتان هست چیز جدیدی

نیست حاصل تلاش گذشته است در مورد اینکه معامله ((سلف ، انسان در

قیامت ((نقد)) می شود می فرماید:

یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء <sup>(۱۱۷)</sup>

در مورد گروه صالحین و اهل بهشت می فرماید:

---

۱۱۷- آل عمران / آیه ، ۳۰.

كلوا و اشربوا هنياء بما اءسلفتم فى الاءيام الخالية<sup>(۱۱۸)</sup> يعنى نعمت هاى بهتش  
گواراى تان باد، اين ها همه نتيجه آن اعمالى است كه قبلا فرستاده ايد و الان  
ثمره آن را مى چشيد و يا مى فرمايد:

و تلك الجنة التى اءور تءموها بما كنتم تعملون<sup>(۱۱۹)</sup> يعنى وارثت بهشت  
آنچنانى بازتاب حقيقى آن اعمال گذشته شما است كه امروز در افق فضل و  
رحمت الهى آن را به اين صورت مى يابيد. در سوره ذاريات نيز مى فرمايد:  
ان المتقين فى جنت و عيون ءاخذين ما ءاتهم ربهم انهم كانوا قبل ذلك  
محسنين . ذاريات . (۱۵ - ۱۶).

در مورد عملکرد سوء اهل جهنم مى فرمايد:

لبئس ما قدمت لهم ءانفسهم ءن سخط الله عليهم و فى العذاب هم خلدون .  
(۸۰ - مائده)

در جاى ديگر در مورد پشيمانى و ندامت كفار از گرفتارى هاى دردناكى كه  
در نتيجه سوء رفتار آنان در اين دنيا، گريبان گير آنان شده است مى فرمايد:  
ياءيهها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون (۷ - تحريم).  
ذيل آيه استدلال مطلب است يعنى شماها حتى حق عذر خواهى و اظهار  
ندامت هم نداريد زيرا چيزى جز آنچه خود آورده ايد دامنگير شما نشده است  
(انما)) براى بيان حصر است . در اين آيه نفرمود: ((بما كنتم تعلمون)) يعنى در  
عوض آنچه شما انجام داده ايد جزا داده مى شويد،

---

۱۱۸- حاقه / ۲۴.

۱۱۹- زخرف / ۷۲.



بلکه فرمود: انما تجزون ما کنتم تعلمون - تا عینیت جزاء و عمل را افاده کند، این یعنی تجسم اعمال . در سوره انفال نیز وقتی وضعیت قبض روح کفار را بازگو می کند می فرماید:

ولو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة یضربون وجوههم و اءدبرهم و ذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت اءیدیکم و اءن الله لیس بظلم للعبید<sup>(۱۲۰)</sup> تعبیر ((ابدی)) بعد از ((دقت)) برای تاکید بیشتر بر اثبات موضوع است که وضعیت امروز شما، دست آورد خودتان و پیش فرستاده دیروزتان است و لذا کفار در قیامت نه راه نجاتی دارند و نه حجت و حق عذر خواهی هر وقت فریاد بی تابی آنان بلند می شود که - ربنا اءخرجنا منها فان عدنا فانا ظلمون<sup>(۱۲۱)</sup> پاسخ داده می شود که - اخسئوا فیها و لا تکلمون<sup>(۱۲۲)</sup>

همه اینها بخاطر این است که میان انسان و اعمال و ملکات نفس انسان که به این صورت بجسم و ظهور کرده است ، امکان جدایی و انفکاک وجود ندارد و انسان های شقی ، نمی توانند غیر از این باشند اهل جهنم در قیامت نمی توانند وضعیتی غیر از این داشته باشند و از عذاب و آتش فاصله بگیرند زیرا آنها حقیقت جان خود را تبدیل به آتش کرده اند هر جا بروند شعله های آتش همراه آنان است مسأله ، مسأله تغییر مکان نیست تا قابل درمان باشد بلکه تجسم اعمال و تغییر هویت مطرح است انسان کافر، هویت و ذاتش تغییر نموده است .

---

۱۲۰- انفال / آیه ، ۵۰ ، ۵۱.

۱۲۱- مؤمنون / آیه ، ۱۰۷.

۱۲۲- مؤمنون / آیه ۱۰۸.

اما آیات دسته دوم

۱. یوم یتذکر الانسن ما سعی و برزت الجحیم لمن یری ... <sup>(۱۲۳)</sup> این آیه و آیات مشابه آن که شرائط بعد از قیامت را به عنوان ((تذکر)) یعنی یادآوری مجدد و دیدن حوادث قبلی یاد کرده است و بیانگر وجود و تحقق این حوادث در ظرف این دنیا است زیرا ((تذکر)) فرع بر بودن یک امر در زمان قبل و ارتباط قبلی انسان با آن است این آیه می فرماید: آنچه برای انسان پدید می آید در قیامت چیزی جدید و بی سابقه ای نیست بلکه نمایش اتفاقاتی است که انسان کاملاً با آن آشنا است و تجربه نموده است .

۲. هنالک تبلوا کل نفس ما اءسلفت <sup>(۱۲۴)</sup> در این آیه نیز از پیشامدهایی که در قیامت نصیب انسان می گردد به عنوان ((تبلوا)) یاد شده است یعنی هر نفسی آنچه در این دنیا انجام داده و ظاهراً فراموش شده و مخفی بنظر می رسد در آنجا آشکارا مشاهده می کند و به تماشا می نشیند.

۳. لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید <sup>(۱۲۵)</sup>  
این آیه شریفه از جمله آیاتی است که روشن ترین دلالت بر ارتباط اعمال انسان در این جهان و جهان آخرت را دارد و وجود فعلی حقایق باطنی اعمال را اثبات می کند عنایت اصلی در این آیه بر این مطلب است که اعمال انسان دارای یک حقیقتی است که دو چهره دارد: چهره ظاهری که مربوط به این دنیا است و چهره باطنی و ملکوتی که در آخرت پدیدار می گردد

---

۱۲۳- نازعات / آیه ، ۳۵ و ۳۶.

۱۲۴- یونس / ۳۰.

۱۲۵- ق / ۲۲.

اما فعلا نیز وجود دارد این دو چهره دو حقیقت جدای از هم نیست بلکه یک حقیقت است تاکید آیه بر این است که در قیامت ، چیز جدیدی ایجاد نمی شود بلکه هر آنچه آنجا پدید می آید عینا صورت ملکوتی و باطنی اعمالی است که هم اکنون با انسان در این دنیا همراه است فقط تنها چیزی که در قیامت رخ می دهد این است که پرده های ((غفلت)) که مانع از شهود این حقایق در این دنیا بود، کنار می رود و هر کسی با بصیرت کامل آنچه را که دیروز بر او مخفی بود، می بیند و می یابد.

این آیه که خطاب الهی به انسان را در قیامت بازگو کرده است با جمله فعلی ماضی (لقد کنت) که همراه با کلمه ((لام)) و ((قد)) به کار رفته است که تاکید بر تحقیق و مسلم بودن موضوع است ، این مطلب را تذکر می دهد که قبلا در دنیا نیز این حقایق همراه شما بوده است و آنچه را که یافته اید قبلا نیز داشته اید و از توجه به آن غافل بودید و تعلق شما نسبت به مظاهر غرور انگیز دنیا مانع از بصیرت شما شده بود بنابراین اکنون که اسباب و تعلقات بر چیده شده و پرده های غفلت کنار رفته است ، جای تعجب نیست که این گونه حقایق اعمال خود را به صورت روح و ریحان بهشتی و یا آشت و دوزخ ، می بیند، مشکل اصلی ما ظاهربینی و غفلت است - يعلمون ظهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الاءخرة هم غفلون .<sup>(۱۲۶)</sup>

مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله علیه در ج ۱ ص ۹۴ تفسیر المیزان در رابطه با دلال روشن آیه مبارکه (۲۲ - ق) بر موضوع تجسم اعمال و این که حقایق ملکوتی اعمال هم اکنون وجود دارد

---

۱۲۶- روم / ۷.

و ثواب و عقاب اخروی عینا اعمال دنیوی انسان است نه چیز دیگر می فرماید: ((بجانم قسم اگر نبود هیچ آیه ای در قرآن جز همین آیه - لقد كنت في غفلة من هذا... - هر آینه این آیه به تنهایی کافی بود برای اثبات موضوع تجسم اعمال و وجود فعلی ملکوت اعمال، زیرا ((غفلت)) در جایی صدق می کند که آن چیز هم معلوم باشد و هم حاضر باشد و الا غفلت - نسبت به یک امری که معلوم و حاضر نیست - معنا نخواهد داشت همچنانکه ((کشف غطاء)) نیز در مورد چیزی که فعلا وجد دارد ولی در پشت پرده مخفی است، معنا پیدا می کند، بنابراین اگر بنا باشد انسان آنچه را که در صحنه قیامت به عنوان پاداش اعمال می یابد و مشاهده می کند، هم اکنون در این دنیا حاضر نباشد؛ معقول نیست که به او گفته شود: تو از این ها غافل بودی قبلا و امروز پرده غفلت از دید شما برداشته شده است!!)) دوباره تاکید می کند که: بجانم قسم اگر شما هم اکنون از نفس خود سوال کنید که این حقیقت را بدون مجاز گویی برای شما معنا کند، جوابی نخواهید شنید جز عین همین بیان و توصیفی که قرآن ارائه داده است)).

((آنچه در قیامت انسان با آن مواجه می شود از جزای نیک و بد اعمال، همانا نفس اعمال است حقیقه نه اینک از سنخ جز او پاداش اعتباری و قرار دادی اجتماعی باشد بلکه در قیامت عمل انسان عینا همراه با نفس عامله، در پیشگاه الهی محفوظ است و خداوند این حقایق باطنی اعمال را در - یوم تبلی السرائر - که روز ظهور حالات درونی و اوصاف باطنی نفس است آشکار می کند)). (۱۲۷)

---

۱۲۷- تفسیر / المیزان، ج ۶ ص ۳۷۷.

در پایان مطلب فوق بعد از تاکید مجدد بر دلالت آیه فوق بر اینکه جزاء اعمال هم اکنون در دنیا موجود است منتهی انسان ها نوعا نسبت به آن غافل اند، در رابطه با جمع بندی میان آیات که مربوط به جزاء اعمال و ثواب و عقاب است می فرماید: ((این دسته از آیات ، آن طائفه دیگر آیات را که ظهور در جدایی جزاء از عمل ، دارد، تفسیر می کند زیرا طائفه دوم آیات ناظر به رابطه اجتماعی و وضعی اعمال است که غیر از همدیگر است اما دسته اول رابطه حقیقی و عینی جزاء و عمل را بیان می کند)).<sup>(۱۲۸)</sup>

با توجه به آنچه مرحوم علامه بیان نموده است نشان می دهد که هم رابطه میان جزاء و عمل یک رابطه حقیقی و تکوینی است و چون رابطه حقیقی و عینیت بین عمل و جزاء حاکم است لذت این حقایق هر چند بصورت نامرئی و غیر ظاهر، هم اکنون نیز همراه انسان موجود و حاضر است . و هم انسان از ابزاری برخوردار است و خداوند او را ((بصیر)) و ((سمیع)) آفریده است و لذا در قیامت انسانها نسبت به رخدادهای خود بیگانه محض نیستند بل الانسن علی نفسه بصیرة ولو اءلقى معاذیره<sup>(۱۲۹)</sup> آنچه در آنجا مطرح است غفلت زدائی است نه اینکه حقیقت انسان تغییر کند و در قیامت ((بصیرت)) بر خلقت اصلی و فطری او افزوده شود بلکه آن ابزار و این ابزار بصیرت و بینائی را در این جهان وسیله امتحان او قرار داده است انا خلقنا الانسن من نطفة اءمشاج نبتلیه فجعلنه سمیعا بصیرا<sup>(۱۳۰)</sup>

---

۱۲۸- ق / آیه ۲.

۱۲۹- قیامت ، آیه ، ۱۴ ، ۱۵.

۱۳۰- انسان / آیه ، ۲.

این ((سمیع بصیر)) بودن ابزار باطنی است که غیر از خلقت مادی و طبیعی انسان و لذا با کلمه ((فا)) بیان شده است این ابزار درونی در قیامت نیز کارایی دارد و مربوط به آن است نه چشم ظاهری فیزیکی . البته این دنیا چون دارای طبیعت غفلت انگیز است به طور طبیعی انسان ها تا در این جهان هستند نوعاً دچار غفلت اند و چشمان درونی و قلبی آنان آنچنان که باید فعال نیست اگر چنان چه کسی با عنایت الهی هم اکنون موفق به ((کشف غطاء)) شود و چشم ملکوت در او روشن گردد هم اکنون نیز حقایق و باطن عالم را می بیند و بهشت و جهنم را مشاهده می کند، این چنین نیست که این شهود اختصاص به قیامت داشته باشد، حداقل اینکه مرتبه ضعیف از آن در این دنیا نیز برای بعضی از بندگان الهی حاصل می شود چه رسد به انبیاء علیهما السلام و اولیاء الهی علیهما السلام . نظیر زید این حارثه که صحابی خاص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که ببرکت شاگردی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در محضر آن حضرت نشانه یقین خود را این گونه بیان می کند که : کانی انظر الی عرض ربی و قد نصب ... (۱۳۱)

---

۱۳۱- در بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۵۹، متن از امام صادق (علیه السلام) این گونه نقل شده است : اسحاق ابن عمار قال سمع ابا عبدالله (علیه السلام) يقول : ان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) صلی بالناس الصبح فنظر الی شاب فی المسجد و هو یخفق و یهوی براسه مصفر اللونه قد نجف جسمه و غارت عیناه فی راسه فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) کیف اصحبت یا فلان - (حارث بن مالک انصاری) قال اصبجت یا رسول الله موقنا فعجب رسول الله من قوله و قال له ان لكل یقین حقیقه فما حقیقته لیقینک ؟ فقال ان یقینی یا رسول الله هو الذی اخزنسی و اسهر لیلی و اظما هو اجری فغرفت نفسی عن الدنیا و ما فیها حتی کانی انظر الی عرض ربی و قد نصب للحساب و حشر الخلائق لذلك و انا فیهم و کانی انظر الی اهل الجنة تیعمون فی الجنة و یتعارفون علی الا رالک متکون و کانی انظر الی اهل النار و هم فیها معذبون مصطفون و کانی

و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز ادعای او را صحه می گذارد و در مورد اولیاء الهی (علیه السلام) سخن فراتر از اینها است نمونه آن ، جمله امیرالمومنین (علیه السلام) در مورد خود است می فرماید: لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً<sup>(۱۳۲)</sup> یعنی اگر دیگران در قیامت در اثر کشف غطاء به بینائی و بصیرت می رسند، من هم اکنون این چنین می باشم و از این جهت امروز و فردا برای من تفاوتی ندارد، کشف غطاء در کلام حضرت از باب سالبه به انتفاع موضوع است مفاد کلام این است که برای امثال من اصلاً غطاء مطرح نیست نه اینکه غطاء هست و کشف آن اثر ندارد زیرا با وجود پرده و ((غطاء)) بدیهی است که کشف غطاء موجب ازدیاد یقین خواهد بود. بنابراین آیه (۲۲ ق) حداقل در مورد ائمه معصومین علیها السلام مصداق پیدا نمی کند.

---

۱۳۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۱۰.

## فصل پنجم : جمع بندی مطالب

### جمع بندی بحث

با توجه به آنچه بیان شد، مسأله رابطه دنیا و آخرت و به عبارت دقیق تر رابطه عمل و جزاء، از نظر قرآن یک رابطه حقیقی و عینی است و مسأله تجسم اعمال نیز ناشی از همین رابطه حقیقی و تکوینی است که میان عمل و جزاء حاکم است .

از تدبیر و جمع بندی آیات مربوط به این موضوع ، بر می آید که هر عملی تاثیر خاصی بر نفس و روح انسان ایجاد می کند و این آثار و پیامدها نیز ماندگار و جاودانه است زیرا نفس انسان ماندگار و ابدی است . بخاطر همین تاثیرگذاری مستقیم اعمال بر نفس انسان و بقاء جاودانگی آن ، حقیقت جان و روح هر انسانی متناسب با اعمال و اعتقادات او شکل می گیرد در این رابطه قرآن می فرماید:

قل کل يعمل علی شاکلته فریکم اءعلم بمن هو اءهدی سبیلا (۱۳۳) در این آیه شاکله و ساختار روحی انسان را ناشی از اعمال انسان و مطابق با افکار و رفتار او، بیان کرده است ، انسان گرچه از شکل روح و ساختار باطنی نفس خویش ، نا آگاه است اما با توجه به هماهنگی که میان ظاهر و صورت انسان با باطن و سیرت او حاکم است ، شکل روح هر کسی را می توان در آئینه اعمال و افکار او مطالعه کرد زیرا چگونگی روح و طینت درونی هر کسی در شکل گفتار و رفتار و نوع اعمال او، نمود دارد.

---

۱۳۳- اسرا / آیه ، ۸۴.



ای عالم چون ماهیته دارای حالت تغییر و تحول است ، تا وقتی که انسان  
تعلق به این نشئه دارد، شئون روحی و نفس او نیز در اثر اعمال مختلف ، در  
حال تغییر و تحول می باشد زیرا تا انسان در این نشئه مستقر است ، عمل نیز  
هست و تا عمل وجود داشته باشد طبیعی است که در اثر ارتباط متقابل عمل با  
روح ، این تاثیر نیز وجود دارد چه بصورت مثبت و در جهت کمال نفس و چه  
بصورت منفی در جهت نقص آن و در هر حال این رابطه حقیقی میان ظاهر و  
باطن انسان موجب می شود که در همین دنیا اعمال ظاهری انسان باعث  
پیدایش حالات و ملکات دائمی در نفس و روح انسان گردد و این سیمای  
باطنی و همیشگی او در قیامت تجسم و صورت واقعی خود را نشان دهد.

البته اعمال انسان نسبت همدیگر نیز تاثیر متقابل دارد که در اصطلاح قرآن به  
عنوان ((حبط)) و ((تکفیر)) بیان شده است حبط یعنی تاثیرگذاری منفی اعمال  
که یک عملی آثار مثبت اعمال دیگر را نابود سازد، تکفیر یعنی تاثیر مثبت میان  
اعمال ، در جایی که یک عملی موجب جبران و ترمیم آثار قبلی گردد.

رابطه حقیقی و نقش تعیین کننده اعمال انسان در تکوین شکل و روح  
شخصیت معنوی او موجب می شود در جهان آخرت ، سرمایه و دارائی هر  
کسی به میزان اعمال او محدود گردد و مراتب و درجات هر کسی بر اساس  
میزان اعمال و شائن ایمان او تعیین شود. ولکل درجت مما عملوا و ما ربک  
بغفل عما یعملون .<sup>(۱۳۴)</sup> بنابراین همچنان که نوع اعمال و اعتقادات مهم است ،  
میزان کیفی و کمی اعمال نیز مهم است .

---

۱۳۴- انعام / ۱۳۲.

مسئله تجسم اعمال نیز - با توجه به آن چه ذکر شد - مربوط به ظهور و تجسم حالات و ملکات نفس است که در اثر اعمال دنیوی برای انسان حاصل می شود و شکل روح و شئونات نفس را شکل می دهد.

اما این که حقیقت این رابطه میان اعمال و روح و جان انسان ، رابطه ظاهر این عالم با باطن آن و حقیقت رابطه ما، غیر ممکن است . ما نه از شؤن بیچیده نفس خود و حقایق غیبی جهان اطلاع داریم و نه حقایق عالم آخرت برای ما قابل درک است ، این حقایق فهمیدنی نیست بلکه یافتنی و چشیدنی است و اساسا چنین توقعی برای ما، انتظار خطا است زیرا کاربرد فهم ما در حد ظواهر این عالم است و موقعیت ما نسبت به جهان غیب و عالم آخرت نظیر وضعیت جنین در رحم مادر در مقایسه با این دنیا است حقایق عینی مربوط به آخرت در وهم و خیال ما نمی گنجد - آنچه اندر وهم ناید آن شود! بنابراین انسان در شناخت خویشتن ، حقایق غیبی از مبدء و معاد، و راه یابی و ارتباط با عالم غیب ، محتاج به دستگیری وحی و بلکه وصل به وحی است زیرا ((وحی)) تنها روزنه ای است که او را با جهان غیب پیوند می دهد، معارف الهی مخصوصا محورهای کلیدی شناخت انسان از مبدء و معاد، بیان صفات الهی و بیان چگونگی قیامت و رخدادهای آن و... چیزی نیست که انسان بتواند با تکیه بر نیروی عقل و فکر خود به آن راه یابد، عقل به تنهایی می تواند فقط امور کلی را نظیر اثبات صانع ، ضرورت دین ، ضرورت معاد و امثال آن را درک کند اما نسبت به چگونگی این حقایق ، هرگز راه ندارد فقط عامل وحی است که از حقایق گزارش می دهد و همین موضوع است که فلسفه ((نبوت)) و ضرورت وحی را تشکیل می دهد

چون وحی است که معماهای انسان را از مبداء تا معاد حل می کند وحی است که بیان معارف توحیدی در رابطه با شؤن و اوصاف الهی ، اعم از صفات ذاتی و فعلی ، ثبوتی و سلبی را به عهده دارد، وحی است که عالم تکوین را تشریح می کند و از بهشت و جهنم و کم و کیف حوادث قیامت خبر می دهد، وحی است که جایگاه و نقش انسان را در عالم خلقت تبیین می کند. در نظام تشریح وحی است که رابطه انسان را با غیبت و شهود، تنظیم می کند، وحی است که هدایت و راه رسیدن انسان به سعادت را به عهده دارد همه این ها، ره آورد وحی است چه در امور مربوط به شناخت و تکوین و چه امور مربوط به تشریح . البته بیان خطوط کلی معارف دینی را در هر دو حوزه تکوین و تشریح وحی به معنای خاص یعنی ((قرآن)) به عهده دارد. اما تطبیق این اصول کلی و بیان جزئیات و خصوصیات آن را، وحی به معنای عام یعنی ((سنت)) به عهده دارد.

به هر حال قرآن کریم در بحث ((دنیا و آخرت)) هم سخن از پیوند و ارتباط دائمی انسان را عمل او، به میان آورده و از گره خوردن سرنوشت او با عمل او، خبر داده است و هم سرانجام جهان و چگونگی حالات اخروی انسان را در حد ظرفیت فهم بشر، ترسیم نموده است . ما ببرکت قرآن و سنت ، اجمالا می فهمیم که میان حالات فعلی نفس انسان و وضعیت اخروی او ارتباط و هماهنگی وجود دارد. ما اجمالا می فهمیم که سرنوشت آخرت هر کسی باید در این دنیا تعیین شود و شرائط فردا، امروز باید توسط خود انسان رقم بخورد ما ببرکت قرآن و سنت می دانیم که پیامدهای عالم آخرت از نیات و اعمال فعلی ما نشاءت می گیرد و بلکه عین اعمال اعمال ما است و رابطه عینیت حاکم است ،

بهشت و جهنم قیامت در متن زندگی دنیای ما قرار دارد و منتهی در قیامت که -  
یوم تبلی السرائر - است در اثر کشف غطاء همه چیز آشکار می گردد -  
فبصرت الیوم حدیدا.؟

از آنچه در مورد رابطه انسان با عمل و عنایت خاص قرآن نسبت به ((عمل))  
و آثار و پیامدهای جاویدانه آن ، ذکر شد، ارتباط بحث با موضوع ((ابتلاء)) نیز  
به خوبی روشن می شود چون تا عمل هست ابتلاء نیز هست . اهمیت موضوع  
((ابتلاء)) به خاطر نقش حساس و تعیین کننده ((عمل)) در سرنوشت انسان  
است و مسأله ابتلاء ناظر به جهت گیری و مسیر اعمال است . از منظر ابتلاء  
اهمیت درجه اول به نوع عمل و نوع انتخاب مربوط می شود، مهم این است که  
انسان چگونه انتخاب داشته باشد و سعی و تلاش او با چه جهت گیری همراه  
باشد و از انگیزه ای نشاءت گرفته باشد؟ و در حقیقت مسأله ابتلاء به کیفیت و  
رنگ و لعاب ((عمل)) مربوط می شود.

با توجه به سفارشات و اهتمام خاص قرآن کریم نسبت به مقوله ((عمل)) و  
ارتباط آن با موضوع در ((ابتلاء)) که در فصل قبل تا حدی بیان شده در این جا  
بررسی رابطه ابتلاء با دو موضوع دیگر حائز اهمیت است : یکی هماهنگی  
فلسفه ابتلاء با موضوع ((رحمت و قدرت)) الهی . دوم رابطه ابتلاء با ((قضا و  
قدر)) الهی ، ذیلا به تحلیل و بررسی این دو موضوع بطور جداگانه می پردازیم :

#### *رابطه ابتلاء با رحمت و قدرت الهی*

طرح این بحث بخاطر پیدایش بعضی پرسشهایی که ذهن عامه مردم ممکن  
است با آن مواجه باشد مبنی بر اینکه : برای خداوند متعال که او غنی مطلق  
است

و رحمت و قدرتش بی پایان ، حساب و کتاب ریز و درشت اعمال بندگان چه ضرورتی دارد؟ چرا رحمت و تفضل الهی بی شرط و بی حساب نیست ؟ چرا پاداش اخروی بر اساس ابتلاء انسان و سیران اعمال او تعلق می گیرد؟ و چرا...؟

منشاء پیدایش این قبیل سوالات در، دو چیز است : ۱. عدم توجه و درک کافی نسبت به فلسفه ابتلائات الهی .

۲. نگرش سطحی نسبت به صفات الهی و ارتباط میان این اوصاف . پاسخ این گونه سوالات را نیز باید در ریشه یابی و تحلیل منشاء آن جستجو کرد: اما موضوع اول : در این خصوص قبلا در بحث ابتلاء توضیح کافی داده شد.

اما موضوع و مطلب دوم

برای اینکه چنین شبهه ای پدید نیابد، لازم است که انسان علاوه بر صحت مبانی شناخت در بحث اوصاف الهی ، ارتباط میان این اوصاف را نیز مورد توجه قرار دهیم زیرا اوصاف جمال و جلال الهی با هم هماهنگ و مرتبط است اگر خداوند رحمان و رحیم است ، عزیز و قهار نیز هست ، علیم و حکیم نیز هست و... در مقام معرفت اوصاف الهی نسبت به انسان باید قبل از هر چیز خداوند را بعنوان ((هو الحکیم)) شناخت یعنی خداوند نسبت به بعضی بندگان بعنوان ((قهار و جبار)) ظهور می کند، رحمت و قدرتش با حکمتش همراه است . برای اینکه ثواب و عقاب اخروی بر پایه ((عمل و ابتلاء)) روشن می شود توجه به دو نکته ضروری است :

۱. رابطه رحمت با حکمت ۲. رابطه قدرت با حکمت : و صفت ((رحمت))

که از صفات فعلی ((رحمانیت و رحیمیت)) انتزاع می شود،

گرچه مطلق و بی نهایت است اما این رحمت بی پایان ، در مقام اعطا و تعلق به بندگان ، معیار و ضابطه دارد و آن صفت ((حکمت)) است که از صفت ((حکیم)) انتزاع می شود حکیم بودن الهی رحمان و لطیف و کریم و... را؟؟؟ می کند بنابراین این گونه اوصافی که مظهر رحمت لطف ، فضل ، احسان ، عفو، و کرم الهی است باید در ارتباط با صفت حکیم مورد عنایت باشد زیرا ((حکیم)) بودن الهی موجب تعدد این اوصاف می باشد، صفت ((حکیم)) موجب می شود که خداوندی که رحمتش (وسعت کل شی) است دو نوع رحمت داشته باشد یکی رحمت ابتدای یعنی رحمت عامه دوم رحمت پاداشی یعنی رحمت خاصه ، از آن جهت رحمت ابتدایی و عامه دارد چون متصف می باشد به صفت ((رحمان)) و از آن جهت که دارای رحمت خاصه نسبت به بندگان صالح است چون متصف می باشد به صفت ((رحیم)) این به اقتضای وصف ((حکمت)) است که عنایتهای ویژه و رحمت خاصه را مشروط به قابلیت قابل در پذیرش رحمت خاصه نموده است .

مسأله ثواب و عقاب و جزای اعمال و پاداشها اخروی ، از سنخ رحمت پاداشی است که مجرای فیض رحیمیت الهی است و مشروط به ایجاد قابلیت و ظهور صلاحیت در بندگی است که باید بوسیله خود انسان پدید آید، البته عذاب الهی همگی کیفری است و خداوند تحکم وصف ((حکیم)) عذاب عامه و ابتدایی ندارد زیرا عذاب ابتدایی بحکم وصف ((حکیم)) الهی و شاءن خداوند سازگار نیست و منشاء عذاب کیفری نیز به خود انسان بر می گردد. این عذاب کیفری نیز محکم و صفت ((حکمت))

در موردی است که وصف ((غفور و حلیم)) در مورد او جاری نگردد - عذابی  
ءصیب به من اءشاء و رحمتی وسعت کل شیء فساءکتبها للذین یتقون<sup>(۱۳۵)</sup>  
در آیه بیانگر عذاب کیفری است و ذیل آیه نیز قرینه است بر اینکه - و  
رحمتی وسعت کل شیء - نظر به رحمت پاداشی دارد و بیان صفت ((رحیم))  
است که مربوط به دنیا و آخرت می شود نه وصف ((رحمتی)) که مربوط به دنیا  
است و عمومیت دارد،

---

۱۳۵- اعراف / آیه ، ۱۵۶.

مراد از وسعت رحمت در این آیه ، وسعت پاداش ها و غیر قابل تصور بودن آن در مقایسه با اعمال انسان است . این آیه از این جهت نظیر آیاتی است که جزاء اعمال بد و پاداش اعمال نیک را بازگو می کند و جزاء گناه را هموزن گناه می داند اما پاداش حسنات و طاعات را نامحدود اعلام می کند - للذین اءحسنوا الحسنی و زیادة ... والذین کسبوا السيئات جزاء سيئة بمثلها<sup>(۱۳۶)</sup> در آیه مورد بحث نیز ضمیر ((فساکتہا)) به ((رحمتی)) بر می گردد که متصف به ((وسعت کل شیء)) است یعنی چنین رحمت واسعه ، پاداش بندگان با تقوی است !

بنابراین رحمت الهی گرچه بی نهایت است اما خداوند حکیم ، نظام جهان و خلقت انسان را بگونه ای قرار داده است که بهره مندی انسان از رحمت خاصه الهی منوط به زمینه سازی و ایجاد قابلیت در انسان باشد و کلیه این رحمت را نیز در اختیار او قرار بدهد - ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بءانفسهم<sup>(۱۳۷)</sup> و لذا ((حکمت)) الهی ایجاب می کند که خداوند رحیم در مقام افاضه رحمت خاصه نسبت به بندگان - الرحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمه - باشد و در مقام کیفر و انتقام از افراد عصیانگر و عنود - اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمه .<sup>(۱۳۸)</sup> و الا اگر رحمت خاصه الهی به هر دو گروه افاضه گردد و یا بندگان صالح و مستعد از چنین امتیازی برخوردار نگردد، با ((حکیم)) بودن خداوند متعال منافات خواهد داشت ، و ذات مقدس او منزله از چنین کار غیر حکیمانه ای است .

---

۱۳۶- یونس / ۲۶، ۲۷.

۱۳۷- رعد / ۱۱.

۱۳۸- دعا افتتاح .



اما اوصاف ((قدرت)).

مطالبی که در مورد رابطه ((رحمت)) با ((حکمت)) ذکر شد در این جا نیز جاری است. خداوند متعال ذاتا قدرتش اطلاق دارد - و کان الله علی کل شیء قدیر! اما ظهور فعلی و اعمال قدرت در رابطه با انسان، گستره بی حساب نیست بلکه ضابطه و معیار دارد. ضابطه و تراز قدرت الهی در مقام فعل و اعطای ثواب و یا عقاب وصف ((حکمت)) او است که به عنوان ((قادر حکیم)) ظهور می کند. بنابراین قدرت الهی گرچه مطلق است و اراده و امر او (کن فیکون)) است هر آنچه اراده کند تحقق می یابد. می تواند جلو گناه و عصیان انسان های کافر را بگیرد، می تواند بدکاران را نابود و منقرض کند و انسان های پاک و صالح را جایگزین آن نماید - یاءیهما الناس ائتمم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید ان یشاء یذهبکم و یاءت بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز. <sup>(۱۳۹)</sup> ان یشاء یذهبکم ائیهما الناس و یاءت باخرین و کان الله علی ذلک قدیر <sup>(۱۴۰)</sup> - اما این قدرت و اراده مطلق خداوند. در مقام فعل از مجرای ((حکیم)) بودن، تعلق می گیرد و لذا تشریعا انسان را از گناه منع می کند اما تکوینا دست او را نمی بندد بلکه به او قدر آزادی عمل می بخشد - کلا نمد هولاء و هولاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا <sup>(۱۴۱)</sup> زیرا اراده حکیمانه الهی در مورد خلقت تکوینی انسان بگونه ای است که سرنوشت هر کسی بر اساس تشخیص و اراده خود او تعیین گردد و

---

۱۳۹- فاطر / ۱۵ - ۱۷.

۱۴۰- نساء آیه، ۱۳۳.

۱۴۱- اسراء / ۲۰.

الا نمی تواند به کمالات انسانی ، متصف بشود و اوصاف الهی در وجود او ظهور نماید لذا قرآن می فرماید:

فلا اءقسم برب المشرق و المغرب انا لاقدرون علی اءن نبدل خیرا منهم و ما نحن بمسبوقین فذرهم یخضوا و یلعبوا حتی یلقوا یومهم الذی یوعدون یوم یخرجون من الاءجدات سراعاً کاءنهم الی نصب یوفضون خشعة اءبصرهم ترهقهم ذلة ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون . (۱۴۲)

یعنی بقاء شما کفار ناشی از ناتوانی ما نیست بلکه بنا نیست که اراده الهی بر انقراض شما تعلق گیرد زیرا اراده حکیمانه الهی نسبت به انسان بر این است که سنت - لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة (۴۲ - انفال) در مورد آنان جاری گردد پس شما آزادی هر چه می خواهید می توانید فذرهم یخوضوا و یلعبوا (۱۴۳)

همچنین اگر خداوند اراده کند، بدان تبدیل به خوبان و خوبان مبدل به بدان می گردد و یا اگر بخواهد می تواند که شیطان متمرّد و انسان های عصیانگر را امثال شمر ملعون را به بهشت ببرد، و انبیاء و اولیا (علیه السلام) و بندگان مطیع خود را - العیاذ بالله عن ذلک علوا کبیرا = محال است چنین چیزی واقع شود. به بیان علمی و دقیق تر اینکه ؛ چنین چیزی در مقام ثبوت چون امکان عقلی دارد و مستلزم محال عقلی نیست ، در حیطة قدرت الهی قرار دارد و خداوند متعال نسبت به چنین امر قبیح نیز قادر است و قدرت او اطلاق دارد.

---

۱۴۲- معارج / آیات ، ۴۰ تا ۴۲.

۱۴۳- زخرف / آیه ، ۸۳.

اما در مقام اثبات و تحقق وجودی ، چنین چیزی امکان وقوعی ندارد بلکه محال و امتناع وقوعی دارد یعنی محال است که خداوند متعال چنین امری را اراده نماید چون با حکمت او سازگار نمی باشد و لذا در دعا می خوانیم : یا من لا یبدل حکمته الوسائل .؟

این امتناع وقوعی با آن امکان عقلی منافات ندارد زیرا چنین فرضی با توجه به وصف ذات ، صحیح است چون وصف ((قدرت)) نسبت به خداوند من حیث ((هو القادر)) مطلق است و صفت ذات اطلاق دارد و ذات الهی نسبت به هر چیز قادر است - و هو علی کل شیء قدیر که شامل هر آنچه ذاتا محال نباشد می شود. اما اثباتا یعنی اعمال قدرت در مرحله فعل و تحقق ، چنین فرضی را شامل نمی شود و از این نظر محال است چون وصف ((قدرت)) در مرحله فعل با وصف ((حکمت)) همراه است و لذا اراده و صدور فعل قبیح از ((قادر حکیم)) محال است . بخلاف مرحله ذات که قدرت الهی (من حیث هو القادر)، مورد توجه است و از این حیث وصف ((قدرت)) اطلاق دارد حتی نسبت به وصف ((حکمت)) در مرحله ذات صفت قادر ملازم بی صفت ((حکیم)) نمی باشد بلکه حتی یک امر قبیح و غیر حکیمانه نیز در حیطة قدرت ذاتی قرار دارد، گرچه اثباتا و وقوعا محال است .

آنچه با امکان عقلی منافات دارد، محال عقلی است که با هم قابل جمع نیست اما محال وقوعی با امکان عقلی قابل جمع است زیرا در امتناع وقوعی ، امتناع مصداق خارجی شرط است در مقابل امکان وقوعی . اما در امکان عقلی یکه در مقابل ، امتناع عقلی است ، صحت فرض مصداق ولو عقلا کافی است .

بنابر این امکان وقوعی و امتناع وقوعی با توجه به مرحله اثبات است که نظر به مصداق خارجی دارد اما معیار در امکان عقلی و امتناع عقلی، نفی و اثبات در مرحله ثبوت است که نظر به صحت و بطلان فرض قضیه دارد قطع نظر از این که اثباتا نیز مصداق داشته باشد و یا نداشته باشد. پس امتناع تحقق و صدور فعل قبیح از قادر حکیم، منافات ندارد با صحت فرض عقلی آن نسبت به قادر حکیم، هر آنچه در نفس الامر فرض داشته باشد خداوند به آن قادر است هر چند بدلیل دیگر آن را تحقق نبخشد. بنابر این طمع رسیدن به ((رحمت)) بی پایان الهی و انتظار تبدیل شدن بدان به خوبان، بدون توجه به عمل و زمینه نزول رحمت، انتظاری است عبث و بیهوده و این قصور نیز مربوط به انسان است زیرا او دائم الفضل است منتهی قابلیت قابل، شرط تحقق افاضه فاعل است.

با توجه به این حقیقت که قرآن تا این حد به موضوع ((عمل)) عنایت دارد هم پاداش و جزاء اخروی را مستقیماً به عمل انسان نسبت می دهد - انما تجزون ما کنتم تعملون - کلو و اشربوا هنیاءم بما کنتم تعملون<sup>(۱۴۴)</sup> - و هم درجات و تفاوت مراتب افراد را بر اساس ((عمل)) می داند - ولکل درجت مما عملوا و ما ربک بغفل عما یعملون<sup>(۱۴۵)</sup> در روایت و احادیث نیز اهمیت خاصی به این موضوع داده شده است لا تحصل الجنة التمنی ثمن و الجنة عمل الصالح<sup>(۱۴۶)</sup>

---

۱۴۴- طور آیات ۱۶ - ۱۹.

۱۴۵- انعام / آیه، ۱۳۲.

۱۴۶- غرر الحکم احادیث شماره های ۳۳۲۴ و ۲۸۷۶ و ۳۹۵۹.

## عمل ، زمینه است

برای رسیدن به پاداش بهشتی ، عمل علت معده است نه علت تامه تا تخلف از معلول محال عقلی داشته باشد، اذن و تفضل الهی است که به عمل آثار می بخشد که توضیح این مطلب در بحث قضا و قدر الهی خواهد آمد اینکه در روایات وارد شده است که باید به فضل و رحمت الهی امید داشت نه به عمل خود<sup>(۱۴۷)</sup> این دسته روایات برای توجه دادن انسان به این نکته سازنده است . که موضوع ((عمل)) همچنانکه در بحث عبادت ، عمل بنفسه ، هدف و غایت نیست بلکه وسیله و راه رسیدن به هدف است غایت و هدف در عبادت ((خدا)) است و لا غیر)) حقیقت و روح عبادت نیز جوهر ((طاعت)) و عبودیت محض انسان در پیشگاه او است . اعمال ظاهری ، بستر و قالب عبادت و بندگی است که شرط تحقق آن است . در بحث پاداش و جزاء نیز عمل بنفسه ، صرفا زمینه و عامل معده است و لذا انسان نباید از این جهت صرفا متکی به ((عمل)) باشد، بلکه باید تکیه گاه اصلی او فضل و رحمت الهی باشد تا دچار غرور نگردد زیرا همه چیز در قبضه مشیت اراده اوست که اعمال انسان را اینگونه کریمانه آثار و پاداش می دهد و این را نیز بحساب خود انسان می گذارد بنابراین مسأله رجاء و امید و اتکاء به فضل و رحمت الهی ، از اهمیت ((علم)) نمی کاهد و این دسته روایات در دعاها وارد شده است که - ربنا عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدک و ضرورت قابلیت انسان در پذیرش علت الهی را نفی نمی کند و حداقل آن این است که این ((رجاء)) و امید انسان نسبت به فضل و کرم الهی ، صادقانه و ناشی از حسن ظن و ایمان باشد.

---

۱۴۷- بحار، ج ۷، ص ۱۱؛ ج ۶، ص ۵. چاپ اسلامیة .

## ابتلاء و قضاء و قدر

یکی از معارف اصل قرآنی که جزء معتقدات همه مسلمانان است، موضوع (قضاء و قدر) الهی است به این معنا پیدایش موجودات و تدبیر امور عالم همه بر اساس قضا و قدر الهی است و چیزی در جهان هستی از حاکمیت سنت قضا و قدر، خارج و مستثنی نمی باشد.

آنچه در این جا مهم است و با بحث ((ابتلاء)) ارتباط دارد، تفسیر قضا و قدر در مورد ((اراده)) و اعمال انسان است که مسأله ((جبر و اختیار)) را پدید می آورد، در این خصوص صاحب نظران مباحث فلسفی و کلامی دیدگاه های متفاوتی دارند، این اختلاف نظر جدی و شدید مخصوص در میان قدما - با توجه به تعقلی بودن و عمیق بودن بحث ((جبر و اختیار)) در عین پیچیده بودن آن - موجب پیدایش مکاتب معروف کلامی شده است که عبارت از: تفکر تفریطی اشاعره مبنی بر ((جبر)) و نفی اختیار انسان، تفکر افراطی گروه معتزله مبنی بر تفویض کامل امور به انسان و بر کناری خداوند از صحنه و تفکر واقع بینانه و معتدل عدلیه که با الهام از مکتب اهل بیت علیهما السلام معتقد به ((امر بین الامرین)) می باشد.

شرح و تفصیل این بحث را باید در کتابهای فلسفی و کلامی جستجو نمود اما از آنجا که بحث ((ابتلاء)) مبتنی بر اثبات عنصر ((اختیار)) و اراده فاعلی برای انسان است و در فضای جبر گرایانه تفکر اشعری که انسان را در اعمال، مقهور تقدیرات می داند و نقشی برای اراده انسان قائل نیست، سنت ابتلاء نیز بستر طرح پیدا نمی کند. از سوی دیگر سرنوشت بحث کلیدی ((جبر و اختیار)) را نیز بحث قضا و قدر، تعیین می کند

لذا برای این که تفسیر صحیحی از مفهوم ((قضا و قدر)) و تطبیق آن نسبت به اعمال انسان وجود داشته باشد، لذا برای اینکه تفسیر صحیحی از مفهوم ((قضا و قدر)) و تطبیق آن نسبت به اعمال انسان وجود داشته باشد، لازم است که در این بخش عنصر ((اراده)) در انسان از چند جهت مورد توجه قرار گیرد: اولاً: باید دیدگاه قرآن در رابطه با جایگاه ((اراده)) بیان شود. ثانیاً: رابطه ((اراده)) با ((قضا و قدر)) از منظر قرآن روشن شود. ثالثاً: رابطه ((اراده)) با سرنوشت و نقش آن مورد عنایت قرار گیرد. رابعاً: رابطه اراده با عوامل خارجی ملاحظه گردد.

### اراده از منظر قرآن

بحث اراده از منظر قرآن در دو بخش قابل طرح است: یکی اصل اثبات ((مرید)) بودن و ((مختار)) بودن انسان و فلسفه آن از نظر قرآن. دوم بیان رابطه و نسبت آن با قضا و قدر و اراده الهی که موضوع عنوان بعدی است. اما بخش اول بحث: قبل از ذکر آیا مربوطه به این موضوع در این جا ذکر چند نکته اساسی ضروری است:

الف - تعریف اراده: که عبارت است از خواست و مشیت طبیعی برخواسته از آگاهی و علاقه و از کیفیات نفسانی است.

ب - مبادی اراده: بنابر تعریفی که ذکر شد مبادی اراده دو چیز است:

۱. علم و شناخت. بگونه ای که مفهوم علم و آگاهی در مضمون کلمه ((اراده)) مستتر است و واژه اراده آن را تداعی می کند. ۲. انگیزه و وثوق نسبت به تحقق فعلی یک امر که این انگیزه و علاقه نیز معدول علم و آگاهی است زیرا

انسان آنچه را می داند و می خواهد دوست می دارد هیچ گاه کسی بطور خالی ذهن نسبت به چیزی اظهار علاقه نمی کند و انگیزه و کششی در او پدید نمی شود. بعد از این که در اثر شناخت ، انگیزه پدید آمد، انسان آنچه را دوست داشت آن را می خواهد و به دنبال آن حرکت می کند پس مقوم فعل ارادی انسان این دو امر اساسی است و الا اراده عملی از انسان صادر نمی شود.

ج - اهمیت اراده : اهمیت اراده در این است که اعمال انسان با وصف ((ارادی)) بودن ، فقهی و کلامی و اخروی دارد یعنی ویژگی اراده شرط اتصاف عمل به کمال و نقص است اگر عملی بنا باشد به عنوان فعل ارادی و انسانی به شمار آید و آثار کلامی و فقهی داشته باشد، شرطش این است که از کانال اراده و اختیار صادر شود و رنگ و وصف ارادی داشته باشد یعنی اولاً: از روی شناخت باشد ثانیاً: با قصد و انگیزه همراه باشد.

بنابراین ، عملی متصف به خوبی یا بدی می شود که منشاء ارادی داشته باشد و اگر عملی فاقد هر دو عنصر باشد نظیر این که کسی در حال خواب و یا در حال بی هوشی به کسی توهین کند و یا مدح کسی را بگوید، این کلمات مدح و ذم گرچه فی نفسه متصف به صفت حسن و قبح می باشد اما از آن جهت که اراده چنین فردی در آن نقشی نداشته است نه متصف به کمال است و نه متصف به نقص برای گوینده آن و لذا آثار کلامی از جهت ثواب و عقاب ندارد و همچنین آثار فقهی بر آن مترتب نمی شود زیرا چنین عمل غیر ارادی نظیر سایر حرکات جبری بدن انسان است مثل هضم غذا و گردش خون توسط دستگاه گوارش و قلب . چنین امور جبری و طبیعی نه وصف کمال انسانی را دارد و نه نقص انسانی



زیرا اموری که اراده انسان در آن نقشی داشته باشد نفیا یا اثباتا نمی تواند به عنوان فعل انسان به او نسبت داده شود. پس عمل انسان را صبغه ارادی بودن ، منشاء آثار فقهی و کلامی است . اگر چنانچه عملی فاقد هر دو عنصر ((علم)) و ((قصد)) باشد و یکی از این دو عنصر نداشته باشد آثار فقهی بر آن مترتب نمی شود مگر در بعضی موارد نظیر قتل و جرح اگر خطاء محض باشد. و آثار کلامی ندارد و هیچ پاداشی نصیب کسی نمی شود مگر این که اراده انسان در آن نقشی داشته باشد و عقاب و عذابی متوجه کسی نمی شود مگر این که خود انسان آن را پدید آورده باشد هم اصل پاداش و ثواب و هم تفاضل درجات و مراتب انسان ها مبتنی بر اراده و نقش انسان است و الا اگر بنا باشد بدون جهت کسی محروم و کسی دیگر مشمول تفضل واقع شود این با حکمت الهی سازگاری ندارد و جای این سوال باقی است که چرا خداوند به دیگری این عنایت را نفرموده است ؟

اکنون که روشن شد منظور از اراده در این جا خواست طبیعی و فطری است که دارای منشاء علمی و گرایش است باید دیدگاه قرآن را در این رابطه جستجو کرد.

اصل موضوع ((مرید)) بودن و مختار بودن انسان از نظر قرآن یک امر پذیرفته شده و بدیهی است و اصولا تشریح و نزول وحی بدون آن مورد نخواهد داشت و لذا همه خطابات قرآن انسان را به عنوان صاحب اختیار و مسئول طرف سخن قرار داده است . آنچه در این خصوص مهم است یکی بیان رابطه اراده انسان یا اراده الهی است که موضوع عنوان بعدی است . دوم - نسبت اراده و خود انسان .

از این حیث که قرآن کریم ویژگی اراده را نسبت به انسان یک امر قهری و جبری و جزء خلقت تکوینی او می داند و در واقع آن قاعده فلسفی مبنی بر اینکه : انسان مختار آفریده شده و در مختار بودن خود مجبور است ریشه قرآنی دارد و مورد تایید قرآن می باشد.

از نظر قرآن خداوند وجود انسان را بگونه ای طراحی و خلق نموده است که ویژگی ((اراده)) در ذات او تعبیه شده است و وصف ((مرید)) جزء خلقت طبیعی او می باشد قرآن اشاره می کند که : انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا انا هدينه السبيل اما شاكرا و اما كفورا<sup>(۱۴۸)</sup> در این آیه برای خلقت انسان دو مرحله قائل شده است : یکی صدر آیه که ناظر به خلقت فیزیکی و خاکی انسان است و منشاء آن نیز ((نطفه)) می باشد مرحله دوم - که نوعی انسان را از سایر حیوانات متمایز می نماید خلقت روحی انسان است که ذیل آیه ناظر به این شونات روحی است فجعلناه سميعا بصيرا این جعل ، جعل تکوینی است واژه ((سمیع)) و ((بصیر)) نیز ناظر به هوش ظاهری و درونی انسان است یعنی آن قدرت تشخیص و تصمیم گیری در انسان که از شئون روحی او است .

پس به حکم خلقت ، اراده برای انسان یک امر طبیعی و جبری است چون سنت تکوینی الهی فطرت و ساخت انسان را بگونه ای قرار داده است اعمال و حرکات او از کانال اراده و با وصف اختیار، صادر بشود و این سنت تکوینی نیز زمینه ساز سنت تشریحی الهی است . نظام هستی و تدبیر امور عالم را سنن الهی اداره می کند که قرآن کریم این سنن حاکم بر جهان را چه در رابطه با نظام خلقت و چه در خصوص انسان بیان فرموده است :

بر اساس بیان آیات ، سنت کلی الهی در رابطه با سرنوشت انسان این است  
که : لیهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة .<sup>(۱۴۹)</sup> یعنی هر کسی از  
روی آگاهی باید سرنوشت خویش را رقم زند. یعنی خداوند بهشت رفتن و  
جهنم رفتن را بر کسی تحمیل نمی کند زیرا بهشت تحمیلی برای انسان کمال  
نیست

---

۱۴۸- انسان / آیه ، ۲ .

۱۴۹- انفال / ۴۲ .

در حالی که انسان را برای رسیدن به کمال آفریده است چه این که جهنمی نمودن جبری و قهری برای او نقص نمی باشد زیرا سوزندگی و جهنم بودن برای جهنم و آتش نقص نیست . در پیمودن مسیر، خداوند زمام امر انسان را به دست خود او گذاشته است تا هر کس خودش مسیر سعادت و حیات جاودانه را بییماید و یا راه شقاوت و هلاکت ابدی را طی کند. این سیاست در مورد انسان مستلزم جریان دو سنت دیگر نیز برای او می باشد که ذیلا بیان می گردد.

۱. سنت تکوینی .

۲. سنت تشریحی .

سنت تکوینی ، مربوط به نحوه خلقت انسان است که خداوند انسان را تکوینا دارای ((اراده)) و قدرت عمل آفریده است .

آیه : کلا نمد هولاء و هولاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا<sup>(۱۵۰)</sup> ناظر به سنت تکوینی الهی در مورد انسان است . مراد از ((امداد)) و ((اعطاء)) در این آیه امداد و اعطاء تکوینی است یعنی سنت و خواست الهی در مورد اعمال انسان این است که هر دو نوع اراده انسان - که در دو آیه قبلی ذکر شده است - نافذ گردد و با اذن و پشتیبانی تکوینی الهی موثر واقع شود.

اما سنت تشریحی که عهده دار هدایت انسان است ، جهت گیریهای ارزشی را بیان می کند. چنانکه آیه (۳ - انسان): انا هدینه السبیل اما شاکرا و اما کفواری . و آیه (۲۹ - کهف) و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر، بیانگر این سنت است .

---

۱۵۰- انسان / آیه ، ۲ . و اسراء آیه ، ۲۰ .

این دو سنت مرتبط با هم و در طول یکدیگرند یعنی سنت تکوینی در واقع زیر بنای سنت تشریحی الهی است و ضمانت اجرای سنن تشریحی نیز همان سنن تکوینی است و لذا در آیات نخست سوره انسان (۲ و ۳) ابتدا امور مربوط به تکوین و شئون خلقت انسان را مطرح می کند و بر اساس آن مسأله هدایت و ارشاد را بیان نموده است .

آنچه در آیه (۴۲ - انفال) بعنوان سنت و سیاست کلی خداوند در مورد سرنوشت انسان بیان شده است مبتنی بر ترکیب این دو سنت : تکوینی و تشریحی است زیرا از ترکیب این دو سنت ، زمینه برای - لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة بوجود می آید چه اینکه هماهنگی و ترکیب این دو سنت ، زمینه ساز سنت ((ابتلاء)) نیز هست کما اینکه آیات نخست سوره انسان ، این مطلب را با لطافتی خاص ، بیان نموده است . در این آیات اولاً غرض از خلقت انسان را موضوع ابتلاء ذکر نموده است . ثانیاً: مسأله ((ابتلاء)) را بعنوان فلسفه و دلیل اصلی جریان دو سنت دیگر یعنی : سنت تکوینی - فجعلنه سمیعا بصیرا<sup>(۱۵۱)</sup> و سنت تشریحی : انا هدینه السبیل اما شاکرا و اما کفورا<sup>(۱۵۲)</sup> ذکر نموده است .

این شیوه بیان آیا نسخه سوره انسان ناشی از این است که حداقل نصاب لازم برای تحقق سنت ابتلاء اعمال این دو سنت تکوینی و تشریحی مذکور است و این دو نسبت دو واقع تمهید و مقدمه برای جریان سنت ابتلا است

---

۱۵۱- انسان / ۲.

۱۵۲- انسان / آیه ۳.

زیرا اهمیت و حساسیت سنت ((ابتلا)) اقتضا می کند که انسان در پیمودن راه دشوار سعادت و رسیدن به کمال هم از نظر ابزار کار لازم تامین شود و هم از نیروی ((اراده)) و قدرت درونی برخوردار باشد کما اینکه ذیل آیه (۲۰ - اسراء) و ما کان عطاء ربک محظورا<sup>(۱۵۳)</sup> تاکید بر تمامیت سنت الهی در برخورداری انسان از قدرت اراده و آزادی عمل دارد. و هم اینکه از نظر ارشادی راه را از چه و بیراهه تشخیص بدهد و تابلوهای اعلام خطر برای جلوگیری از سقوط او در برابر او قرار داده شود، آن وقت است که تمهیدات لازم برای جریان سنت ابتلاء به حد نصاب می رسد و شرایط مسابقه پدید می آید و هر کسی مسیر سرنوشت خویش را با روند طبیعی - لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة<sup>(۱۵۴)</sup> طی خواهد کرد.

#### *رابطه اراده با قضا و قدر الهی*

چنانچه ذکر شد اراده از شئون نفس انسان و از امور وجدانی و بدیهی است و هر انسانی این حقیقت را در وجود خود درک می کند که نسبت به خواسته ها و اعمال آزاد و مختار است. اکنون باید روشن شود که با توجه به حاکمیت مطلق سنت ((قضا و قدر)) نسبت به همه هستی از جمله انسان و اعمال ارادی او، چه نقشی در این میان برای ((اراده)) انسان باقی می ماند و این دو مطلب چگونه قابل جمع است؟

---

۱۵۳- انسان / آیه ۳.

۱۵۴- انفال / آیه ۴۲.

قبل از پرداختن به این مطلب تذکر این نکته در این جا لازم است که مراد از ((قضا و قدر)) در این جا قضا و قدر علمی نیست که مربوطه به علم ازلی الهی است . بلکه منظور ((قضا و قدر عینی)) و تکوینی است که مربوط به عالم وجود و قولی الهی است .

((قضا و قدر)) به معنای دوم - که موضوع بحث ما است - نسبت به اموری که علل مرکب دارد، در طول هم است یعنی ((قدر)) مقدم بر ((قضا)) است زیرا ((قدر عینی)) عبارت است از خصوصیات و حدود وجود یک شیء اما قضاء عینی عبارت است از ضرورت تکون و حتمیت تحقق یک شیء طبیعی است که چگونگی و اجزاء و حدود یک شیء که تشکیل دهنده اجزاء علت آن شیء است مقدم بر اجتماع همه خصوصیات و تمامیت علت آن است اول تقدیر و اجزاء علت باید تا قضا و ضرورت وجود پدید آید و علت تامه شو. البته ظرف تقدیر و قضا عینی نسبت به حقایق مجرد و غیر زمانی که دارای علت بسیطه می باشد، یکی است چون ترکیب و زمان در آنجا راه ندارد پس تقدم و تاخر نیز در مورد آن فرض ندارد و اما نقش اراده انسان و رابطه آن با قضا و قدر: برای روشن شدن بحث لازم است در مقام علت یابی و بررسی علل پدیده ها، دو مطلب از هم تفکیک می شود:

۱. نقش ((اراده)) نسبت به قضا و قدر از دیدگاه قرآن .

۲. رابطه عمل با آثار و پیامدهای اخروی آن .

موضوع قضا و قدر الهی باید در این دو محور بطور جداگانه مورد بحث قرار

گیرد:

## اما مطلب اول

قرآن کریم در آیاتی که عوامل و سلسله علل اشیاء را تبیین می کند، اراده انسان را در طول اراده الهی و هماهنگ با قضا و قدر می داند. در این دسته از آیات ضمن اینکه نقش فاعلی انسان را به رسمیت می شناسد و عمل و فعل او را معلول خواست و اراده او می داند، فعل انسان را به خدا نیز نسبت می دهد. در این جا به چند نمونه از این دسته آیات که منشاء و بمعنای تفکر قرآنی نظریه ((الامر بین الامرین)) می باشد ذیلا اشاره می شود:

الف - در سوره انفال<sup>(۱۵۵)</sup> وقتی جریان جنگ بدر را گزارش می دهد می فرماید: فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم! یعنی مومنین شما نبودید که آنها بکشد بلکه من آنها را کشتیم. بعد خطاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی! پیامبر تو نبودی که تیر می انداختی بلکه من بودم که تیراندازی می کردم در ای آیه عمل ((رمی)) هم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نفی شده است و هم برای او اثبات شده است و به او نسبت داده شده است و این نفی و اثبات را با - ولكن الله رمی - به خدا استناد نموده است و عمل ((رمی)) را فعل خدا یاد کرده است. نفی در صدر آیه نیز بقرینه جمله بعدی، مرکب از نفی و اثبات است (فلم تقتلوهم) اگر باز شود، اثبات قتال مومنین را نیز در ضمن انکار قاتل بودن آنان، به همراه دارد و مفاد آیه این است که: فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم. و این نفی و اثبات هر دو حقیقی است نه مجازی و اعتباری.

---

۱۵۵- انفال / آیات ۱۵ تا ۱۸.



نفی عمل قتال از مومنین به معنای نفی استقلال است یعنی شما مومنین مستقلا نقشی در این امر ندارید. انتساب عمل قتال به مومنین ناظر به فاعلیت بالعنایه بودن آنان دارد که اراده انسان در سلسله علل قرار دارد و نه اینکه علت تامه برای صدور فعل باشد و الا نفی معلول از علت تامه معنا نخواهد داشت .

و انتساب فعل ((قتل)) به خداوند نیز حقیقی است نه مجازی ، زیرا او فاعلی الفاعل است و انتساب معلول هم چنانچه به فاعل قریب حقیقی است به فاعل الفاعل و علت العلل نیز حقیقی است زیرا او مالک انسان و اراده او است وقتی که اصل وجود انسان و اراده او از آن خداست ، عمل انسان که از شئون اراده او است بطریق اولی به خداوند انتساب حقیقی دارد.

در قرآن انسان صاحب اراده و فاعل مختار معرفی شده است و اعمال و سرنوشت هر کسی را وابسته به اراده و نوع انتساب او می داند من کان یرید العاجلة - و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها و هو مومن فاءولئک کان سعیهم مشکورا<sup>(۱۵۶)</sup> بعد می فرماید: کلا نمد هولاء و هولاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا یعنی این اراده و قدرت عمل شما، امداد و افاضه من است که همیشه بشما اعطا می شود زیرا انسان بطور دائم و مستمر وابسته به امداد و عطاء الهی است و در هر لحظه نیاز به افاضه جدید دارد فیض الهی همیشه جاری است او دائم الفضل است و شاهد دوام فضل او آیه کل یوم هو فی شاءن<sup>(۱۵۷)</sup> یعنی خداوند در هر آنی شاءن جدید و فیض جدیدی دارد

---

۱۵۶- اسراء / آیه ، ۱۸ تا ۲۰.

۱۵۷- الرحمن / آیه ، ۲۹.

کلمه ((یوم)) در این آیه بمعنای ((نهار)) نیست که شامل - ساعت باشد بلکه منظور از ((یوم)) مطلق لحظه ها و آنات است .

بنابراین آیات سوره اسراء می تواند نفی و اثبات در سوره انفال را توضیح و تفسیر نماید و نقش انسان را مشخص کند.

ب - در قرآن کریم جهاد با کفار قریش مکه بازگو شده است قتلوهیم یعدبهم  
الله بآیدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم . (۱۵۸)

مراد از تعذیب الهی در این آیه بقرینه ((بایدیکم)) عذاب دنیوی یعنی قتل و کشتار و اسارت کفار وسیله مومنین است نه عذاب اخروی و برزخی که مومنین در آن نقشی ندارند. زیرا کلمه جار و مجرور در ((بایدیکم)) متعلق به فعل ((یعدب)) است که مجرای تعذیب الهی را بیان می کند.

در این آیه نیز فعل ((قتل)) هم به مومنین نسبت داده شده ، قاتلوهیم (و هم بعنوان تغذیب الهی به خداوند نسبت داده شده است - یعدبهم الله - و هر دو انتساب حقیقی است نه مجازی ، هم مومنین فاعل اند حقیقه هم خداوند حقیقی بودن انتساب فعل ((قتل)) به انسان ها به این است که آنان در سلسله عامل تکوینی این فعل بعنوان فاعل مباشر قرار دادند و حقیقی بودن انتساب فعلی ((قتل)) خداوند به این است که او فاعل بالتسبیب است اوست که اراده انسان را علت صدور فعل قرار داده است در این مرحله فاعل مباشر به منزله اسباب و آلت برای فاعل بالتسبیب است که صرفا وسیله است . تفاوت این دو انتساب حقیقی در فقر و وابستگی و غنی و استقلال فاعل است .)

---

۱۵۸- سوره توبه ، آیه ، ۱۴ .

ج - مجموعه آیاتی که بعضا اصل تاثیرگذاری و عمل انسان را به اراده و اذن الهی منتسب می کنند مانند: فهزموهم باذن الله<sup>(۱۵۹)</sup> کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله<sup>(۱۶۰)</sup> و ما اءصبكم يوم التقى الجمعان فباذن الله<sup>(۱۶۱)</sup> و ما هم بضارين به من اءحد الا باذن الله<sup>(۱۶۲)</sup> و... و بعضا معنین اراده انسان و مبادی ارادی او را به مشیت و اذن الهی نسبت می دهد نظیر: و ما تشاءون الا ان يشاء الله رب العلمين<sup>(۱۶۳)</sup> و ما كان لنفس ان تومن الا باذن الله<sup>(۱۶۴)</sup> و ما كان لنفس ان تموت الا باذن الله<sup>(۱۶۵)</sup>

این قبیل آیات که هم حیات و مرگ انسان را به مشیت الهی منوط می کند و هم اعمال و شئون ارادی انسان را وابسته به اراده و اذن الهی می داند، برای این است که نقش انسان را در فضای وابستگی او به امداد و فیض الهی جستجو کند، فاعلیت و تاثیرگذاری او را صرفا در راستای اراده الهی بداند زیرا موثر در وجود فقط او است، که تصرفات و تاثیرات انسان نیز از آن او است و صرفا در راستای اراده او زیرا ماثر در موجود فقط او است تصرفات و تاثیرات انسان نیز از آن او است - و از و اذ تخلق من الطين كهيئة الطير باذني فتنفخ فيها فتكون طيرا باذني و تبرى الاكمه و الاءبرص باذني و اذ تخرج الموتى باذني<sup>(۱۶۶)</sup>

۱۶۰- بقره / آیه ، ۲۴۹.

۱۶۱- آل عمران / آیه ، ۱۶۶.

۱۶۲- بقره / آیه ، ۱۰۲.

۱۶۳- تکویر / آیه ، ۲۹.

۱۶۴- یونس / آیه ۱۰۰.

۱۶۵- آل عمران / آیه ، ۱۴۵.

۱۶۶- مائده / آیه ، ۱۱۰.

هر آنچه هست اسباب و وسائل است که مظاهر اراده و اذن الهی است فقط اراده او است که گردش و اداره جهان را بعهدہ دارد. بنابراین در مقام مقایسه و بیان رابطه اراده انسان با قضا و قدر الهی نباید این دو موضوع را در تقابل با یکدیگر ارزیابی کرد و نسبت به نقش فاعلی و تاثیرگذاری انسان نگاه استقلال‌ی داشت زیرا چیزی در برابر قضا و قدر وجود ندارد همه عالم فعل الهی و معلول قضا و قدر او است بلکه نقش فاعلی انسان را باید در طول اراده الهی در نظر داشت و اراده او را نسبت به فعل او جزء قضا و قدر و مظهر اذن الهی دانست .

اما مطلب دوم

یعنی رابطه عمل با آثار اخروی و نسبت آن با قضا و قدر.

با توجه به اینکه میان عمل و ثواب و عقاب اخروی رابطه علت و معلول حاکم است هر آنچه در قیامت نصیب انسان می شود پیامدها و معلول افکار او در این دنیا است - چنانچه در بحث رابطه دنیا و آخرت و بحث تجسم اعمال بیان شد - چنانچه در بحث رابطه دنیا و آخرت و بحث تجسم اعمال بیان شد - لذا این تصور ممکن است پدید آید که اولاً - اعمال انسان دارای ارزش ذاتی است . ثانیاً - بلحاظ اینکه ثواب و عقاب اخروی معلول و آثار مستقیم اعمال دنیوی انسان است پس پاداش و جزاء برای انسان بالضروره حاصل است و بهشت رفتن خوبان و جهنم رفتن بدان تخلف ناپذیر است زیرا انفکاک معلول از علت محال است ، بنابر این اذن و تفضل الهی در این خصوص نقش نخواهد داشت ! در حالیکه قرآن مکرراً ثواب و عقاب اخروی را به تفضل و اذن الهی نسبت داده است -

ان الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصلحت جنت تجرى من تحتها الاءنهر<sup>(۱۶۷)</sup>  
يدخل من يشاء فى رحمته و الظلمين اءعد لهم عذابا اءليما<sup>(۱۶۸)</sup>

بنابراین وجه جمع میان این دسته از آیات که ثواب و عذاب اخروی را به مشیت و خواست الهی نسبت می دهد به عملکرد انسان و آیاتی که بهشت و جهنم اخروی را معلول و اثر مستقیم اعمال دنیوی انسان بیان و سرنوشت قهری و جبری هر کسی را در آخرت ناشی از انتخاب و رفتار اختیاری او در این دنیا می داند، پاسخ این قبیل سوالات با توجه به آنچه در مطلب قبل ذکر شد، واضح است زیرا فرق است بین اینکه گفته شود فلان چیز از عوامل و در سلسله علل فلان چیز قرار دارد و بین اینکه فلان چیز علت تامه و منحصره برای آن پدیده است . در بحث رابطه عمل با آثار اخروی آن ، حداکثر چیزی را که می توان گفت این است که اعمال انسان نسبت به پیامدهای اخروی ، علت معده است و نیاز به اذن الهی دارد، اذن الهی است که در نهایت به اعمال انسان اثر می بخشد کما اینکه همه تاثیرات در عالم وجود در این حد نقش دارد.

در هیچ مرحله ای انسان از مبداء فاعلی بی نیاز نیست ، در قیامت نیز انسانهای صالح ، بهشتی هستند اما با اذن تکوینی الهی ، نه اینکه آنان بالضروره بهشتی باشند، منتهی این اذن تکوینی الهی در مورد اثر بخشی اعمال صالح قطعی و تخلف ناپذیر است چون خلف وعده از او محال است .

---

۱۶۷- حج آیات ، ۱۴ و ۳۳.

۱۶۸- انسان / آیه ، ۳۱.

بنابراین اعمال نسبت به آثار آن علت منحصره نیستند زیرا خداوند بدون عمل نیز می تواند با تفضل خود انسانها را مشمول نعمت خود قرار دهد، مشیت محدودیت ندارد منتهی این مشیت و اراده او حکمت و معیار دارد. نه علت تامه است چون اذن الهی است که در حقیقت این زنجیرها را پیوند می دهد.

توضیح مطلب این است که : قانون علیت یک قانون و سنت فراگیر است و اختصاص به جهان طبیعت و این دنیا ندارد بلکه جهان آخرت و پدیده های آن نیز محکوم این قانون است ، هیچ پدیده ای در عالم وجود - چه در دنیا چه در آخرت - از این قاعده مستثنی نیست .

اعمال انسان از آن جهت که مربوط به او است صرفاً یک پدیده طبیعی است که دارای علل مادی و معنوی است .

اما از آن جهت که منسوب به خدا است و مظهر اداره و اذن خالق جهان است ، آثار عظیمی بر آن مترتب می شود و این ناشی از عنایت و اذن الهی است که سنت حکیمانه او در تعامل با بندگان است . نه مربوط به ارزش ذاتی عمل . و لذا چون اعمال انسان حتی اگر عنوان عبادت نیز داشته باشد، از آن جهت که انتساب به فعل بی ارزش است و در همه حال انسان در پیشگاه الهی از قصد و تقصیر خود باید پوزش بطلبد و به حقارت و پوچی عمل خود اعتراف نماید. چه اینکه سیره انبیاء و اولیا علیهما السلام چنین بوده است . از این جهت هیچ کس نباید به اعمال خود متکی باشد و برای خود حساب باز کند تا چه رسد به اینکه در مقابل این حرکات فیزیکی خویش از خداوند خود و قصور بهستی نیز طلبکار باشد.

بنابراین آنچه بر جهان هستی حکومت می کند سنت های الهی است ، این سنت ها نظام خلقت را شکل می دهد و جهان را اداره می کند. همچنان که خلقت پدیده های جهان معلول سنت قضا و قدر الهی است تنظیم روابط متقابل میان این پدیده ها نیز در دست او است اوست که میان اشیاء تاثیر و تاثر ایجاد نموده است ، اوست که عمل انسان را دارای آثار عظیم مادی و معنوی قرار داده است او است که اعمال خوب انسان را به بهشت جاوید تبدیل می کند، او است که گناهان را دارای خاصیت شعله ور شدن و تبدیل به آتش جهنم نموده است ، او است میان اعمال دنیوی انسان و سرنوشت اخروی او پیوند ایجاد کرده است و او است که به اعمال ناچیز و محدود انسان قابلیت و اثرگذاری نامحدود داده است و حاصل کار انسان را ابدی و جاودانه قرار داده است و اوست ...

درک این مطلب با توجه به سنت های الهی در نظام خلقت ، بسیار واضح و روشن است و چندان تعجب ندارد مطالعه و دقت در سنت های الهی نسبت به پدیده های طبیعی نیز انسان را به این حقیقت می رساند چون صفحه طبیعت نیز سنت ها و آیات الهی را نمایش می دهد - سیریهیم آیاتنا فی الافاق . (۱۶۹)

وقتی انسان عمیقا در آیات آفاقی و پدیده های طبیعی و مادی تفکر و مطالعه نماید، دست هنرمند اعجاز گرایی را به خوبی مشاهده می کند و سرانگشت تدبیر و قضا و قدر او را در همه لحظه ها نسبت به تک تک ذرات عالم حس می کند. انسان در این مطالعه می بیند که دست تدبیر الهی چگونه برای هر چیزی اثر خاصی بخشیده است

مثلا به آب خاصیت رفع عطش بخشیده است و آن را مایه حیات قرار داده است ، خاصیت ذاتی آتش را سوزندگی قرار داده است . به رطوبتی که از نیش مار و عقرب تراوش می کند اثر کشندگی داده است و رطوبت زنبور نسبت به انسان دارای اثر شفا بخش و گوارا قرار داده است انسان می یابد که چگونه دست قدرت الهی یک دانه گندم را به صدها دانه تبدیل می کند و به یک هسته ناچیز، قابلیت و استعداد تبدیل شدن به یک درخت و تکثیر به هزاران درخت تنومند داده است و...

آن وقت معلوم می شود که چگونه خداوند امور معنوی را دارای آثار نامحدود قرار داده است و اعمال انسان را دارای خاصیت و استعداد تبدیل شدن به نعمت های دائمی قرار داده است زیرا وقتی که امور مادی را با همه محدودیت های آن دست توانای الهی آن گونه دارای آثار عظیم قرار داده است ، نسبت به امور معنوی که فاقد محدودیت های مادی به طریق اولی و اکمل این اثر بخشی وجود دارد.

آن وقت معلوم خواهد شد که چگونه خواندن ذکر تسبیح الهی ، اثر تبدیل شدن به درخت پر بار بهشتی را در قیامت دارد. چگونه دعا، صدقه ، صله رحم و امثال آن را دارای آثار نامحدود اخروی قرار داده است ، چگونه خداوند اثر عبادت در یک شب ((قدر)) را معادل و بلکه بیشتر از ۸۳ سال و ۴ ماه عبادت قرار داده است - و ما اءدرئک ما لیلۃ القدر (۱۷۰)

---

۱۷۰- سوره قدر / آیه ، ۲.



در این میان آن اعجاز و هنر اصلی مربوط به اذن الهی و قضا و قدر او است نه ذات عمل نظیر حرکت دادن کلید برق شهر که موجب نورانی شدن تمام شهر و روشن شدن میلیونها لامپ می شود در این جا هنر اصلی در نورانی شدن شهر مربوط به دستگاه های قدرتمند مولد برق است نه مربوط به کسی که مسئول وصل کلید نیروگاه برق است اما در عین حال نقش اساسی این عمل وصل کلید که یک عمل کوچک است این است که آن آثار عظیم دستگاه های مولد برق مترتب بر این عمل کوچک روشن نمودن نیروگاه است و از این طریق نور برق محفل انسانها را نورانی می کند.

آثار اخروی نسبت به عمل فیزیکی دنیوی نیز بگونه ای نیست که بالضروره منتسب به ذات عمل باشد و تخلف آن از عمل استحاله عقلی داشته باشد بلکه نقش عمل در حد کلید زدن برق است که زمینه و شرط جریان نیروی برق و افاضه روشنائی از ناحیه نیروگاه است .

((عمل)) علت معده و زمینه است که استعداد بهستی شدن و یا جهنمی شدن را پدید می آورد، اراده و فیض مبدا فاعلی است که عمل انسان را تبدیل به (روح و ریحان) یا (حفرة من حفرالنیران) می کند زیرا برای تبدیل شدن یک امری به چیز دیگر علاوه بر استعداد و قابلیت قابل ، نیاز به فیض فاعل نیز وجود دارد معنای تجسم اعمال نیز این نیست که اعمال صالح ذاتا علت تامه برای پدید آوردن بهشت باشد بگونه ای که نیکوکاران بالضروره به بهشت بروند و بدکاران بالضروره وارد جهنم شوند بلکه در مرحله نیاز به فیض مبدا فاعلی همچنان باقی است ، همان طوری که اصل وجود اشیاء وابسته به اراده و اذن اوست و تاثیرگذاری و خصوصیات پدیده ها

نیز واسطه به اذن تکوینی او می باشد اذن تکوینی او است که آثار عظیم اخروی را مترتب بر اعمال بندگان نموده است اذن تکوینی او است که افکار و اندیشه ها و اعمال و رفتار ناچیز بندگان را به بهشت جاویدانه و نعمت های غیر قابل وصف تبدیل می کند.

البته این فیض الهی چون حکیمانه است زمینه می خواهد. زمینه فیض و رحمت الهی را در خصوص انسان خداوند به دست خود او نهاده است و کلید بهره مندی از عنایت و رحمت خاصه الهی در اختیار خود او گذارده شده است زیرا خداوند اعمال جوانحی و جوارحی انسان را موجبات رحمت و مغفرت خویش قرار داده است و اراده و خواست انسان را زمینه افاضه رحمت قرار داده است بنابر این گرچه خداوند نسبت به بندگان هم دائم الفضل است و هم در افاضه و اعطائش - باسط الید است اما بحکم قاعده سنخیت که یک اصل علمی و فلسفی برگرفته از سنت تکوینی مبنی بر ضرورت تناسب میان علت و معلول است ، میزان بهره مندی هر کسی در جذب عطایای الهی به مقیاس استعداد و شائن فعلی او است هرگز ثواب و عقاب الهی بدون حکمت و دلیل نیست بلکه آثار و پیامدهای اعمال انسان دقیقا متناسب و هم سنخ با نفس اعمال انسان و نقش فاعلی او در این جهان است .

آنچه به نقش انسان مربوط می شود، چگونگی استفاده و نحوه بکارگیری این موهبت الهی است زیرا اگرچه انسان تکوینا ناگزیر از انتخاب است ویژگی ((اختیار)) جزء خلقت او است ، اما در نحوه انتخاب ناگزیر نیست بلکه کاملا مختار است و هنر انسان در این نقطه بسیار حساس نشان داده می شود

چه این که موضوع ابتلاء نیز از این جا معنای واقعی خود را می یابد.

### اراده و سرنوشت

همچنان که نوع اعمال انسان و نحوه رفتار او از عنصر ((اراده)) و خواست انسان نشاءت می گیرد، سرنوشت اخروی هر کسی نیز به لحاظ این که بر اساس نوع نگرش ها و اعمال او مبتنی می باشد، مستقیما وابسته به ((اراده)) و مشیت او است . و چون عامل ((اراده)) نسبت به سرنوشت در مقام علت نسبت به معلول قرار دارد لذا در مقوله سرنوشت عامل اراده است که همواره حرف آخر را می زند بگونه ای که حتی این تاثیرگذاری شامل تقدیرات گذشته نیز می شود و اعمال سابق انسان را نیز دچار دگرگونی می کند و تقدیر جدیدی برای او پدید می آید.

توضیح مطلب این است که بای انسان دو نوع تقدیر است و دو نوع کتاب مطرح است :

۱. کتاب تقدیر - که شامل تقدیری کلی و تقدیر سالیانه می شود.

۲. کتاب عمل .

### اما کتاب تقدیر

تقدیر کلی همه جهان آفرینش را شامل می شود - انا کل شیء خلقه بقدر<sup>(۱۷۱)</sup> اما در تقدیر سالیانه که مربوط به شب قدر است ، امور جاری و پیشامدهای مربوط به یکسال و شئونات و سلوک یکساله انسان ، ترسیم و مشخص می شود.

---

۱۷۱- قمر / آیه ، ۴۹.

دو نوع تقدیر: ۱. تقدیر محتوم . ۲. تقدیر مشروط.

اما تقدیر محتوم: عبارت است از اموری که خداوند تحقق آن را مطلق قرار داده و بطور حتم در آینده بوجود می آید.

اما تقدیر مشروط و معلق: عبارت است از تقدیر شاعنی و استعدادی مثلاً مقدر شده است که فلان دانه شاعن و استعداد تبدیل شدن به درخت را داشته باشد مشروط به اینکه مانعی در برابر او پدید نیاید این نوع تقدیر نظر به طبیعت یک امر دارد که اگر این شرط تحقق یافت آن مقدر محقق می شود و الا فلا. البته خداوند از ازل نسبت به تحقق این شرط و یا شرطها و همچنین به عدم تحقق آن، علم دارد و مشروط بودن منافات با علم ازلی الهی ندارد چون این شرط نظر به علم فعلی و حادث دارد.

در لسان آیات و روایات از مقدرات مشروط به ((لوح محو و اثبات)) نیز تعبیر شده است چه اینکه از مقدرات محتوم به ((لوح محفوظ)) و یا ((ام الكتاب)) یاد شده است: *يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب* (۱۷۲) مراد از لوح محو و اثبات که در حال زیاده و نقصان است، صفحه طبیعت و صفحه وجود و علم فعلی الهی است که حادث است به حدوث الاشیاء و همراه با تحقق خارجی یک امری که قابل تفسیر و دگرگونی نمی باشد و منشاء لوح محو اثبات نیز، لوح محفوظ است چون مقدرات مشروط و نتیجه حتمی آن در لوح محفوظ ثبت است.

---

۱۷۲- رعد / آیه ، ۳۹.

مسأله ((بداء)) نیز از لوح محو و اثبات پدید می آید. زیرا انسان روند امور را بر اساس طبع اولی و ظاهری محاسبه می کند و تحقق امری بر خلاف روند ظاهری - بداء - برای انسان بر خلاف انتظار است و لذا نتیجه چنین امری را که برای او تازگی دارد بعنوان ((بداء)) تلقی می کند در حالیکه مقدرات طبیعی و مشروط صدها شرط دارد که در حال تغییر و تحول است و منشاء این تغییر و تحول مقدرات می باشد و در خصوص انسان این تغییر شرائط و علل کار وابسته به نوع افکار و رفتار او است و مقدرات انسان در اثر عملکرد مثبت و منفی او دچار دگرگونی می گردد.

علم به مقدرات مشروط یعنی ((لوح محو و اثبات ، از مختصات خداوند متعال است ، فقط او می داند که چه تغییراتی در مقدرات و طرح اولیه پدید خواهد آمد و لذا امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: او لا آیه فی کتاب الله لاخیرتکم بما یکون و بما هو کائن الی یوم القیامه و هی هذه الایه : یمحو الله ما یشاء و الله و یشیت و عنده ام الكتاب (۱۷۳)

اما آنچه که در شب قدر از امور یکساله به ائمه علیهما السلام ارائه می شود، مقدرات محتوم می باشد که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد.

بنابراین علوم ملائکه و انبیا و ائمه علیهما السلام دو نوع است : یکی علوم کلی بر اساس طرح و طبع اولی اشیاء که باذن الهی نسبت به روند امور آگاه می شوند. دیگری علوم جزئی و دقیق که در شب قدر نسبت به امور یکسان بطور تفصیلی به اهل بیت علیهما السلام ارائه می گردد.

---

۱۷۳- اصول کافی / ج ۱، ص ۱۴۶، رقم ۸.

در علوم کلی انبیا و اولیا علیهما السلام بداء حاصل می شود چون از نتیجه تغییر و تحولات آگاهی ندارند. اما در علومی که در شب قدر در رابطه با حوادث یکساله به آنان ارائه می گردد بداء راه ندارد چون این علوم بر اساس مقدرات محتوم می باشد نه مقدرات مشروط و معلق .

### *اما کتاب عمل*

آنچه به موضوع ((اراده و سرنوشت)) بیشتر ارتباط دارد مسأله کتاب عمل است و بررسی آیات مربوط به آن مراد از ((عمل)) در این جا معنای فقهی آن نیست که اختصاص به اعمال فیزیکی و ظاهری انسان دارد بلکه مراد معنای عام کلامی آن است که هم اعمال ظاهری و جوارحی را شامل می شود و هم اعمال قلبی و جوانحی را در بر می گیرد.

منظور از ((کتاب عمل)) نیز عبارت است از متن عمل که در صحیفه نفس انسان ثبت می گردد، و همیشه ملازم و همراه انسان است . و چون انسان عامل عملش را در صحیفه جان خود نوشته است لذا کتاب با کاتب در این جا یکی است . سر مطلب نیز این است که ساختار نفس و جان انسان متناسب با اعمال و اعتقادات او شکل می گیرد و اعمال انسان تاثیر در ساختن شخصیت باطنی او دارد و چون نفس در روح انسان باقی و جاوید است این تاثیرگذاری نیز جاودانه و ابدی است و لذا در قیامت نیز عمل با عامل همراه است چون در صحیفه جان انسان نقش بسته است ، چنانچه در بحث ((تجسم اعمال)) بحد کافی به این بحث پرداخته است .

## قرآن و کتاب عمل

قرآن کریم در آیا متعددی به موضوع کتاب عمل پرداخته است ، بررسی و تامل در این نوع آیات نشان می دهد که آنچه بعنوان صحیفه نفس و به تعبیر خود قرآن ((نامه عمل)) برای انسان مطرح است ، از سنخ الفاظ و نوشته جات نیت که کتاب چیزی جدای از انسان باشد و به او عرضه شود، بلکه از سنخ حالات و ملکات و شئون نفس انسان است که در این جا ((کتاب))، ((کاتب)) و ((قاری)) یکی است .

در سوره اسراء می فرماید: و کل انسن اءلزمه طئره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتبا یلغه منشورا اقراء کتبا کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا من هتدی فانما یهدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و لا تزر وازرة وزر اءخری<sup>(۱۷۴)</sup> کتابی که در این آیه مطرح است همان متن عمل است که دارای حقیقت ملکوتی است و با جان انسان گره خورده است و در قیامت نیز این حقایق خود را نشان می دهد و لذا وضعیت اخروی هر کسی بطور قهری ، متناسب با اعمال او جلوه گر می شود و چون سیرت و صورت و هر کسی برای او واضح و آشکار است نیاز به بررسی و سوال و جواب نیست بلکه خود انسان در محاکمه خویش کافی است - اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا در سوره جائیه می فرماید: و تری کل اءمة جائیه کل اءمة تدعی الی کتبا الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا کتبنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون<sup>(۱۷۵)</sup>

---

۱۷۴- اسراء / آیات ، ۱۳ تا ۱۵.

۱۷۵- جائیه / آیه ، ۲۸ تا ۲۹.

((جائیه)) یعنی بزانو در آمد که اشاره به عظمت و ابهت صحنه محاسبه اعمال دارد در این همایش بزرگ حساب و کتاب ، هیچ فردی توان حرکت و ایستادن را ندارد. در چنین صحنه ای هر امتی دعوت به محاسبه بر اساس آنچه کتاب اعمال نشان می دهد می شود و مطابق آن جزاء داده می شود.

کلمه ((امت)) نشان می دهد که علاوه بر کتاب فردی هر امتی کتاب جداگانه ای نیز دارد زیرا اعمال انسان هم دارای جنبه فردی و شخصی است و هم دارای جنبه سیاسی و اجتماعی جنبه فردی همه انسانها مساوی است اما از آن جهت که هر گروه و مجموعه بعنوان ((امت)) دارای ارتباطات و تکالیف اجتماعی است و کارهای جمعی و سیاسی هر مجموعه با محوریت رهبری و مکتب خاصی صورت می گیرد، هر امتی دارای شناسنامه و صلیغه گروهی خاصی است .

اینکه فرمود: الیوم تجزون ما کنتم تعملون . و فرمود: (بما کنتم تعلمون)، بیانگر وحدت جزاء و عمل است یعنی جزای اخروی که نصیب هر کسی می شود نفس اعمال دنیوی او است نه چیز دیگر. ولذا کسی حق عذر خواهی نخواهد داشت زیرا کتاب اعمال در برابر او عملکرد او را بنمایش در می آورد - هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق - در چنین حالی که کتاب اعمال پیامدهای رسواکننده تبهکاران را بازگو می کند برای آنان تعجب آور و غافل گیر کننده است و لذا خداوند بعنوان پاسخ می فرماید: انا کنا ستنسخ ما کنتم تعملون . این جمله در واقع تعلیل برای فراز قبلی است که سخن از ینطق علیکم بالحق را به میان آورده است یعنی شهادت و نطق کتاب عمل بر علیه خواست و میل شما تعجب ندارد زیرا ما تمام عملکرد شما را نسخه برداری کرده ایم و اعمال شما از ریز و درشت در کتاب اعمال نقش بسته است



و مطابق با متن عمل شما است ، پس هر آنچه پیش رو دارید قبلا خودتان ساخته اید چون استنساخ مستلزم داشتن اصل و ریشه است که بعنوان متن اولی مطرح است والا استنساخ معنی نخواهد داشت . البته در این استنساخ ((جزاء)) یعنی نسخه دوم و ((عمل)) یعنی متن اولی ، ماهیه یکی است چنانچه در بحث تجسم اعمال بیان گردید، در سوره زاریات نیز می فرماید:

المتقين فی جنات و عیون اخذین ما آتاهم الیهم انهم كانوا قبل ذلک محسنین استنساخی که در آیه <sup>(۲۹)</sup> جائیه مطرح است دقیقا همان چیزی است که در آیه <sup>(۱۵)</sup> اسرای بعنوان (و نخرج) از آن تعبیر شده است و آیات این دو سوره بسیار هماهنگ و شبیه هم است و چون کتاب عمل مربوط به تحقق خارجی عمل است لذا در این کتاب ، تقدیر اعمال با عمل همراه است نه اینکه قبل از تحقق عمل چیزی ثبت شود زیرا کتاب عمل مرحله حتمیت و فعلیت رسیدن تقدیرات شائنی است هر آنچه تحقق می یابد بر اساس کتاب عمل است که مربوط به طرح و نقشه اجرای حرکت انسان است و بوسیله فرشتگان الهی در شب قدر هر سال تنظیم می گردد و به اطلاع ولی معصوم الهی می رسد هر آنچه که برای انسان سرنوشت ساز است ((کتاب عمل)) است که بوسیله دو مامور الهی بعد از تحقق و استقرار عمل ثبت و ضبط می شود و در قیامت نیز این کتاب بعنوان ((نامه عمل)) به او ارائه می گردد، هم اصل فلاح و صلاح و یا خسران و بدبختی افراد مبتنی بر این کتاب است و هم میزان درجات و منزلت بهشتیان و تفاوت در کار اهل جهنم بر اساس کتاب عمل تعیین می شود. بنابر این آنچه سرنوشت انسان را رقم می زند و انسان همیشه با آن سر و کار دارد ((کتاب عمل)) است .

### تأثیر اراده بر سرنوشت

نکته اساسی در بحث انسان و سرنوشت این است که در این صحنه ابتکار عمل همواره در دست انسان است و اداره او تا آخرین لحظه حیات می تواند نقش معجزه آسای خود را نسبت به سرنوشت ایفا نماید و دست او همیشه باز است حتی می تواند در تقدیرات مربوط به سرنوشت کلی خویش تاثیرگذار باشد و مقدرات محتوم را نیز تغییر دهد زیرا مقدرات قبل از تحقق و فعلیت یافتن آن مشروط است و با تحقق مقدمات و شرایط، حتمی و قطعی می گردد اما این تقدیر مشروط و شائنی، تقدیر جدید دیگری را نفی نمی کند زیرا خداوند محکوم به تبعیت از مقدرات و سننی نیست بلکه مشیت او حاکم بر همه تقدیرات است چون منیت او سنت سازی است و لذا در سوره الرحمن می فرماید: کل یوم هو فی شاءن در هر آن و در هر شرائطی شاءن خاصی دارد و با رسم خاصی و صفت خاصی ظهور می کند، تقدیری را با تقدیم دیگر تغییر می دهد.

تأثیرگذاری اراده انسان نسبت به مقدرات محتوم نیز در این راستا است زیرا اراده انسان به حکم، کل یوم هو فی شاءن - جزء تقدیر و سنت الهی است بلکه بخاطر این است مشیت الهی حاکم بر همه چیز است و قانون و ملاک اندازه برای مشیت او تصور نمی شود اراده او از همه قیود مطلق است - ان ربک فعال لما یرید - هود - آیه - ۱۰۷ او هر چه اراده کند انجام می پذیرد، اراده او حکمت دارد اما حدود اندازه و مرز نمی شناسد.

در سوره رعد می فرماید: *يمحوا الله ما يشاء و يثبت و عنده اءم الكتب* (۱۷۶)  
در این آیه مشیت الهی در محدوده اثبات مطلق است این محدوده اثبات شامل  
تقدیرات حتمی نسبی نیز می گردد چون آیه اطلاق دارد. اراده و خواست انسان  
نیز بر اساس سنت (محو و اثبات) می تواند سرنوشت محتوم را به سرنوشت  
دیگر تبدیل و تغییر آن به سرنوشت دیگر - از چنین موقعیتی که هیچگاه در  
برابر یک بن بست - قرار ندارد چون سرنوشت انسان قابل تغییر است این  
محکوم بودن بر اساس شرائط خاصی و علل خاصی است. و مشروط بودن  
بلحاظ طبع اولی است. آنچه بن بست دارد محتوم مطلق است که با مشروط  
نمی سازد اما محتوم نسبی با مشروط سازگار است.

اینکه بعض اعمال انسان دارای چنین اثر معجزه آسایی است نظیر: دعا،  
صدقه، صلّه رحم و... بخاطر این است که چنین اعمالی مجرای سنت الهی است  
که یک صلّه رحم و یا یک جمله دعا خالصانه می تواند اثری چندین ساله را  
نحو نماید و یک توبه و انابه سرنوشت کسی را بعد از یک عمر می تواند تغییر  
دهد، زیرا اعمال انسان تاثیر متقابل دارد اگر این تاثیرگذاری مثبت بودن در  
اصطلاح قرآن بعنوان ((تکفیر)) یاد می شود و اگر منفی بود، به ((احباط)) تعبیر  
می شود، بهر حال آنچه بیشتر از هر چیز مهم است توجه به این حقیقت است که  
در عرصه سرنوشت هیچگاه برای او کار از کار نگذاشته است بلکه انسان تا  
آخرین دقایق عمر خود این موقعیت را دارد که بتواند در جهت تدارک آنچه از  
دست داده است اقدام نماید و مسیر سرنوشت خویش را بسوی صلاح و فلاح  
ابدی رهنمود گردد

---

۱۷۶- رعد / آیه ، ۳۹.

و من اراد الاءخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن فاءولئك کان سعیهم مشکورا  
کلا نمد هولاء و هولاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا<sup>(۱۷۷)</sup>

### *اراده و عوامل بیرونی*

اراده انسان نسبت به عوامل و پدیده های بیرونی رابطه متقابل دارد تاثیر و  
تاءثرش نیز متقابل است انسان بر پدیده های دیگر و مخلوقات ارضی و سماوی  
اثری می گذارد و هم موجودات دیگر بر اراده انسان اثر گذار است اما این  
تاثیرگذاری بر انسان بگونه نیست که انسان را مقهور خود نماید و اراده او را از  
او سلب نماید.

اراده انسان نسبت به سرنوشت نیز حرف آخر را می زند و هیچ عامل بیرونی  
نمی تواند سرنوشت انسان را بر او تحمیل نماید مثلا - امدادهای معنوی و مادی  
توسط فرشتگان و ماموران الهی در انسان تاثیر مثبت دارند و این گونه نیست که  
بدون تاثیر باشند اما این حمایت و تاثیرگذاری مثبت بگونه ای که انسان را در  
انتخاب و انجام عمل ناگزیر و مقهور نماید بلکه در هر مرحله ای اراده انسان  
نقش محوری و نهادی در انجام عمل را دارد و الا اگر بنا باشد که اراده انسان  
بنحوی در آن عمل نقشی نداشته باشد این عمل نمی تواند بعنوان کمال به انسان  
منتصب باشد چون ویژگی اراده و اختیار در وصف کمال برای انسان لحاظ شده  
است که بدون آن نمی تواند به انسان اسناد داده شود و متصف به کمال و نقص  
گردد.

---

۱۷۷- اسری / آیات ، ۱۹ تا ۲۰.

همچنین تاثیرگذاری منفی و دخالت های شیطان در اراده و عمل انسان فقط در محدوده اختیار و اراده انسان است هرگز اراده انسان مغلوب و مقهور شیطان نیست کما اینکه اجنه در اراده انسان دخالت قهرآمیز ندارند.

در مورد شیطان قرآن کریم در آیات متعددی نقش منفی و دخالت های اغواگرانه شیطان را فقط در وسوسه می داند، هنر شیطان را محدود به دعوت کردن بگناه معرفی می کند. هرگز شیطان نمی تواند انسان را مجبور به گناه کند و اراده او را مقهور خود نماید، اغواگری و اضلال شیطان وقتی عملی می شود که خود انسان با اراده و اختیار خود او را مساعدت کند و از طرح و پیشنهاد او پیروی کند. در سوره حجر بعد از اینکه جریان مخالفت ابلیس با دستور الهی مبنی بر سجده بر آدم را بیان می کند، به دشمنی ابلیس با دستور الهی مبنی بر سجده بر آدم را بیان می کند، به دشمنی و عداوت کنیه توزانه ابلیس نسبت به بنی آدم اشاره می کند - قال رب بما اءغویتني لاءزينن لهم في الاءرض و لاءغوينهم اءجمعين الا عبادك منهم المخلصين<sup>(۱۷۸)</sup> بعد خداوند در پاسخ سوء نیت ابلیس نسبت به فرزندان آدم می فرماید: ان عبادی لیس لک علیهم سلطن الا من اتبعک من الغاوین و ان جهنم لموعدهم اءجمعين<sup>(۱۷۹)</sup> یعنی تو در موقعیتی قرار نداری که بر بنی آدم سلطه داشته باشی و آنان را گمراه کنی بلکه سهم تو در اغواگری فقط در حد وسوسه و دعوت است جمله اخیر در آیه<sup>(۴۲)</sup> که می فرماید: الا من اتبعک من الغاوین بیانگر عدم سلطه شیطان و مقدار سهم شیطنت او در گمراهی انسان است

---

۱۷۸- حجر / آیه ، ۳۹ و ۴۰.

۱۷۹- حجر / آیه ، ۴۲ و ۴۳.

که اغواگری شیطان را بدون تبعیت و پیروی خود انسان، بی نتیجه و بی اثر می داند. بنابراین اگر عده ای در این میان فریب شیطان را می خورند و به جهنم داخل می شوند باز هم نقش اصلی را خود انسان دارد. او است که با اراده خویش به طرف جهنم حرکت کرده است.

در سوره نحل نیز این مطلب را با توجه به دسته بندی افراد این گونه بیان کرده است: انه لیس له سلطن علی الذین ءامنوا و علی ربهم یتوکلون انما سلطنه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون<sup>(۱۸۰)</sup> سر مطلب نیز روشن است زیرا اگر وسوسه های شیطان در حد الجاء و اضطرار باشد و انسان هیچ گونه نقشی در ضلالت و گمراهی خویش نداشته باشد معقول نیست که این تبعات سخت به حساب او گذاشته شود و عذاب و عقاب جهنم را به او که هیچ نقشی در مسأله نداشته بچشاند زیرا چنین امری با حکمت الهی قابل جمع نیست و خداوند متعال منزله از آن است که بدون جهت کسی را عذاب نماید چه این که سراسر آیات قرآن گویای این مطلب است که جزاء اخروی نفس اعمال شما است - انما تجزون ما کنتم تعملون<sup>(۱۸۱)</sup> مقوم عمل نیز اراده و خواست انسان است و الا نمی تواند عمل انسان باشد چون عنصر ((عمل)) که دارای آثار فقهی و کلامی است نسبت به انسان همیشه با وصف اختیار همراه است و به همین جهت انسان خود پاسخگو است و آثار اعمال نیز ناگزیر متوجه خود او است در قیامت نیز شیطان خود را از اعمال جهنمی تبرئه می کند و با استدلال به این که تصمیم گیرنده و صاحب اختیار شما بوده اید؛ پیروانش را مورد ملامت قرار می دهد.

---

۱۸۰- نحل / ۹۹ و ۱۰۰.

۱۸۱- طور / ۱۶.

در سوره ابراهیم جریان گفتگوی شیطان با پیروانش را این گونه بیان می کند: و قال الشیطن لما قضی الاءمر ان الله وعدکم و وعد الحق و وعدتکم فاء خلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطن الا اءن دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا اءنفسکم ما اءنا بمصرخکم و ما اءنتم بمصرخی انی کفرت بما اءشرکتون من قبل ان الظلمین لهم عذاب الیم . (۱۸۲)

این بیان شیطان و استدلال او کاملاً منطقی و حق است . اولاً اعتراف می کند که من در برابر وعده های حق الهی و وعده های بی ثمر و باطل به شما می دادم . ثانیاً: تصریح می کند که من بر شما سلطه نداشتیم بلکه نقش من در حد وسوسه و دعوت بود من عملم صرفاً فرا خواندن بود، تصمیم گیرنده بودید و با وجود وعده های الهی و تبلیغ انبیاء و رسل الهی ، دعوت من را اجابت کردید و به دنبال من آمدید. بنابراین حق اعتراض بر من ندارید بلکه سزاوار است خود را سرزنش و ملامت کنید و ناچار باید نتیجه اعمال و انتخاب ظالمانه خود را بچشید!

جالب این است که رهبران باطل و شیطان انسی که دیگران را به تبعیت خوی وادار نموده اند و از راه حق منحرف کرده اند نیز در قیامت آنچه شیطان به پیروانش می گوید، استدلال می کند و مسئولیت گمراهی پیروان و مریدان مکتب و حزب خود را به خود آنها واگذار می کنند، در سوره صافات مناظره و گفتگوی آنان را نیز بیان کرده است . (۱۸۳)

---

۱۸۲- ابراهیم / آیه ، ۲۲ .

۱۸۳- صافات / ۲۳ و ۳۳ .

بعد از این که می فرماید: فاهدوهم الی صراط الجحیم و قنوهم انهم مسئولون . وقتی مامورین الهی آنان را به طرف جهنم حرکت می دهند در آن حال گروه مریدان مرئوسین به گروه سرکردگان و رؤسا رو می آورند - و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون . گروه پیرو سعی می کنند که گناه کار خود را به گردن رهبران خود بیاندازند و به آن ها می گویند: شما بودید که به دنبال ما می آمدید و ما را به این سرنوشت گرفتار کرده اید. اما این سخن آنان با پاسخ منطقی سران و پیشوایان باطل مواجه می شود - قالوا بل لم تکنوا مومنین . یعنی تقصیر خود را به دیگران محول نکنید بلکه اشکال کار در این است که خودتان اهل ایمان نبودید. بعد می گویند: و ما کان لنا علیکم من سلطان بل کنتم قوما طاغین ما گروه سران بر شماها سلطه نداشتیم تا شما را مجبور کنیم بلکه خودتان اهل طاغوت بودید - فاغویناکم انا کنا غاوین . ما فقط در حد فریب و دعوت شما را به همراهی و عضویت در حزب خود نمودیم الان ما نتیجه کار خود را می چشیم - انا لذائقون - بعد خداوند این پاسخ را تایید می کند و می فرماید: فاتهم یومئذ فی العذاب مشترکون . یعنی گروه پیرو و بهانه جو نیز شری جرم هستند و در عذاب جهنم نیز با رهبران خود محکوم به یک سرنوشت می باشند.<sup>(۱۸۴)</sup> بنابر این اراده انسان ، مغلوب و مقهور هیچ عامل بیرونی نیست و خداوند متعال هیچ عاملی را بر اراده انسان در عملکرد و انتخاب او، سلطه قاهرانه نداده است بلکه این خود انسان است که در صحنه عمل و سرنوشت با آگاهی و اراده ، راه خود را انتخاب می کند و مطابق آن حرکت می نماید.

---

۱۸۴- در سوره اعراف آیات ۳۸ و ۳۹ می فرماید: قالت اخراهم لاولی هم ربنا هولاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار قال لكل ضعف .



مهم این است که در بحث اراده و سرنوشت ، این نگرش قرآنی در انسان پدید آید: که انسان بحکم سنت تکوینی الهی در عرصه سرنوشت ، فعال ما یشاء است و هیچ عامل خارجی بر اراده و خواست انسان سلطه ندارد مگر این که انسان خود این سلطه را بر خویش تحمیل نماید. اثر تربیتی چنین نگرشی در نوع نگاه و عملکرد انسان نمود پیدا می کند زیرا چنین نگرش سازنده هرگز به او اجازه نمی دهد که ریسمان سرنوشت خود را به دست اقتضائات زمانه و تقدیرات موهوم و عوامل خیالی بسپارد و پیش آمدهای خیر و شر را به فرضیات باطل و موهوم مثل : بخت ، نصیب و شانس حواله دهد. و نتیجه کوتاهی های خود را به حساب جن و شیطان بگذارد.

چنین نگرش الهام بخشی ، انسان را در موقعیتی قرار می دهد که هیچ گاه برای او کار از کار گذشته است معنا و مفهوم ندارد و اراده خویش را در لحظه لحظه زندگی و سرنوشت خود موثر و تعیین کننده می داند و با اعتماد به نفس و توکل به عنایت و حمایت الهی ، مسیر زندگی را طی می کند - **فاذا عزمتم فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین** .<sup>(۱۸۵)</sup> این طرز تفکر قرآنی که کل نفس بما کسبت رهینة<sup>(۱۸۶)</sup> و اءن لیس للانس الا ما سعی و اءن سعیه سوف یری ثم یجزه الجزاء الاوفی<sup>(۱۸۷)</sup> موجب می شود که انسان هیچگاه در انجام کارهای خیر، حالت انتظار و تحیر نداشته باشد بلکه با اتکاء به توانایی و استعداد خود از وجود خود در راه رسیدن کمالات انسانی و درجات قرب الهی مایه بگذارد.

---

۱۸۵- آل عمران / ۱۵۹.

۱۸۶- مدثر / آیه ، ۳۸.

۱۸۷- نجم / آیه ، ۳۹ تا ۴۱.

چنین انسانی هرگز در پیمودن راه خویش اسیر توهمات و اندیشه های باطل نخواهد شد و شکست ها و ناکامی های خود را به حساب دیگران و عوامل مجهول نخواهد گذاشت بلکه مصمم و استوار کمبودهای گذشته را جبران و به سوی مقصد نهایی به پیش خواهد رفت - و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله مع المحسنین . زیرا چنین بینشی هم باعث برانگیخته شدن انگیزه تدارک مافات نسبت به گذشته ، در وجود انسان می شود و هم مایه امیدواری انسان نسبت به آینده و عامل محرک در اندوخته سازی سرمایه ایمان و عمل صالح ، می گردد چون او چگونگی سرنوشت و ابدیت خویش را وابسته به نوع انتخاب و نحوه رفتار خود می داند و راه رسیدن به مراتب کمال و قرب الهی را در بندگی او و عمل به دستورات او می بیند - فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدًا.<sup>(۱۸۸)</sup> در چنین فضایی انسان هم از نظر معرفتی موحدانه فکر می کند و می اندیشد و هم از نظر رفتاری موحدانه موضعگیری وارد و عمل می کند، نسبت به اقبال و ادبار امور دنیوی با دید عبرت می نگرد و در ((ابتلائات)) الهی نه مغرور می شود و نه خود را می بازد بلکه از هر شرایطی در جهت رشد و سعادت ابدی خویش حداکثر بهره برداری را می نماید - اءفمن یمشی مکبا علی وجهه اءهدی اءمن یمشی سویا علی صراط مستقیم .<sup>(۱۸۹)</sup> اءو من کان میتا فاءحیینه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الضلمت لیس بخارج منها.<sup>(۱۹۰)</sup>

---

۱۸۸- کھف / آیه ، ۱۱۰.

۱۸۹- ملک / آیه ، ۲۲.

۱۹۰- انعام / ۱۲۲.

ربنا لا تزع قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب

- و هيئتى لنا من امرنا رشدا.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

۲	..... مقدمه
۵	..... فصل اول
۵	..... ابتلا در کاربرد لغت
۷	..... ابتلا در فرهنگ قرآن
۱۱	..... جنبه های عام ، سنت ابتلاء
۱۶	..... فصل دوم
۱۶	..... فلسفه ابتلاء
۱۸	..... رابطه اختیار با ابتلاء
۲۰	..... فلسفه ابتلا در قرآن
۲۱	..... ابتلا عامل شناخت و ظهور هویت واقعی افراد
۲۴	..... انسان موجود ناشناخته
۲۸	..... ابتلاء غربال انسان ها
۳۴	..... انواع ابتلاء
۴۰	..... سر تاکید بیشتر قرآن بر ابتلاء به ((باءساء و ضراء))
۴۵	..... شدت بقاء و ضراء
۵۰	..... نقش انسان در نزول بلاء
۵۳	..... فصل سوم : دین و ابتلا
۵۳	..... رابطه دین و ابتلا
۵۳	..... دار دنیا محل ابتلاء
۵۴	..... فصل چهارم : دنیا و آخرت در قرآن
۵۴	..... ماهیت حیات دنیوی از منظر قرآن
۵۸	..... رابطه دنیا و آخرت در قرآن
۶۱	..... تجسم اعمال از دیدگاه قرآن
۷۲	..... فصل پنجم : جمع بندی مطالب
۷۲	..... جمع بندی بحث
۷۶	..... رابطه ابتلاء با رحمت و قدرت الهی
۸۱	..... اما اوصاف ((قدرت))
۸۵	..... عمل ، زمینه است
۸۶	..... ابتلاء و قضاء و قدر
۸۷	..... اراده از منظر قرآن
۹۴	..... رابطه اراده با قضا و قدر الهی
۱۰۷	..... اراده و سرنوشت
۱۰۷	..... اما کتاب تقدیر
۱۱۰	..... اما کتاب عمل
۱۱۱	..... قرآن و کتاب عمل

۱۱۴	.....	تاءثیر اراده بر سرنوشت
۱۱۶	.....	اراده و عوامل بیرونی